

نور آفاق

نور آفاق



برگزیده‌ای از الواح حضرت عبدالبهاء

مرکز جهانی بهائی

حیفا

مرکز جهانی بهائی

حقّ طبع و نشر © ۲۰۲۴

تمامی حقوق محفوظ است

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب:

۹۷۸-۳-۸۷۰۳۷-۸۷۷-۶

پیش‌گفتار

در ۲۹ مه ۱۸۹۲، بعد از چهار دهه اشراق فیض از نخستین تجلی طلوع جلالش در سیاه چال و بغداد تا اوج فروغش در ادرنه و عکا، شمس بهاء به بیان فراموش‌نشدنی حضرت عبدالبهاء در تلگراف حاوی خبر صعود حضرت بهاء‌الله به سلطان عبد الحمید افول نمود. ولی افول آن شمس، تاریکی شب را از پی نداشت بلکه جلالش در بدر میثاق انعکاس یافت و راه را برای تحقق هدف نهایی حضرت بهاء‌الله یعنی استقرار وحدت عالم انسانی روشن نمود.

در مقام مرکز پرانوار آن عهد و میثاق، حضرت عبدالبهاء ولد ارشد و جانشین منتصب حضرت بهاء‌الله، امر الهی را در سه دهه بعدی هدایت فرمودند و "حارس شکوه و جلال و ناشر نور مبینش" بودند. مأموریت آن حضرت این بود که "با تجلی انوار آیین اب بزرگوارش به اقطار غرب، با توضیح و تبیین مبادی و احکام و اصول اساسی آن آیین، با تحکیم مجهودات موجود به منظور پیشرفت مصالحش و بالاخره با آماده نمودن مقدمات عصر تکوین از طریق تمهیدات الواح و صیاییش، میراث بی‌زوالی را که درید مبارکش به ودیعه گذاشته شده بود در مسیر تکاملش استغنا و توسعه بخشد" ^۱ (ترجمه).

حضرت عبدالبهاء در طول قیادت بی‌مانندشان با صدور هزاران لوح خطاب به افراد و جوامع در شرق و غرب عالم فیوضات بی‌وقفه

هدایت، تشویق، یاری، آموزش و مهر بی پایان خود را عنایت فرمودند. مجلد حاضر شامل هفتاد و شش لوح منتخب از الواح منتشره در جلد چهارم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء و جلد سوّم مکاتیب عبدالبهاء می باشد. اگرچه الواح مندرجه در این مجلد تمامی دوره قیادت حضرت عبدالبهاء را در بر می گیرد ولی بسیاری از آنها مدّتی کوتاه بعد از "مصیبت کبری"، صعود حضرت بهاء الله، صادر شده است. در آن هنگام حزن و اندوه، جامعه محروم از حیات عنصری مظهر ظهور الهی "در ساعات نیازمندی مبرمش حضرت عبدالبهاء را به عنوان مرهم، هادی، رکن اعظم و ظهیر خود شناخت" (ترجمه).

حضرت عبدالبهاء در مکاتبه با احبّا چه در آن زمان فراق و حرمان و چه در سال های بعد هنگامی که یاران در معرض تضییقات و مشقّات بودند آنان را به تفکر و تعمّق در حیات جمال مبارک دعوت نمودند، نفس مقدّسی که "این محن و بلایا را بذات مقدّس قبول نفرمود مگر بجهت آنکه عاشقانرا رسم عاشقی آموزد و دردمندانرا آئین بندگی". در این خصوص حضرت عبدالبهاء همچنین می فرمایند: "احبّای الهی باید از بلایای نامتناهی ملول نگردند محزون نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهیم جمال ابهی شوند".

الواح مندرج در این مجلد گزیده ای است از الواح متعدّد صادره از قلم حضرت عبدالبهاء که در آن جنبه هایی از حیات و مصائب وارده بر حضرت بهاء الله، وقایع وطن مألوف آن حضرت، مقصد و عظمت امر مبارک، ماهیّت بی نظیر و اهمیّت میثاق جمال ابهی و همچنین اقدامات دشمنان امر الله برای هدم و تخریب آن و نیز بعضی از اشارات و نبوّات کتاب مقدّس و قرآن در باره ظهور جمال مبارک

ذکر گردیده است. در بسیاری از این الواح مشابهت محن و بلایایی که حضرت بهاء‌الله به سبب اقدامات دشمنان‌شان متحمل شدند و تضییقات و شدایدی که حضرت عبدالبهاء خود با آن روبه‌رو بودند مشهود است.

بنا بر این، این الواح از ارزشی دوچندان برخوردارند: کیست که بتواند بهتر از حضرت عبدالبهاء با ما از حضرت بهاء‌الله سخن گوید و "در دبستان بینش درس و سبق" آن حضرت را به ما بیاموزد، فرد فریدی که عزیزترین ولد جمال قدم بود و در مقام مقرب‌ترین فرد به حضرت بهاء‌الله در تبعید، حبس و آزار، شریک و سهیم هیکل مبارک بود، وجود مقدسی که پدر بزرگوارش او را به "سرّالله" ملقب فرمود و در مقام "مظهر کمالاتش"، "مبین مقاصد و نوایایش"، "مرکز هدایت مصون از خطایش"، "مرآت صاف و مجلای انوار جمال ابهایش"، رابطه‌ای بی‌بدیل با شارع این ظهور داشت^۳ (ترجمه).

گذشت یک قرن از صعود حضرت عبدالبهاء گواهی است بارز بر کلمات اطمینان‌بخش آن حضرت که آفتاب ظهور حضرت بهاء‌الله را "افولی نه و آن تیر ملاً اعلی را غروبی نیست.... همواره در نقطه احتراق مشرق است و در اعلی ذروه فیض ساطع و لامع".



نور آفاق



هو الابهی

ای یاران چه خوش بخت و بلند اختر و همایون طالع بودید که در چنین^۱
 کور و دوری مولود و در چنین قرن و عصری موجود و بر چنین موردی
 وارد و در چنین آستانی ساجد و در سایه چنین شجری مستریح و از
 چنین ثمری مستفید شده اید. کور کور جمال قدم قرن عصر اسم اعظم
 مورد مورد شریعت الله آستان درگاه جمال ابهی شجر شجر انیسا ثمر
 ثمره سدره منتهی. طوبی للفائزین بشری للواردین فرحاً للواصلین سروراً
 للمستظّلین و الحمد لله رب العالمین. جمیع دوستان را تکبیر ابدع ابهی
 ابلاغ نمائید. ع ع ...

هو الله

ای طالب حقیقت قوّت و عظمت بهاء الله را ملاحظه نما که در اندک^۱
 مدّت شرق و غرب را بحرکت آورده و علم محبت و الفت و یگانگی
 و صلح و دوستی و آشتی و راستی و درستی در قطب عالم بلند نمود
 و جمّ غفیر را از ملل مختلفه متباغضه و ادیان متنوّعه متنازعه از بغض
 و عداوت بیزار نموده و در سایه خیمه الفت و محبت و یگانگی آورده.

۲ این چه قدرست و این چه قوت. چه برهانی اعظم از این خواهی. شرق و غرب را دست در آغوش یکدیگر آورده و وحیداً فریداً مقاومت با جمیع عالم نموده و در سجن اعظم امر عظیمش را بلند کرد و در نهایت ذلت تاج عزت ابدیه بر سر یارانش نهاد. اگر انصاف باشد این برهان کفایتست.

۳ از قیمت پوسته مرقوم نموده بودی. عبدالبهاء جاننش را برای شما فدا کرده است تا چه رسد بمال و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

۳

الله ابهی

۱ ای یاران حقیقی و دوستان الهی شمع روشن است و قرن جمال ابهی گلزار و گلشن. فجر ملکوت ابهی ساطع است و کواکب ملاً اعلی لامع. نسیم ریاض الهی در هبوب است و شمیم حدائق الهی در مرور. آهنگ ملکوت ابهی بلند است و صلاهی ملاً اعلی در گوش هر مستمند. شمس عنایت در نهایت اشراق و بدر موهبت تابنده بر آفاق. الطاف اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء محیط و خوان مائده آسمانی ممدود در بسیط زمین. این مواهب از جمیع جهات مهاجم.

۲ پس ملاحظه نمائید که تاج چه بخششی بر سر دارید و خلعت چه شهریاری در بر بچه لحاظ عنایتی ملحوظید و بچه نظر موهبتی منظور. پس از اذیت اهل عالم محزون مگردید و از صدمات دمبدم دلخون

مشوید چه که در سبیل جمال قدم وارد و در راه اسم اعظم نازل. این مصائب مواهب است و این رزایا عطایا. این اسیری امیری است و این زندان ایوان. این ملامت و شماتت مدح و ستایش است و این زنجیر طوق سلطنت جهانگیر. این بند و کند زینت پای هر سعادتمند است و این سلاسل و اغلال منتهی آمال اهل جلال و این تیغ و شمشیر آرزوی گردنهای عاشق جمال منیر.

۳ ملاحظه نمائید که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء سینه مبارکش هدف صد هزار تیر رصاص شد و هیکل مقدس جناب قدّوس روحی له الفداء پاره پاره گشت و زنجیر و سلاسل و اغلال در گردن مبارک اسم اعظم روحی لاجبّائه الفداء گرانی نمود و باین حالت با سر برهنه و پای برهنه از نیاوران تا طهران کشان کشان آوردند. و صدمات چندی که لسان قلم مضطرب از ذکرش بر آن جمال مطهر در مدّت پنجاه سال وارد که یکی از آن سورگونی از ایران و سورگونی ثانی از عراق بشهر آل عثمان و از آن شهر سورگونی ثالث بقطعه اورپ عثمانیان و بلغارستان^۴ و سورگونی رابع قعر این زندان و سجن اعظم جمال رحمن. و همچنین صد هزار محن و بلایا از داخل و خارج در این مدّت وارد.

و همچنین حضرت باب الباب^۵ را ملاحظه نما روح المقرّین^۴ له الفداء که آن شمع منور و کوکب مشرق انور در سبیل الهی چه بلایا و محن و رزایا کشیدند و چه صدماتی خوردند و عاقبت در قلعه فلاکت جام سرشار شهادت را چگونه نوشیدند و بر بستگان نشان چه اذیتها وارد گشت.

و همچنین نفوس مقدّسی که سُجّ نورانیّه این عالم بودند و نجوم بازغه بنی آدم انوار ساطع بودند و کواکب لامع کلّ در سبیل

جمال مبارک جانفشانی نمودند و پرتوافشانی. اسیری کشیدند و اذیت شدید دیدند و تالان و تاراج شدند و بحبس و زندان افتادند و عاقبت در نهایت مظلومیت شربت شهادت نوشیدند.

۶ پس معلوم و واضح گشت که بلایای سبیل دوست آرزوی دل مقرّین است و مصیبات راه حق منتهی امل اهل علیین. بظاهر اگرچه زهر است بحقیقت شهد. در کام متزلزلین اگرچه تلخ است در مذاق ثابتین شکر و قند. پس بشکرانه نعمت و اذیت و جفائی که در راه دلبریکتا کشیدید بحرارت و اشتعالی مبعوث گردید که جمیع من علی الارض حیران گردند و البهَاء علیکم یا احبّاء الله جمیعاً. ع ع

۴

هو الابهی

۱ ای احبّای رحمان جمال ابهی از مطلع آمال بجمیع اسما و صفات اشراق فرمود و این قرن عظیم را باشراق جدید مظهر فیض مجید فرمود و شمع اتحاد را در انجمن عالم ایجاد برافروخت و بر شاخسار حدائق و معانی بانواع الحان یگانگی و نغمات وحدت رحمانی تغنی فرمود تا جمع پریشان عالم را در ظلّ کلمه الهیه مجتمع و طوائف متخاصمه متنازعه امم را در تحت خیمه محبت ربّانیه متحد و متفق فرماید. و در این مقصد مقدّس و موضوع مسلّم منزه صد هزار تیر بالا را سینه هدف فرمود و صد هزار زخم سنانرا چون مرهم اعظم بکمال سرور و رضا قبول فرمود.

- ۲ هیکل مبارک آنی نیاسود و قلب مقدّس دقیقه‌ئی آرام نگرفت. چه شبها که زیر زنجیر بسر برد و چون اسیر و دستگیر دار الحرب بصد هزار مصیبت روز فرمود. تیر جفا را هدف وفا بود و زهر بلا را چون شهد بقا نوش فرمود. تیغ تیز را چون جام لبریز ببوسید و زندان جانگداز را چون آغوش ناز بکمال نیاز آرزو فرمود. اخراج بلد شد و آواره صحرای تعب گشت. نفی بعراق و بلغارش و مسجون اخرب دیار گشت تا آنکه با این زحمت و مشقّت و تعب و مصیبت شجره توحید را در فردوس کور جدید غرس نمود و خيام اتّحاد و صلح و سلام را بر اعلیٰ الاعلام برافراخت.
- ۳ صبح امید دمید و بارقه شمس حقیقت تابید. اشراق بر آفاق شد و نسائم صبحگاهی وزید. مژده ظهور رسید و شعله نور و لمعه شجره طور درخشید. امواج بحر اتّحاد چون افواج رشاد بر ساحل اختلاف هجوم نمود و لئالی وحدت و یگانگی بر اطراف فشاند. بهار الهی احاطه کرد و شکوفه‌های رحمانی بر شکفت. ابر نیسانی فائض شد و اریاح لواقع از هر جهت متحرّک تا آنکه امید حاصل گشت که شاهد اتّحاد در انجمن عالم پرده براندازد و رخ برافروزد و جلوه بنماید.
- ۴ پس ای دوستان الهی و احبّای رحمانی بجان بکوشید و بجوشید که علم اتّحاد را در قطب عالم برافرازید و دریای یگانگی را بقوّت مردانگی بجوش و خروش آرید تا هیکل عالم از پیراهن مختلف اللّون و رداء متنوّع الّکون خلاصی یابد و رهائی جوید بقمیص تقدیس اتّحاد مزین و مخلع گردد.
- ۵ اینست مقصد اصلی و مراد حقیقی از بعث انبیا و ظهور اولیا و اشراق شمس حقیقت در این کور اعظم سلطان احدیّت. و اگر این مقصد جلیل و مراد حضرت ربّ مجید در انجمن عالم رخ نگشاید

و جلوه ننماید کور و دور معطل و معوق گشته بی ثمر ماند. جمیع قوی
انشاء الله مصروف اتحاد و اتفاق باد.

و البهاء علی کلّ من ثبت علی العهد و تشبّث بالميثاق الالهی ۶
الذی یدفع به الله کلّ اختلاف. ع ع

۵

هو الله

۱ ای بنده حق صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود پرتوش بشارت
کبری بود و مژده اش ظهور جمال ابهی و در احسن القصص قیوم اسما
واضح من دون خفا.

۲ و در جمیع بیان جمیع امور منتهی باین ذکر ابدع احلی انّ یوم
القیامة من اوّل ما یطلع شمس البهاء الی ان یغرب ۶ و ایّاک ایّاک
ان تحتجب بالواحد البیانیه و ایّاک ایّاک ان تحتجب بما نزل فی
البیان. ۷ و از جمله واحد بیان خود آنحضرتست. هیجده حروف حی
و نوزدهم خود حضرتست و یکی از حروف حی حضرت قدّوس است
که میفرماید سیزده واحد مرآت در ظلّ اوست. ۸

۳ پس بمحتجبین بفرما که حضرت اعلی با وجود اینکه میفرماید
زنهار زنهار محتجب از آن جمال کبریا بتوجه بمن مگرد و یا بآنچه که
در بیان نازل شده با وجود این ای بیهوشان از هر طرفی فریاد برآید.
یکی گوید این ظهور من یظهره الله و دیگری گوید این قصور من یظهره

الله دیگری فرماید این مکتب دروس من یظهره الله^۹ و دیگری گوید این مهد نشور من یظهره الله.

حضرت اعلی میفرماید ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیه او بما نزل فی البیان لکن این بیهوشان ظواهر آیات را بهانه نموده و بر آن جمال بيمثال که جمیع بیان بذکر او نازل شده اعتراض نمایند فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً.^{۱۰} میفرماید اگر الیوم ظاهر شود فاننا اول العابدین ثم انتم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون ثم و ثم الی آخره.

اول ملاحظه فرما که بچه استناد فتوی بر خون حضرت اعلی^۵ روحی له الفداء دادند. ملا محمد ممقانی گفت ایها الناس خدا در قرآن میفرماید ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتّقین^{۱۱} یعنی هدایت عالمیانست و بنص صریح میفرماید ولکنه رسول الله و خاتم النبیین.^{۱۲} ما چنین نص صریح را چگونه سبب ضلالت دانیم با وجود اینکه عین هدایتست. این شخص که گوید اولاد رسول بنیان رسول را برانداخت. پس بعضی از احکامیکه در بیان منصوص است و بکتاب اقدس نسخ شده است یک یک را شمرد بعد گفت که علامت سیادت را از سر مبارک حضرت برداشتند و بکمال بغضا آن فتوی را بی محابا داد.

بگو آیا قوم یهود بچه متمسک شدند و آن یار را زینت دار کردند.^۶ جز بظواهر آیات توراۃ تشبث نمودند و از آن فیض مسیحائی محروم گشتند؟ بنص توراۃ تشبث نمودند و از آن منزل توراۃ محتجب گشتند. و فریسیان که اعلم علمای عصر و زمان بودند حضرت مسیح را مسیح نامیدند و آن وجه صبیح ملیح را قبیح شمردند. اینست شأن امم در وقت اشراق نیر عالم.

۷ و همچنین چون نفحات قدس احمدی شطر بطحا و یثرب را معطر نمود و نسیم جان‌پرور تعالیم الهی جزیره العرب را معرض بهار روحانی کرد علمای مسیحیین مشبّهت بطواهر کتاب مبین گشتند و از اشراق آفتاب علّیین محروم ماندند زیرا بنصوص قاطعه ظاهره انجیل جلیل بشارتی بعد از حضرت مسیح نخواهد بود. کشیشان و قسّیسان باین عبارات متمسک شدند و از نور یقین که از افق مبین ساطع و لامع بود محتجب ماندند.

۸ خلاصه جمیع ملل در یوم ظهور نور رحمن متمسک بطواهر آیات کتاب گشتند و از فیض یزدان خود را بی بهره و نصیب نمودند. این سهلست اکثر علما از کتب استنباط فتوی بر قتل سلاطین وجود و انوار غیب و شهود نمودند. اما آن ملل اگر محتجب از ملیک آفاق گشتند چندان جای تعجب نبود زیرا وصایای صریحه واضحه در کتب و نصایح مکمله در صحف مثل بیان نبود.

۹ اما حضرت اعلی روحی له الفداء از برای نفسی محلّ توقّف نگذاشتند بکلی پرده برداشتند. بصریح عبارت در جمیع بیان فرمودند که مقصد از جمیع الواح و زیر آن نیر اعظمست. زینهار بصریح کتاب و تأویل خطاب و اشارات آیات محتجب از آن نیر آفاق نگردید. آیا چنین وصایا و نصایحی در تورا و انجیل یا فرقان جلیل موجود لا والله. این مختصّ باین ظهور اعظمست که صبح هدی جمال اعلی روحی له الفداء کشف غطا فرمودند و سیل هدی در نهایت وضوح و صفا نمودند.

۱۰ و از این گذشته بعد از شهادت آنسرو وجود و مقام محمود این قوم عنود کجا بودند. هر یک در زاویه خذلان ابدی خزیده و رورا از یار

- و اغیار پوشیده در نهایت خوف و هراس مخفی از جمیع ناس بودند تا آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحقاً به الفداء امر الله را بلند فرمودند آنوقت این ماران و موران از حفره خفا بدرآمده جولان نمودند. ولی ایامی نگذشت مگر آنکه فساد کردند و علم عناد بلند نمودند و خود را بحفره عذاب انداختند لا تسمع لهم ذكراً ولا همساً.^{۱۳}
- این وقایع اخیر را ملاحظه نما. و قتیکه این آوارگان در زیر تهدید^{۱۱} شمشیر بودند سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی لهم الفداء و همچنین سائر شهدا بمقام شهادت کبری فائز گشتند شهداء یزد را پاره پاره نمودند و شهیدان خراسانرا سوختند و رماد اجسادشانرا بباد دادند و همچنین در شیراز و سائر جهات رئیس این قوم عنود در منابر اصفهان و طهران بصریح عبارت تبری از حضرت اعلی مینمود.^{۱۴} آیا این را هم میتوان پنهان کرد. داستان اصفهان و طهران شده بود.
- حال که ملاحظه مینماید که آوازه امر الله شرق و غرب را بحرکت^{۱۲} آورده و صیت اسم اعظم جنوب و شمال را احاطه کرده قوه کلمه الله قوای عالم را بزلزله انداخته و ندای الهی جهان انسانرا ببشارات روحانی حیات بخشیده دوباره از حفره خمودت بیرون آمده عریدهئی مینماید و اظهار وجود میکند که ما اهل بیانیم و اساس این بنیان.
- هیئات هیئات سنینی چندی قبل از این کجا بودند. کدام یک^{۱۳} از اینها در سبیل ربّ اعلی جام بلا نوشید یا زحمتی کشید. جز تبری و بیزاری ابداً چیزی صادر و ظاهر نشد و بغیر از فسق و فجور بروز و ظهوری نگشت. حال نیز اگر امتحانی بمیان آید والله الذی لا اله الا هو فوراً ملاحظه نمائید که بر فراز منبر برآیند و ندای نحن بریئون بلند نمایند^{۱۵} بلکه لعن و طعن فرمایند....

۱۴ ملاحظه نمائید که شهاب ثاقب میثاق چگونگی بقلب آفاق زد و چه اشراقی از ملکوت غیب در صفحات سقلاب و افلاق افتاد.

شرق منور نما غرب معطر نما

نور بسقلاب ده روح بافلاق بخش

با وجود این این منکران مانند خفاشان در زاویه خمول خویش خزیده انکار آفتاب کنند. فنعم ما قال

فهبنی قلت هذا الصّبح لیل

ایعمی الناظرون عن الضیاء^{۱۶}

۱۵ لا والله فسوف تسمع نغمات هذا الصّور و نقرات هذا النّاقور من الملاء الاعلی فسبحان ربّی الابهی وعلیک التّحیة و التّناء. ع ع

۶

هو الله

۱ اللّهمّ یا الهی و محبوبی و مطلوبی و مقصودی انّ هذا یوم الاوّل من الرّضوان قد اتی بفرح و سرور و روح و ریحان فالاریاح قد هبت و الغیوم فاضت و الشّمس اشرقت بفضلک و بسطت ریح الصّبا فی هذا الرّبیع البدیع علی السّهول و الحزون بفیضک المشکور زرايّة سندسیّة ینعکس منها ابداع الوان عبقریّة مرصّعة بحلل الرّهور و الاوراق الّتی تخطف نظرتها الابصار. و التّسیم رخیم و المّعین نمیر و الرّوض انیق و الایک نضیر و الغمام مطیر و الکوکب منیر بفیض جودک و

عطائک. فاصبحت الغبراء خضرآء بعنائتک و البسیطة جنة المأوى
برحمتک اذ اتى يا الهى يومک الرضوان بعظمة و سلطان و کوکبة تملأ
الامکان و موكبة من الروح و الریحان و خیم فی قطب الآفاق بسطوع
انوار الاشراق و ساق جیوشه و بعث جنوده الى المشارق و المغرب فی
قطب الجنان.

فامتلاً قلب احبائک فرحاً و سرورا و انجذبوا بنفحاتک طرباً ۲
و حبوراً فقاموا على ثنائک شوقاً و توقاً و سقاھم ربهم شرباً طهوراً.^{۱۷}
و لك الحمد يا الهى على ما انعمت و لك الشكر يا منائی على ما
اکرمت و لك المنّ يا محبوبی على ما اعطيت.

الهى الهى انت المقصود فافتح على وجوه احبائک فی هذا اليوم ۳
المشهد ابواب الفضل و الجود و انشر على رؤسهم شراع الهدى فی
السفينة الحمراء و احشرهم تحت راية الفضل و العطاء و انزل عليهم آية
التأييد فی قطب الانشاء. ربّ ربّ اجعلهم نجوماً باهرة و سُرجاً ساطعة
و کواكب لامعة و شهباً ثاقبة حتّى يقوموا على خدمة امرک بین خلقتک
و ايقاد نار محبتک فی قلوب بریتک و نشر آثارک فی بلادک و تربية
النّفوس فی مملکتک فتمتدّ فی الارض مائدة سمائک و یصبح الامکان
جنة الابهی بقدرتک و الغبراء غبطة للخضرآء بفيض حکمتک.

اللهم اجعل احبائک ملائكة سمائک فی ارضک و اصفیائک ۴
حزب ملکوتک فی ملکک. هذا منتهی امل عبدک الذى خضع
لسلطانک و سجد ببابک و تذلل لعزّتک و اکبّ بوجهه على التراب
لسلطانک. انک انت الکریم الرحیم العزیز الوهاب.

ای یاران روحانی عبدالبهاء در ایندم که کوکب عید رضوان از ۵
مشرق امکان درخشنده و تابان و جهان از وجد و طرب در نهایت روح

و ریحان جذب و سرور است وله و حبور و تجلی یوم مشکور شادمانیست و کامرانی روحانیست و وجدانی نغمه و آهنگ است و ترانه چغانه و چنگ از هر جهت آثار فرح ظاهر و از هر سمت انوار جذب و وله باهر یاران الهی در نهایت شادمانی و اصفیاء رحمانی در منتهای کامرانی زیرا یوم خروج اسم اعظمست در عراق از مدینه الله بحدیقه نورا. و حضرت مقصود در آن یوم مشهود در نهایت فرح و سرور بودند لهذا اشراق آن بشاشت ملکوت وجود را احاطه نمود و در آن روز فیروز اعلاء کلمة الله بر جمیع امکان گشت.

۶ پس ای یاران الهی در این عید مبارک باید کل چنان وجد و سروری نمائید که ملکوت وجود را بحرکت آرید. لهذا عبدالبهاء بشارت کبری فائز و نهایت تضرع و ابتهاج را بدرگاه جمال ابهی مینماید که جمیع یارانرا بروح و ریحان آرد و سرور و شادمانی بخشد.

۷ و امیدواریم که در سنه آتیه دوستان حضرت رحمن در بلاد آزاد در نهایت روح و ریحان مشرق الاذکار بنیاد نمایند و بمحامد و نعوت جمال مختار واضحاً مشهوداً قیام کنند و ادای صلاة فرمایند زیرا در عالم عبادت صوم و صلاة دو رکن اعظم شریعت الله است فتور ابداً جائز نه و قصور یقیناً لائق نیست. در زیارت میفرماید اسئل الله بک و بالذین استضأت وجوههم من انوار وجهک و اتبعوا ما امروا به حباً لنفسک. میفرماید که متابعت احکام الهی منبعث از محبت جمال محبوب و سالک چون مستغرق در بحر محبت الله شود بحرکت شوقیه قیام بر متابعت اوامر الله نماید. لهذا ممکن نیست که در قلبی نفحه محبت الله باشد و عبادت حق قیام ننماید مگر در مقامی که سبب فرع و جزع مبغضین شود و فساد عظیم برپا گردد والا مفتون آن جمال ابهی

البته دائماً در عبادت حضرت ربوبیت مداومت فرماید.

ای یاران الهی عبدالبهاء از فساد اعدا و فتنه مرکز نقض^۸ در خطری عظیم است. هر واقعه‌ئی که رخ دهد از جزئی و کلی نفسی را متهم ننمائید جمیع از فساد و عناد مرکز نقض است. اسئل الله ان يجعله تابئاً راجعاً الى العهد والميثاق والا فسوف يری نفسه فی خسران مبین. در این ایام در تصور آنست که اسباب فراری فراهم آرد و از ارض مقدس بگریزد تا در فتنه بیشتر کوشد و فرارش سبب ازدیاد صدمات و بلایاء این عبد و احباء الله گردد. آنچه توانست از انواع دسائس و رذائل و فتنه جوئی و شرارت و اغوا و افترا مجری نمود و کوتاهی نکرد. چیزی که باقی گذاشته فرار است و حال در صدد آن که عار فرار اختیار کند و سبب ذلت کبری گردد و فتنه عظمی. اگر فرصت بدست آورد دقیقه‌ئی در فرار تأخیر ننماید اما تمکنش در فرار مشکلست. اما در صورت وقوع باید احبای الهی بیدار باشند و هوشیار و در جمیع جهات مواظب باشند که مبادا رخنه‌ئی در امر الله کند و سبب نشر نفعه کریهه بغضا گردد. از بعد از صعود تا بحال آنچه سبب تضييع امر الله بود مجری داشت حال نیت این عمل مکروه مذموم را نیز دارد.

در این ایام بعضی از نفوس مهمه تصور آن داشتند که بکوشند تا رفع سجن از عبدالبهاء گردد و مقتدر بر آن بودند ولی این عبد در جواب گفت که این قلعه سجن جمال ابهاست قریب بیست و چهار سال جمال مبارک در این زندان بودند لهذا من رهائی از این زندانرا نخواهم و طلب نجات نکنم بلکه تجدید سجن را جوینم و بمنتهای آرزو اعظم از آنها خواهم. آن نفوس از این بیان متحیر ماندند. مقصد آن بود که بدانند زندان در سیل یزدان از بهر ما ایوانست و تنگنای

چاه اوج ماه. فی الحقیقه چنین است. هذا هو الحقّ وما بعد الحقّ الا الضلال المبين.

۱۰ مرکز نقض را امید چنین است که چون خون این مسجونرا هدر دهد میدانی خواهد یافت و جولانی خواهد داد. بئس الظنّ هذا الظنّ انّ بعض الظنّ اثم عظیم. سرمستان صهبای میثاق از اهل نفاق بیزارند و مقتبسان نور اشراق از اهل شقاق در کنار. بلبل وفا اگر بحدیقه بقا پرواز نماید نفس هوشیار نعید زاغ و نعیق کلاغ را استماع نخواهد و وجه ملیح صبیح اگر در پس پرده حجاب رود روی کریه قبیح را هیچ دانائی نظر ننماید مگر نفسی فتنه انگیز و بی عقل و تمیز. اعاذکم الله من شرور الناقضین و فساد الناکثین.

۱۱ ای احبای الهی متحد و متفق شوید و بعروة الوثقی میثاق متشبت و در اعلاى کلمه الله سعی بلیغ و جهد جهید بنمائید تا نور حقیقت آفاق امکانرا بتمامه منور نماید و ظلمت بغضا و ضلال بکلی زائل گردد.

۱۲ مرکز نقض اگر چنانچه ضرش مجرد باینعبد بود و بغضایش مخصوص باینمظلوم مسجون والله الذی لا اله الا هو که کلمه ئی در مقابل رسائل شبهات و مفتریات او تکلم نمینمودم ولی چه توان نمود که تحریف کلمات الله نموده و هدم شریعت الله و نقض میثاق الله روا داشته. اگر محض ایقاظ یاران بکلماتی چند رفع شبهات نمینمودم شریعت الله بکلی از میان میرفت. والله الذی لا اله الا هو مجبوراً این کلمات مختصره مرقوم میشود والاّ اینعبد ابدّاً راضی بآن نیست که کلمه وهنی در حقّ اعدا عدوّ خویش بر زبان رانم.

۱۳ با وجود جمیع این وقایع باز دعا کنم و عجز و نیاز نمایم بلکه از این ملاعب صبیان بگذرد و از ظلم و طغیان راجع شود و تائب گردد

و در ظلّ میثاق درآید. والله الذی لا اله الا هو نهایت محبت و مهربانیا
نمایم و از گذشته کلمه ئی بر زبان نرانم و تکلیفی با و ندارم مگر آنچه
تحریف نموده تصحیح نماید.

باری اسّ اساس شریعت الله اینست که احبّای الهی با جمیع ۱۴
ملل و امم در نهایت مهربانی و مودّت و یگانگی و صدق و صفا و وفا
معامله نمایند ابداً برخلاف این اساس متین با نفسی رفتار ننمایند مگر
نفسیکه صرف بغضا باشد و عمداً هدم شریعت الله خواهد. این نفوس
ابدأ چاره ئی ندارند. میدانی از برای ایشان نباید گذاشت که جولان
نمایند زیرا شهادت حضرت اعلی و شهادت جمیع شهدا و سفک این
خونهای مطهر و بلایا و محن و سجن و رزایای خمسین سنه جمال انور
را بکلی هدر دهند و بنیان عظیم امر الله را قاعاً صفصفا کنند.

لهذا باید از این نفوس احتراز نمود و همدم و دمساز نگشت الا ۱۵
ان یتوبوا الی الله انّ ربّی توّاب رحیم. و توبه نیز باید صمیمی باشد
نه لفظی. توبه مظهر نقض اینست که تحریف را تصحیح کند و اقرار
بآنچه کرده بنماید و تائب الی الله گردد والا یومی بواسطه حضرت علی
قبل اکبر نزد عبدالبهاء آمد و در را ببست و اعتراف بر گناه نمود و عفو
خطیئات خواست و اینعبد نیز عفو نمود. بعد از چند روز واضح و مشهود
شد که این نیز حیه و تزویری بود و مقصد آنکه نفوس را بخفا ملاقات
نماید و القاء شبهات کند زیرا احبّای الهی احتراز از معاشرت مینمودند.
مقصود اینست که توبه صمیمی از توبه صنعی باید ممتاز گردد آنوقت
قبول شود و علیکم التّحیه و التّناء.

هو الله

۱ ای بنده بها مکاتیب مفضله آنجناب متتابعاً وارد با وجود عدم فرصت دقیقه‌ئی از اوقات جمیعاً بدقت قرائت کردیم. ولی ملاحظه فرمائید که باید با چند کرور نفوس بهمین نوع مخبره کرد چه قدر مشکست ابداً فرصت نیست. لهذا جواب مختصری مرقوم میشود البته معذور خواهند داشت و این نظر بحبّ بآنجنابست والا تحریر یک کلمه ممکن نه.

۲ اسّ اساس الیوم تبلیغ امر اللهست و هر نفسی که قیام بآن نماید بجنود ملاً اعلی موفّق و مؤید گردد و بما دون آن ابداً موفّقیت حاصل نگردد. الیوم یوم تأسیس است نه ترمیم و تعمیر و تنظیم. باید اوّل تأسیس نمود بعد تنظیم.

۳ اما تأسیس مجرّد تبلیغ امر الله و نشر نفعات قدس انقطاع از ما سوی الله است. ملاحظه نمائید که معمار ماهر اوّل ما لزم بنا را مهیا نماید بعد بنیان پردازد و وضع اساس کند و ارکان بلند نماید بعد از اینها بتنظیم و ترتیب و تزئین پردازد. حال اگر ما بخواهیم بترتیب و تنظیم پردازیم تبلیغ امر الله و نشر نفعات الله تأخیر افتد.

۴ لهذا آنجناب نیز مجرّد در اطراف شیراز بتبلیغ مشغول شوید و اگر اهل بلدی خود خواستند که مجلس شوری بپارایند یعنی باصول انتخاب محفل روحانی ترتیب دهند بسیار خوب اما نمیشود که ما حال پایی این قضیه شویم زیرا بعضی مسرور و بعضی محزون و بعضی ملول گردند. این امر راجع بنفوس هر بلدیست. عبدالبهاء و جمیع نفوسیکه

در عبودیت آستان مقدّس شریک و سهیم او هستند باید حصر افکار خویشرا در نشر نفحات الله نمایند. اگر عبدالبهّاء بنفسه باینگونه امور مشغول میگشت چگونه شرق و غرب عالمرا بنور هدی روشن میکرد.

جواب سؤالات مختصراً مرقوم میشود. جمال قدم روحی لاجبّانه ۵
 الفداء با حضرت اعلی روحی له الفداء بر حسب ظاهر ملاقات فرمودند.

روح الامین و جبرئیل و روح القدس و شدید القوی عبارت از ۶
 عنوانات شیعی واحد است.

نفس منتخب در محافل روحانیّه باید مقدّس و منزّه باشد. هرگاه ۷
 در بلدی محفل روحانی مؤسّس شخص مبلّغ باید مشورت با ایشان نماید و هر قسم مصلحت دانند مجری دارد. شخص مبلّغ تصرّفی در امور دنیویّه ننماید خواه اعانه خیریّه و یا غیرها باشد. اهل هر بلدی اگر شخص مبلّغی را انتخاب بجهت محفل روحانی نمایند جائز است....

خلاصه ای جناب شکوهی منقطع از ما سوی الله باش و منجذب ۸
 بنفحات الله بیسر و سامان و شیدا و سرگردان در بادیّه محبت الله شو و بنشر نفحات الله مشغول شو. اگر تأیید میخواهی راهش اینست و اگر توفیق میجوئی سیبلش اینست. قسم بجمال قدم که بدون این عاقبت خسران مبین است. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین.

ع ع

هو الابهی

۱ ای فرع جلیل سدرهٔ مقدسهٔ مبارکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائنهٔ الفداء در وقتیکه در حیفّا تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمّل بکرات و مِرّات تعریف فرمودند که آن محل بسیار باصفا و لطافت و نصارت و نظارت است و امر فرمودند که آن محل را بهر قسم است بگیرند. بسیار بسیار میل مبارک بگرفتن آن محل بود.

۲ چهار سال پیش بهر وسیله بود آن محل گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیّا گشت پس سفارش مخصوص برنگون داده شد و مکاتیب متعدّده مرقوم گشت و نقشهٔ صندوقی از رخام آنصفحات که در جمیع جهات معروفست کشیده شد و ارسال گشت و بمشقت زیاد یک پارچه منبت اتمام شد و بوسائط چندی حمل باینجا گشت و البته در بین راه در ورود ببعضی از شهرها چه شد مسموع آنجناب گشته. خلاصه با صندوقی از بهترین خشب هندوستان چندی پیش وارد گشت.

۳ و یک سال قبل از اینجا جناب آقا میرزا اسدالله را مخصوص فرستادیم تا آنکه با تخت روان جسد مطهر و هیکل مقدّس و عرش عظیم روحی لثربتهٔ الفداء را از ایران با کمال توقیر و خضوع و خشوع و احترام با چند نفر احباب حمل نموده وارد ارض مقدّس نمودند.

۴ حال در جبل کرمّل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم و انشاء الله شما را نیز می‌خواهیم تا با ما در سنگ و گل‌کشی در آنمقام مقدّس مبارک شریک و سهیم گردی و اقتباس فیوضات غیر متناهیه نمائی

و باین شرف اعظم موفق گردی و هذه بشارة لا تقابلها سلطنة الملك و السموات. فی الحقیقه چنان سرور و حوری دست داده که وصف نتوانم زیرا آن عرش مقدّس بسیار مورد اهانت اهل ظلمت شده بود. الحمد لله بعون و عنایت جمال قدم چنین اسباب فراهم آمد که در نهایت عزّت جمیع اسباب مهیّا گشت که محلّ حیرت کل خواهد شد و البهّاء علیک و علی افنان السّدرة المقدّسة هناک. ع ع

۹

- ۱ ای طالب حق مکتوب رسید. از من خواهش نگارش تاریخ نموده بودی و همچنین نبوّتیکه در حقّ حضرت باب و حضرت بهاء الله است. این هر دو از پیش مرقوم گردیده جستجو نمائید خواهید یافت.
- ۲ اما حضرت بها از نسل اسمعیل نیستند از سلالهٔ برادران دیگرند که بصفحات ایران و افغان هجرت نمودند زیرا حضرت ابرهیم غیر از اسحق و اسمعیل شش پسر دیگر داشت و آنان بایران و افغان رفتند.
- ۳ ای طالب صادق تا توانی ندا بملکوت آسمانی کن تا نفوس انسانرا بهدایت ربّانی ملائکهٔ آسمانی کنی و در این عصر بزرگوار سبب نشر صالح عمومی شوی و خدمت بوحدت ملکوت انسانی نمائی و زندگانی جاوید یابی و متابعت حضرت مسیح نمائی و رفیق راه عبدالبهّاء شوی و علیک التّحیّة و الثّناء.

۱ ایها الفرع الکریم من الشجرة الرحمائیة از کثرت مشاغل و غوائل غیرمتناهیہ جواب نامہ آنحضرت تأخیر افتاد البتہ معذور خواهید داشت زیرا مشاغل نہ چندان کہ شرح و بیان توان نمود. مع هذا الحمد لله کہ مخبرہ و مکاتبہ عبدالبهاء با حضرات افنان دوحہ مقدسہ متتابع و متواصلست. این از شدت تعلق این قلب بمحبت جمال اعلیٰ روحی له الفداست.

۲ الحمد لله مقام مقدس طبقه تحتانیہ در نہایت متانت و لطافت و ظرافت بنایش تکمیل شد و قطعه جسیمہئی زمین بالای مقام مقدس بود کہ اگر دست بیگانگان باقی میماند ممکن در آئندہ در آنجا بنائی انشا مینمودند و محذوری عظیم حاصل میشد و آنزمین بکرات و مرات موطئی قدم مبارک شدہ بود و چند سروی در آن موجود و جمال قدم روحی لاجبائہ الفداء مراراً در سایہ آنسروها نشستند و احبای الہی بحضور مشرف گشتند. آن قطعه زمین نیز در این ایام مجبوراً بہ دو ہزار تومان خرید شد و بمقام مقدس ملحق گشت.

۳ اما آب انبار ۱۹ چون قبل از بنایش اینعبد مسجون شد لہذا در متانت و ترتیش چنانکہ باید و شاید مہندسهای فرنگی و عثمانی از عہدہ برنیامدند کار را ناقص گذاشتند لہذا دیوار آب انبار طرف دریا سقط شد و زحمتهای قدری بہدررفت لکن عیبی نہداشت دوبارہ بمہندسی خود اینعبد در کمال متانت ساختہ گشتہ و عنقریب تمام میشود. ہرچند از جہت مسجونی نتوانستم کہ خود بمقام مقدس روم ولی از دور بمہندسی پرداختہ در نہایت متانت عنقریب

اتمام خواهد شد ولی آب انبار نیست دریاست.
 اما در خصوص حضور ورقه مقدسه شجره مبارکه انشاء الله عنقریب ۴
 حکمت اقتضا خواهد نمود و اذن و اجازه خواهد داده شد و علیک
 التَّحِيَّةُ وَالسَّاء.

۱۱

هو الله

ای هموطن عبدالبهاء هرچند مولد در طهران و سنین متوالیات آواره ۱
 عراق و مدتی سرگون بلاد رومیلی و چهل سال محبوس عگا با وجود
 این وطن مازندران است یعنی میانرود بلوک نور لهذا ترا هموطن
 خطاب نمایم.
 باری نامه نامی سبب تأثرات روحانی گردید. خواندم و تحسین بر ۲
 زبان راندم نغمه توحید بود و رایت تجرید. من نیز اشتیاق روی تو دارم.
 چون اسباب فراهم آید که بروح و ریحان بیائی در زمستان آینده مأذونی.
 سبحان الله در نهایت هر نامه چون نام مازندرانی قرائت شود سبب ۳
 سرور و جبور گردد زیرا موطن اصلی خاندان جمال مبارک است و قلب
 خواهان آن است که آن اقلیم جنة النعیم گردد و نفوس بنبا عظیم مؤمن
 و موقن گردند و علیک البهء الابهی. ع ع

هو الله

۱ ای یاران ممتحن عبدالبهاء از قرار معلوم شخصی شریر در آنصفحات بر غنی و فقیر هجوم و ایلغار نمود و یار و اغیار اذیت و آزار کرد تالان و تاراج نمود و باج و خراج گرفت نفسی را معاف نداشت و فلسی نگذاشت. فی الحقیقه مصیبت عظمی بود و بلیه کبری چه که یاران در محنت و زیان افتادند و بیگانگان در مشقت بیپایان.

۲ اگر چنین نمینمود شاید گرفتار جزای این رفتار نمیگشت. عنقریب پریشان و بیسرو سامان گردد نام و نشان نماند. ولی جمیع این مفسد از شامت سوء تدبیر و خطا و تقصیر آیات منسوخه حصول و رسوخ یافت و از فتاوی حجج غیر بالغه این صاعقه ظهور و بروز نمود. ۲۰ با وجود این باز گروه نادان پیروی آنان مینمایند دست و دامن بوسند و در آتش فتنه و فساد بسوزند.

۳ باری احبای الهی باید از بلایای نامتناهی ملول نگردند محزون نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهیم جمال ابهی شوند چه که هرچند آنمه تابان عموم خلق را رحیم و رؤف و مهربان بود ولی نادانان چنان آتش افروختند و پرده حیا سوختند که آنمرکز جمال بسلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجه روز و شبانه دید سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت بیست و پنجسال در زندان بود و معذب و مهان. پس باید یاران شکر حضرت یزدان نمایند که تالان و تاراج شدند و سهام ظلم و ستم را آماج گشتند.

۴ قریهٔ جمال مبارکرا در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم نمود. چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتی غله از برای اهل قریه نگذاشتند کاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بیگناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و بطهران آوردند و بزندان انداختند. حضرت روح الارواح ملاً عبد الفتاح را ریش با چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند. با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند. ولی آن روح مجرّد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از زنج بریده میریخت. با وجود این تا نفس اخیر آن اسیر بصوتی جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الآیات مینمود که در سیل جانان مورد تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با محاسن بخون رنگین قطع طریق مینمود و بوصول طهران در زندان جان بجانان داد و قربان یار مهربان گشت و مسرور و خندان فدای آنمه تابان گردید. نعم ما قال الشاعر

ماند آن خنده بر او وقف ابد

همچو جان پاک احمد با احد

۵ باری یاران باید شکر حضرت رحمن نمایند که از بلایا بهره و نصیب بردند و صبر و تحملی عجیب کردند. البتّه این شام ظلمانیرا صبحی نورانی در پی و این ابر کشیف را افقی لطیف از عقب. این سمّ نقیعرا شهدی فائق و این زخم شمشیر را مرهمی نافع در پایان بعون و عنایت حضرت رحمن و علیکم البهّاء الابهی. ع ع

۱ ای بنده جمال ابهی نامه شما رسید. مرقوم نموده بودید که مدّیست از مکاتیب محروم مانده‌ایم و حال آنکه من مکاتیب متعدّده ارسال نموده‌ام و همچنین بامه البهاء مکتوبی بخطّ خود در خصوص مقام اعلی مرقوم گردید که در روز نوروز بنهایت فرح و سرور جسم مقدّس در صندوق مرمر گذاشته شده و با احتفال و جلال در مقام اعلی استقرار یافت وصول آنمکتوب نیز رسید. این مکتوب شما در روز اوّل رضوان واصل شد و بشارت تشکیل مجلس داشت و سبب سرور شد.

۲ و اما از فقره‌ئی که در رساله خطاب بذأب موجود سؤال نموده بودید. ارض میم مازندرانست. جمال مبارک را در شهر آمل حبس نمودند و چون علما در مسجد جمع گشتند و جمال مبارک را تسلیم علما نمودند و آن بی انصافها بظلم برخواستند و انواع ستم و زجر روا داشتند و بی نهایت اذیت کردند از جمله جمال مبارک را چوب زدند بقسمیکه پاهای مبارک مدّتی مجروح بود. و بورقه منجذبه الی الله امة البهاء تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و همچنین سائر دوستانرا. ع

هو الله

- ۱ ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم نامه شما رسید و بی نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور ظهور و بروزی گردیده و نامه‌ئی از نفسی رسیده که از سلاله یاران قدیم است و هموطنان عزیز.
- ۲ سبحان الله شرق بنور اشراق منور است و غرب برائحه محبت الله معطر افریک و امریک و ترک و تاجیک و اوروپا و صحرای آتريک بنفوذ امر الله پرشور و شعله گردیده و لکن موطن جمال مبارک با وجود آنکه عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده. بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند. بلال حبشی و صهیب رومی و عدّاس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابو لهب و بستگان و خویشان جمال محمّدی محروم از انوار گردیدند.
- ۳ در انجیل میفرماید که جمیع انبیا در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم میآیند و داخل ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند. حال صیت امر الله و آوازه ظهور بهاء الله اقالیم سبعة را باهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته فاعتبروا یا اولی الابصار.
- ۴ جمال مبارک در مراجعت از مازندران بطهران چون مرور از نور فرمودند در تاکر و در دارکلا ولوله و شور انداختند جمّ کثیری مؤمن

و موقن شدند و روز بروز در ازدیاد بودند.... خلاصه جمع کشیری
منجذب بنفحات قدس گردیدند.

د بعد از یکسال یحیای غیر حضور توجّه بنور نمود^{۲۱} در ایّام قلیلی
تزلزل و اضطراب انداخت و چون عرصه را تنگ و احتمال خطر در
آن بلد دید یاران باوفا را بگذاشت و سفر نمود و بلباس درویشی فرار
بگیلان و مازندران و کرمانشاه کرد و جمیع آن بیچارگان را بکشتن داد
فریفر فراراً و ابرار را گرفتار کرد آن نفوس اکثر شهید شدند لکن وضعی
که در آن قریه گذاشت و رفتاری که نمود سبب شد که نار محبت الله
در آن قریه بکلی مخمود شد. حتّی بعض نفوس را واداشت که میرزا
خداوردی مرحوم را زدند. بخاطر دارم من وقتی که طفل بودم و در نور
بودم میرزا خداوردی مرحوم های های میگریست میگفت که من پنجاه
سال خادم این خانواده بودم آیا جائز بود که بتحرّیک میرزا یحیی
گل بابا مرا علی رؤس الاشهاد بزند و دشنام دهد و براند. باری از سوء
حرکات آنشخص نور ظلمت شد و میانرود مخمود گردید.

۶ در دارکلا روزی در مجلس جمال مبارک چنان بیان فرمودند
و دلیل و برهان گسترده که چون برخاستند چهار مجتهد که دو تا
داماد میرزا محمد تقی مجتهد ملاّ عباس و ملاّ ابو القاسم بودند دویند
که کفش مبارک را جفت کنند. آنوقت چنان شد و بعد چنین گشت.

هو الله

- ای بنده الهی طهران وطن آن دلبر مهربانست و منشأ آن نور لا مکان. تو ^۱
نیز در آن حدیقه مغروس ید قدرت گشتی و از نسیم و هوا و آب گوارای
آن بقعه نورا نشو و نما نمودی. همچنان که بظاهر از وطن آن نور باهری
امیدوارم که بباطن نیز از اهل ملکوت آن کوکب زاهر باشی.
اگر از حَمَام ممنوعی الحمد لله در چشمه هذا مغتسل بارد ^۲
و شراب ^{۲۲} غوطه‌وری و در سبیل جمال مبارک مؤمن ممتحن و علیک
التَّحِيَّةُ وَالشَّاءُ. ع ع

هو الله

- ای بشیر الهی نامه تو چون دیوان محامد و نعوت جمال مبارک بود ^۱
نهایت فرح و سرور بخشید. هر کلمه‌ئی یک آیت طریست. یک کلمه
تار و طنبور است یک کلمه مزامیر آل داود یک کلمه چنگ و چغانه
است یک کلمه غزلخوانی و ترانه. یکدست موسیقی مکمل است که
مستمعین را بوجد و سرور می‌آرد. آهنگ تو در آنجا میزنی و عاشقانرا در
اینجا بوجد و طرب آری.

۲ الحمد لله که نامه مشکین بود و الفاظ و کلمات ملیح و نمکین. برهان اتحاد و اتفاق احبّا بود که عموماً مشتعلاً منجذباً متحداً متفقاً باعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله و تبلیغ امر الله مشغول احدی ملالی ندارد.

۳ چهار صفحه که بخط مبارک حضرت اعلیٰ روحی له الفداء انعام بعدالبهاء نموده بودی رسید. از در و دیوار آهنگ و طوبی و طوبی بلند شد و آغاز نغمه و ترانه نمودند. عبدالبهاء در گوشه‌ئی استماع این نغمات مینمود احسنت احسنت که ما را باین هدیه دلپسند خوشنود نمودی.

۴ اما تبدیل هوا در شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است. آن مکان محله مرغان نیست آشیانه عنقاء مشرق است و لانه سیمرغ کوه قاف زیرا جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء در آن مزرعه پاک مطهر یکسال در تابستان منزل و مأوی فرمودند. در باغ حاجی باقر که سه طبقه بود و مسلط بدریاچه محل سریر ملیک ملکوت بود و در بدایت امر بود. در وسط دریاچه تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سرپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احبّا مجتمع. شب آهنگ تقدیس بود که بملاً اعلیٰ میرسید. بسیار خوش گذشت. همیشه جمال مبارک ذکر آن مکانرا میفرمودند.

۵ حال خدا چنین مکانی را بتو داده شکر کن خدا را و با یاران در آنمکان بذکرو ثنای ربّ جمیل پرداختی هر قدر دلت میخواست آوازه خواندی و احبّا را بوجد و نشاط آوردی و علیک البهّاء الابهی. عبدالبهاء عباس

هو الله

یا امة البهآء نامه شما رسيد و از مضمون همت و خدمت شما بملکوت
ابهی معلوم گردید. فی الحقیقه بجان و دل میکوشی و من از تو بسیار
راضی هستم.

کتابی که در حقّ قرّة العین مرقوم نموده بودی عبری ترجمه
نمودم^{۲۳} و ترجمه بسیار فصیح و بلیغ است و جمیعش را بدقت خواندم.
اگر لازم است یک نسخه عربی از برای شما بفرستم.

در مسئله بدشت هرچند مطابق است ولی مفصل نیست و تفصیل
اینست که قرّة العین در باغی بود و جناب قدّوس در باغی دیگر. اما
جمال مبارک در خیمه بودند و خیمه و خرگاه مبارک میان دو باغ در
کنار نهر بود. جمال مبارک بجناب قدّوس و قرّة العین فرموده بودند
که باید اعلان این امر را بتمامه کرد. روز بعد جمال مبارک را کسالت
مزاج حاصل شد. جناب قدّوس آمد بحضور جمال مبارک نشسته بود
و اطراف خیمه جمیع احباب حلقه زده بودند. در این اثنا قرّة العین
از باغ بیرون آمد فریاد زنان و نعره کنان داخل خیمه شد و نشست.
جمال مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید سوره واقعه را خواندند در
حضور مبارک. بعد فتنه عظمی شد. بعضی فرار نمودند و بعضی گریه
و فغان کردند و بعضی مضطرب شدند. ملا اسماعیل گردن خود را برید
و جمعیت بدشت متفرّق شد.

باری شما در تألیف این کتاب فی الحقیقه بسیار زحمت کشیده اید^۴

و از خدا خواهم که روز بروز زحمت و جانفشانی و خدمت و ثبوت و استقامت تو در امر الله بیفزاید تا از افق ابدی ستاره‌ئی درخشانده و روشن گردی.

۵ و بعضی از این کتاب را با پوسته بایران بجهت احباب بفرستید ولی یکجلد یکجلد زیرا اگر یک دفعه چند جلد بفرستید حکومت میگیرد....

۱۸

هو الله

۱ ای عبد الوهّاب در سفر اوّل جمال قدم بعراق عرب جوانیرا ملاقات فرمودند نامش میرزا عبد الوهّاب بود. بمجرّد مثل بحضور مبارک و استماع بیان چنان منجذب و شادمان گردید که خاندانرا هدایت نمود و جمعیرا بشارت داد.

۲ و بعد از رجوع اسم اعظم بطهران پاکوبان کف زنان بارض مقدّسه طهران شتافت و بوصول در قعر زندان مقریافت و بعد از چند روز نوبت شهادت او رسید. چون جلّاد داخل زندان شد و بفریاد نام او بر زبان راند آن نوجوان برخواست و رقصی مکمل در زندان نمود و خود را تسلیم جلّاد کرد بعد بشهادت کبری فائز شد و همواره جمال مبارک ذکر او میفرمودند. امیدوارم که روح و ریحان آن عبد الوهّاب در این عبد الوهّاب نیز جلوه نماید و علیک البهّاء الابهی. ع ع

هو الله

۱ ای ثابت بر پیمان سؤال از سفر مبارک نموده بودی. جمال مبارک
روحی لاجبائنه الفداء از طهران یکسر بهمدان و از همدان بکرمانشاه
و از کرمانشاه یکسر ببغداد سفر نمودند.

۲ و اما انجمنی که در چین در شنگهای بجهت تألیف ادیان تشکیل
شده است شما از برای آن خانم انگلیسی اوراق مطبوعه در این امر
و جرائد بفرستید و او را دلالت نمائید که البته بآن انجمن برود و از این
امر مبارک که دین عمومی است و جمیع ادیان و مذاهب را در ظل
شمس حقیقت میگیرد و تألیف تام مینماید و ملت واحده میکند بیان
نماید. این مسئله مهم است نهایت تقید را داشته باشید متمادیاً مخابره
نمائید و اگر چنانچه ممکن باشد البته مبلغین بآن صفحات بفرستید
که بآن انجمن نیز بروند و نشر تعالیم الهی کنند. فقط نفوسی باشند که
منقطع از دنیا و منجذب بنفحات قدس و در نهایت تقدیس و تنزیه
باشند و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

abdul Baha abbas

هو الابهی

۱ ای بنده آستان مقدس نامه شما که بتاريخ ۲۳ ایار ۱۹۲۱ بود رسید و بر مضامین اطلاع حاصل گردید. از طرفین شکایت متواتر است و همچنین حکایات متواصل و این سبب حزن عبدالبهاست که بزحمت زیاد شما را دوباره به بیت راجع کرد و یاران از نهایت حزن و یأس نجات یافته فرح و شادمانی نمودند حال اختلاف حاصل و شبهه نیست که این اختلاف سبب گردد و خانه دوباره از دست می رود.

۲ باری ای بنده آستان مقدس عبدالبهاء چنین تاج مرصعی بر سر تو نهاد و آن خادمی بیت است. حال معلوم نیست عنقریب اهمیت عظمی خواهد یافت. این تاج تو را و صد پشت تو را کفایت است لهذا خود را بامور دیگر آلوده منما.

۳ در نهایت سکون و قرار بخدمت بیت مشغول باش و زواری را با نهایت محبت و ملاطفت معامله کن تا ممنون و مسرور از شما گردند. این خادمی بیت امری اعظم از آن نه تا تو آرزوی امر دیگر نمائی. باری مختصر اینست که بجان و دل بکوش که جمیع یارانرا ممنون و خوشنود داری.

۴ روش و سلوک عبدالبهاء را دیدی این را سر رشته قرار ده و بموجب وصایای جمال مبارک روحی لاجبائیه الفداء سلوک نما. آن مظلوم آفاق با جمیع خلق در نهایت خضوع و خشوع معامله می فرمود. این مدت مدیده که در بغداد تشریف داشتند خاطر یککنفس مکدر نشد

جميع اهل بغداد ممنون و متشكر بودند.
حال ما كه بنده آن آستانيم بايد تأسّي باقدام مباركش نمائيم. ۵
اين است سبب نجاح اين است سبب فلاح. باخوان و منسوبين تحيت
مشتاقانه برسان و عليك البهاء الابهى.
عبدالبهاء عباس

۲۱

هو الله

- ۱ ای ثابت بر پیمان نامه‌ئی که بجناب مشهدی اسماعیل مرقوم نموده
بودید ملاحظه گردید. اثر کلک آن یار مهربان سبب مسرت جان
و وجدان بود زیرا معانی حوادث روحانیست و احساسات قلبی که
منبعث از حقیقت فؤاد است و برهان کافی وافی بر ثبات و استقامت
است و عبودیت حضرت بی نیاز.
- ۲ آذربایجان از بدایت طلوع صبح هدی رایت ایمان و ایقان
برافراخت و امر الله را انتشار عظیم حاصل گشت ولی بعد از شهادت
حضرت اعلی روحی له الفداء و سفر جمال مبارک از عراق بکردستان
و مخفی شدن یحیی در زاویه نسیان امر الله در جمیع اطراف حتی
آذربایجان بکلی مخمود شد. نفوس قلیله‌ئی ثابت و ساکت ماندند تا
آنکه نیر آفاق رجوع بعراق فرمود و انوار باشد اشراق بر اطراف تابید.
دوباره حشر عظیم بر پا شد و نفحات قدس آفاق را معطر نمود. یاران

آذربایجان بجنب و وله آمدند و بشور و شوق و انجذاب پرداختند و روز بروز بیفزودند.

۳ حال نیز استعداد عظیم دارد ولی همتی شدید خواهد تا یاران بنهایت سرور و فرح بشارت کبری پردازند و بنفحة قمیص یوسف الهی مشام طالبان معطر نمایند. آنجناب الحمد لله بخدمت قائم و در اعلاء کلمة الله بجان ساعی و جاهد. امید چنین است که بسبب خلوص نفوس در این ایام حرکتی در جان و وجدان اهل آذربایجان حاصل گردد نفوس مقدسه بهدایت جمیع برخیزند. قوای ملکوت حاضر و مهیاست چون نفسی در میدان جانفشانی سمند همت جولان دهد قوه ملکوت نصرت و یاری و امداد و یآوری نماید.

۴ اذن حضور خواسته بودید. حال وجود آنجناب در آنصفحات بسیار لازم. بخدمت مشغولید و بعبودیت مألوف و باعلاء کلمة الله مأنوس. این خدمت عین تشرف بآستان حضرت احدیتست و علیک البهاء الابهی. ع ع

۲۲

۱ اللهم یا الهی تری انّ سلیل محمود^{۲۴} قد اخذته الرجفة والفجأة من کلّ عدوّ عنود وضاق علیه الفضاء بما اشتدّ علیه البلاء و کثر الجور و الجفاء حتّی ترک الوطن المألوف بما وقع فی الکسوف من ظلام الظلم و فقدان العدل و شدّة الاعتساف و عدم الانصاف و هاجر الی الارض المقدّسة وضاق ذرعاً من هجوم المحن و الآلام.

۲ ربّ انّ خطّة ايران اصبحت مضماراً للخيل و الويل و العدوان
و اشتعلت فيها نيران الجور و الطّغيان بوقوع الاختصام بين الاحزاب
فلم يبق صدر الآ جريح من السّهام و لم يبق كبد الآ و هو قريح من
السّنان و كلّ جسد طريح على تراب الدّلّ و الهوان ذلك بما اكتسبت
ايدى اللّثام و اشتدّ الخصام ثلّة مالت الى اليمين ثلّة رجعت على
اعقابها و عصبه رمت بنفسها فى ذلّها و عقابها فتشتّت شمل الاحزاب
و تفرّق جمع اهل الحجاب ذلك بما لم يصغوا لفصل الخطاب و لن
ينصتوا و يستمعوا للنّصح فخاضوا فى غمار الارتياب.

۳ ربّ انّ البلاء قد احاط الورى و ليس له كاشف الا انت و ليس لنا
غافر الا انت و انّى اتضرّع اليك ان تحفظ الاحبّاء و تصون الاصفياء
من هذا الغبار المثار فى تلك الديار و بالاخصّ هذا العبد المتضرّع
اليك المتبتّل بين يديك جعفر المضطرّ المتوكّل. ربّ اكشف عنه
السّوء و لا تدعه غريقاً فى العمق الاكبر من البلايا و المحيط الاعظم
من الزّوايا و اسمح له بالعطايا و اكشف له الخبايا و احفظه من المنايا
فى صون حمايتك الكبرى. ربّ افتح عليه ابواب السّرور فى هذا القرن
المشكور حتّى يندفق منه السيول فى تبليغ امرك الى كلّ غيور و شكور.
ربّ اجعل همّه همّاً واحداً فى نشر نفحاتك بين الورى و سطوع انوارك
فى الآفاق يا ربّى الحنون. انك انت الكريم القوى العزيز الغفور.

۴ اى يار عزيز نامه پراه و فغان شما با نهايت حزن تلاوت گرديد.
فى الحقيقه در زحمات شديده افتاده ايد و بمشقات عظيمه مبتلى
گشته ايد ولى اين سنّه پرمصيبت جميع ايران بلکه جهانرا احاطه نموده.
على قول شاعر نوک خارى نيست کز خون شهيدان سرخ نيست.^{۲۵}

۵ عبدالبهاء نيز سهيم و شريك شما بود. در پاریس هرچند از جهتی

هر نفس نفیس سبب فرح قلوب بود ولی از جهت دیگر هر شخص خسیس هجوم نمود و مشکلات عظیمه در میان بود. در لندن بعضی از قسیسها چنان صدمه میزدند که بیان ممکن نه. اگر روزنامه چورچ من را قرائت میفرمودید میدانستید که چه خبر است.^{۲۶} ولی عبدالبهاء بهیچ وجه اعتنا بهیچ مشکلی و مصیبتی و بلائی ننمینماید بلکه بلایا در بعض مواقع عین عطا میشمارد. من جمله چهل سال سجن عکا او را گلشن بقا بود و اوقات بدایت سجن را که نهایت سختی زندان بود گلستان میدید.

۶ تو نیز باید رفیق من باشی از مصائب و بلایا از میدان درنروی عدم شکایت که سهل است باید شکرانه نمائی. در بغداد روزی جمال مبارک روحی لعبیده الفداء خطاب فرمودند و این بیت را تلاوت نمودند
دع عنک ذکر الحبّ او فارض بما جرى
کذاک جری الامر فی فرضی و سستی^{۲۷}

همان وقت عبدالبهاء فکر کار خود نمود.
۷ باری از الطاف بی پایان امیدوارم که بار دیگر روزگار چون شکر آید. محزون مباش مغموم مگرد ترک گله کن فکر گله کن.^{۲۸} من از الطاف جمال مبارک ترا راحت دل و جان خواهم و علیک البهّاء الابهی.

هو الابهی

- ۱ یا من ذاق حلاوة کلّ بلاء فی سبیل الله و قام بروحه و ذاته و کینونته علی خدمه امر الله و اعلاء کلمه الله علیه بهاء الله الابهی.
- ۲ جناب آقا سیّد محمّد رضا علیه بهاء الله الابهی از اهل مازندران چند روز است با جناب ملا رمضان علیه بهاء الله الابهی و یک نفر دیگر وارد و بزیارت رمس اطهر فائز و شب و روز بملاقات مشغولیم.
- ۳ در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیت بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً و طئتها اقدام احبّائه فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب بآن ذات مقدّس کمال میل دارم که بنار محبّت الله مشتعل گردد. مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سؤالاتی نمودند و رساله خال که مسمّی بکتاب ایقانست نازل شد و نار محبّت الله در ولایت فارس شعله شدید زد و انوار عرفان از آن افق طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمه الهیه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده بقربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند.
- ۴ حال از این بیان مبارک معلوم و واضح میشود که میل مبارک و اراده مبرمه نسبت بمازندران چگونه است. قسم بذات مقدّسش که اهل ملا اعلی و ملکوت ابهی در انتظار که در آن ارض مبارک که منتسب بجمال قدم روحی لاحبّائه فداست فوراً بحر محبّت الله بجوش و بخروش آید و شعله نار سدره سینا هر شجر خشک و تریرا بسوزد

نفوسی مبعوث شوند که چون کواکب نورانی افق آسمان را روشن نمایند و حقایقی مشهود گردند که در اعلاء کلمة الله آیات باهره و ریایات شاهره شوند.

۵ لهذا آنجناب باید این شأن عظیم را تفکر فرمائید و بجمیع وسائل و وسائط تشبث نمائید که بلکه اراده قطعیة الهیه را مظهر گردید و در امر الله خدمت جدیدی و همّت بدیعی نمائید و البهاء علیک. ع ع

۲۴

هو الله

۱ ای مشتاقان جمال دلبر مهربان معشوق عالمیان و محبوب روحانیان و مقصود ربّانین و موعود بیانین چون از عراق اشراق فرمود ولوله در آفاق انداخت و پرتوی نورانی بر اخلاق زد. کون بحرکت آمد امکان مسرت یافت. حقائق اشیا معانی الهی جست ذرات کائنات دلبر ربّانی یافت. شرق مطلع انوار شد و غرب افق اشراق گشت. زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک گشت. جلوه ملکوت در ملک گردید و عالم ناسوت انتباه از عالم لاهوت یافت. جهان جهان دیگر شد و عالم وجود حیاتی دیگر یافت.

۲ این آثار روز بروز ظاهر و آشکار شود و این انوار یوماً فیوماً بتابد و این نفعه مشکبار آنّا فآناً بر اقطار عنبر بار گردد. ولی افسوس که ایرانیان هنوز

مانند کوران و کران بخواب غفلت گرفتار. نور نبینند و ندا نشنوند و انتباه نیابند و هوشیار نگردند.

۳ جهدی کنید سعیی نمائید که ایران موطن دلبر مهربانست و فارس مبدء طلوع صبح تابان بلکه بهمت دوستان اهل آن سامان مشاهده پرتو مه تابان نمایند و از فیوضات ربّ الآیات بهره و نصیب برند و علیکم البهاء الابهی. ع ع

۲۵

هو الله

۱ ای ثابتان بر میثاق نیر اعظم اشراق چون از افق عراق طلوع فرمود و پرتوی نورانی از منبع رحمانی بر آفاق نثار کرد جمهور خفاشان با دبدبه و کبکبه‌شان از جمیع جهات هجوم نمودند که شاید آن نور مبین را از انظار مقرّبین ستر نمایند و خود در ظلمات ده‌ها پرواز نمایند و در لیلۀ لیلا جولانی در میدان دهند. چون عاجز از مقاومت بحجّت بودند تدبیر در مسافرت جمال قدم کردند و صد هزار تزویر بکار بردند که شاید کوکب اشراق از آفاق عراق غروب نماید و پرتو تقدیس از اوج احدیّت بازماند این بود که جمال قدم را از اقلیم شرق بکشور غرب بردند.

۲ ولی این هجرت و غیبت سبب اعلاء کلمة الله و علّت نشر نفعات الله گشت. عقاب امر الله در اوج عظمت پرواز نمود و آفتاب کلمة الله در مشرق قوّت و قدرت اشراق کرد. این توهین سبب تأیید شد و این تغریب

سبب تقریب گردید. بُنیۀ امر الله قوّت یافت و صیت امر الله شهرت گرفت. آوازه این امر در ایران شیوع داشت این غربت سبب شد که جهانگیر گشت و در جمیع جهان اشتهار یافت.

۳ این قضیه هر چند سبب عبرت بود ولی نادانانرا علّت غفلت گشت. چندی نگذشت که دوباره رایت عناد برافراشتند و تخم کینه در سینه کاشتند و عوانانی را بر تعرض گماشتند. وسیله‌ئی بدست آوردند و واسطه‌ئی پیدا نمودند و آن میرزا یحیای معهود بود. حضرت سفیر این شخص بی تمیز را وسیله کبیره نمود و بر فساد دلالت کرد.^{۲۹} این شخص چنان گمان نمود که اگر مصباح ملاً اعلی از زجاجة غرب انتقال نماید امر جدید و فیض جلیل اضمحلال جوید لهذا با سفیر همداستان شد و هزار فساد و فتنه در نهان و عیان احداث کرد. گمان مینمود که این ضرر بر هیکل مکرم وارد گردد و این فساد سبب اذیت جمال قدم شود ولی او محفوظ و مصون ماند. هیئات هیئات آتش فتنه چون شعله‌ور شد آن شخص نادانرا پیش از جمال رحمن حرکت دادند و الی الآن در بئر خذلان و خسران در آه و فغان است.

۴ ولی آن مهر تابان چون از افق زندان طلوع فرمود پرتو تقدیس بر ارض مقدّس زد. نار الله الموقدة شعله شدید برافراخت و حرارت محبت الله در قلب امکان برافروخت. حقیقت جامعۀ کلمه الله از حضيض باوج اعلی رسید و سرّ یزدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبى الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون^{۳۰} آشکار گشت. فنعم ما قال الشّاعر عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

۵ ملاحظه فرما که حکمت الهیه چه قدر عظیمست. در سه هزار سال پیش بلسان انبیا بشاراتی بارض مقدّس داد که ای ارض مقدّس مژده

باد موطاً قدم رحمن خواهی شد و خیمه حضرت یزدان بلند خواهد گشت نفعات قدس مرور نماید و تیر تقدیس پرتو افکند. ای ارض مقدس شاد باش و شاد باش آن مه تابان در آسمان لائح گردد و آن خورشید درخشان از خاورت بدرخشد.^{۳۱}

حضرت مقصود بحکمت بالغه خواست که وعده‌های دو هزار و سه هزار سال انبیا را وفا فرماید. اعدای خویش را برانگیخت و بقوت نافذ‌اش درآویخت و آنها را واسطه نمود تا بدست خویش ریش و ریشه خود از بُن و بنگاه براندازند و همچه سراج منیر را از زجاج وطن خود اخراج نمایند تا ارض مقدس منور گردد و وعد انبیا تحقق یابد وادی ایمن انجمن یاران الهی شود و بقعه مبارکه مرکز معارف روحانی گردد نور احدیت طلوع کند و ظلمت جهل زایل شود. هذا من حکمة ربکم البالغة و نعمة مولیکم السابغة و رحمة محبوبکم السابقة. ع ۶

۲۶

هو الله

ای سلیل عزیز آن مستغرق دریای مغفرت الهی مدّیست مدیده تحریری^۱ نشد و تقریری نگشت. این از مشاغل کثیره بود که دقیقه‌ئی فرصت ندهد و مهلت نبخشد و بلایا و محن نیز منضم. از جمله در این ایام از کثرت فساد اهل فتور و لوائح مبسوطه مشروحه مضره که در حق عبدالبهاء بمدینه کبری فرستاده‌اند و وسایطی دیگر چند تشبث نموده

که ذکرش جایز نه تا آنکه عبدالبهاء را دوباره در سجن عکا مسجون نمودند. حزب غرور را امید چنان بود که این بلا حصر در عبدالبهاء خواهد شد غافل از اینکه خود را بچاه خذلان و هوان ابدی خواهند انداخت خود آنان نیز مسجون خواهند گشت.

۲ این قضیه مثل قضیه یحیی شد طابقوا النعل بالنعل. یحیی را گمان چنان بود که فساد سبب اذیت جمال مبارک گردد این بود که سید محمد را بمدینه کبیره فرستاد و انواع حيله و تزویر بکار برد تا جمال مبارک را در خطر عظیم انداخت. چون نارفته شعله زد فوراً خانمان یحیی را بسوزاند. او را پیش از جمال مبارک از ارض سرّ سرگون نمودند. خسرو الدنیا و الآخرة و ذلک هو الخسران المبین.^{۳۲}

۳ عبدالبهاء از این مصیبت و بلا در سرور و فرح بی منتهی زیرا کامرانی و شادمانی احبای الهی بعد از صعود جمال ابهی آشوب و بلاست و صدمه بی منتهی. یعنی چاه اوج ماه است و حصیر ذلت سریر سلطنت سلاسل و اغلال نهایت آمال است و کند و زنجیر آزادگی و عیش و عشرت بی مثل و نظیر.

۴ این واضحست که سرور این آواره گان بسازنده گان و خواننده گان و بازنده گان نیست بلکه بتحمل مشقات و صبر در مصیبات و انقطاع از کل کائنات و اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله است. هذا هو الفضل العظیم و هذا هو الفيض المبین و عليك التحيّة و الثناء. سواد این مکتوبرا باطراف بفرستید. ع ع

هو الابهی

ای یاران مهربان عبدالبهاء صبح است و از مقام اعلی روحی لرتبه^۱ الفداء بحیفا آمدم. شب گذشته را در جوار مقام اعلی بسر بردم و ببرکت آن مقام مقدس شب را نهایت روح و ریحان داشتم. از نفحات قدس آن مرقد منور مشام معطر شد و دل و جان مهتر لهدا بیاد آن احبای روحانی افتادم و بنگارش این نامه پرداختم. با کثرت مشاغل و غوائل جمیعرا ترک نموده بیاد روی و خوی احبای جان و دل افتادم. ملاحظه نمائید که چه قدر مهربانم.

آئندینه مدتی مدیده بقدم مبارک مشرف بود^۳ و الواح پیاپی نازل^۲ و نفوسیکه بساحت اقدس مشرف شدند تلقی بیان مبارک مینمودند. از جمله شخصی شهیر از ایرانیان بود و مراوده مینمود و این در باطن همدم و همراز سفیر بود و در امور محل مشورت با او. جمال مبارک با او مدارا میفرمودند بروی او نمیآوردند ولی شخص معهود گمان این مینمود که جمال مبارک واقف بحال پنهان او نیستند اظهار خلوص مینمود.

تا روزی فرمودند من پیامی دارم بحضرت سفیر کبیر ابلاغ نما و آن^۳ اینست بگو شما آنچه توانستید در خون ما کوشیدید و بگمانتان میتوانید شجره مبارکه را از ریشه براندازید. هیئات هیئات این شجره مبارکه ثابت است و ریشه اش محکم ریشه ئی که بهیچ تیشه قلع و قمع نشود ولو جمیع ملوک عالم بتمام قوت قیام نمایند. ملاحظه نکنید که من فرید و وحیدم ولی منفرداً جمیع ملل و دول عالم را مقاومت مینمایم.

عنقریب این ابرهای تاریک متلاشی شود و شمس حقیقت بکمال عظمت درخشنده و تابان شود. بلی میتوانید مرا شهید کنید و این اعظم موهبت الهی است. این شجره مبارکه بخون نشو و نما مینماید. حضرت اعلی روح العالمین فداه را گمان میکردید که اگر شهید شوند این بنیان برافتد هزار گلوله بر صدر مطهرش زدید. بعد ملاحظه کردید که امر الله ظهورش بیشتر و نورش تابنده تر گشت تا آنکه حال باسلامبول رسیده.

۴ حال گمان میکنید که اگر بخنجر حنجر بها را ببرید و خون این جمع بریزید این نار موقده الهی خاموش گردد استغفر الله بلکه کلمه الله بلندتر شود و شمس حقیقت بیشتر جلوه نماید و جمیع عنقریب خائب و خاسر خواهید شد. آنچه از دستتان برآید کوتاهی ننمائید. ای آقا میرزا این ظلم و عناد و ستم و اعتساف در نزد ما مثل آواز پشه‌ئی میماند لهذا اهْمِیَّتْ بعناد و اضطهاد شما نمیدهیم فیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. ۳۴ ما باسلامبول وارد شدیم ابداً اعتنائی نه بشما و نه بدولت عثمانی نمودیم. از همین باید که شما بیدار شوید که اعتماد ما بر قوت و قدرت الهیه است نه ما دون آن. جمیع ملوک مملوکند و شماها غرق در دریای زیان و خسران عاقبت خواهید دانست. ایران ویران گردد و دولت و ملت بنهایت مشقت افتد لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم. هرچند ایران در بین دول آلان گمنام است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند. خلاصه از این قبیل فرمایشات بنهایت شدت فرمودند. آنشخص رفت و دیگر نیامد.

۵ حال الحمد لله نفحه‌ئی در اسلامبول وزیده این نفحه آن دیار را مشکبار نماید. احباً در نهایت ثبوت و استقامت و حکمت باید حرکت

کنند منتهای اطمینانرا داشته باشند. امیدوارم که هر یک از احبّا چون سراج روشن گردد و تعالیم الهی که روشنائی عالم انسانی است و سبب راحت و آسایش آفرینش بنهایت حکمت انتشار یابد. این دریا پر موج است لکن موجش رو باوج و من شب و روز گریه و زاری نمایم و احبّای الهی را عون و عنایت نامتناهی خواهم و علیکم البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

۲۸

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء جناب فاروقی بعد از زیارت عتبه مقدّسه ۱ و طواف مطاف ملاً اعلی ذهاباً و ایاباً وارد بر عبدالبهاء شد و ایّامی چند مونس و انیس بود و در نهایت تبّتل بملکوت ابهی و تضرّع بملاً اعلی بود و یاران الهی را یک یک بخاطر آورد و با دلی پردرد جمیع را فرداً فرداً نامه مخصوص مطالبه کرد و با چشمی اشکبار اصرار نمود.

ولی عبدالبهاء را نه دمی سکون و نه آنی قرار و فرصتی ابداً در ۲ کار ندارد. اگر اوقات خویش را بجزء لا یتجزّی تقسیم نماید و هر جزئی را بمخاطبه و مکاتبه گروهی تخصیص کند باز از عهده برنیاید. الحمد لله بهائیان در شرق و غرب مانند دریا موج زنند. اقلّاً ده فوج کاتب لازم تا تواند جواب رسائل ایشانرا کما هو حقّه بنگارد در این صورت خواهش هر زائر را بتمامه مجری داشتن از قبیل ممتنعاست.

لهذا شرمسارم و بخجلت و حیا گرفتار که بچه زبان بجناب فاروقی بیان
اعتذار کنم. چاره‌ئی جز این ندیدم که یک نامه مفصل بجمع یاران
نگارم تا این نامه را نسخ متعدّد نموده بهر یک از یاران نسخه‌ئی
تقدیم نمایند. چاره اکنون آب و روغن کردنست.^{۳۵} مثلی است مشهور
القلیل يدلّ علی الكثير و القطرة تدلّ علی الغدير.

۳ باری در این ایام که نار موقده الهیه شعله بآفاق زده و پرتو اشراق
شرق و غرب را روشن نموده و نفوذ کلمه الله ذوی العقول را حیران کرده
و امر الله احاطه کبری یافته و خوف و خطری نمانده مدعیان فرصت یافته
و مرد میدان گشته.^{۳۶} خواموشان زاویه نسیان و خفاشان خائف هراسان
که بر رؤس منابر در اصفهان و طهران تبرّی از حضرت اعلی روحی له
الفداء نمودند بیرون دویده اند و ادّعی اصالت مینمایند و بیخبرانی
چند را خفیه اقناع نموده اند و بالقاء شبهات پرداختند. در سرّ سرّ پایی
این و آنند که هر یک را بوسیله‌ئی از صراط مستقیم بگردانند و یا
اذیتی برسانند.

۴ رئیس قوم را جمیع آشنا و بیگانه میدانند که در ایام خطر بلباس
درویشی بهر بوم و بر سفر میکرد و در رهگذر کشکول بدست شیئاً لله
میگفت. و قتیکه حکایت صادق و ناصر الدین شاه شد^{۳۷} جمیع احباب
را در تحت شمشیر و زنجیر در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار
بمازندران و گیلان نمود و رشته بر سر بست و پوست درویشی در بر و نام
خویش درویش علی نهاد و در کوه و دشت سرگردان بود تا آنکه جمال
قدم نفی و سرگون بعراق عرب گردید او نیز از پی ببغداد پناه مبارک
سفر کرد ولی مخفی و خائف از جمیع بشر.

۵ پس جمال مبارک سفر بکردستان فرمودند و در ایام غیوبت اسم

اعظم جمیع یاران عراق و ایران از قدمای احباب میدانند که گاهی در صفحات سوق الشیوخ و بصره بلباس تبدیل سفر مینمود و نام او حاجی علی بود و دسته‌ئی از کفشهای عرب در دست داشت و مشهور بحاجی علی کفش فروش گردید. بعد بنجف شتافت و در آنجا لاص خرید و بلاص فروش مشهور گشت. حتی بلباس عرب بود و اسم ایرانی را از خود سلب نمود و بکلی در آن دو سال غیبت جمال مبارک نام و نشانی از امر نماند.

- و بعد از شهادت حضرت اعلی و غیبت حضرت مقصود آن غیر ۶
 حضور همتی مشکور نمود که حتی غیور بغدادی مشهور^{۳۸} از آن عمل
 منفور بود و آن اینست که بعد از شهادت کبری ازدواج بحرم حضرت
 اعلی ام المؤمنین که بصریح بیان حرام بر جمیع است نمود^{۳۹} و چون
 مطبوع طبع نیفتاد کفایت باین تحقیر نگشت بلکه آن محترمه یعنی
 خواهر ملا رجبعلی حرم حضرت اعلی بسید محمد اصفهانی احسان
 شد. این بود همت و اقتدار و قوت و اشتها او که شب و روز بتعدد
 زوجات اشتغال گردید. حتی خواهر حرم خویش مسمی برقیه خانم
 از مازندران طلب شد و باو نیز ازدواج گردید و جمع بین الاختین
 شد^{۴۰} و خواهر میرزا نصرالله تفرشی نیز بعقد و نکاح آمد و والدۀ
 میرزا احمد نیز زوجه مشروعه بود و به بنت عربی نیز اقتران حاصل
 گشت و تجاوز از نص صریح بیان گردید. این تزوجات متعدده بغداد
 است ما عدای زوجات طهران و مازندران. اگر تحقیق شود این بیت
 واضح و مشهود گردد آفتی بود آن شکارافکن کزین صحرا گذشت.^{۴۱}
 ما شرح و بسط در این خصوص ننمائیم. مقصود این است که
 سید حضور^{۴۲} اجرای چنین امور مخالف نص قاطع رب غفور فرمود

و شب و روز باین امر موهوم مشغول بود.

۷ یا لله در این مدّت چه نصرتی شد و چه خدمتی بامر حضرت
اعلی گشت. آیا یک نفس هست که بگوید او مرا تبلیغ نمود یا آنکه
در مدّت چهل سال در قبریس توانست که نفسی را هدایت نماید بلکه
از تربیت اطفال خویش نیز عاجز ماند. دیگر آیا عجزی اعظم از این
میشود. یدعون من دون الله ما لا ینفعهم و ما لا یضرهم لبس المولی
و لبس العشیر. ۴۳

۸ جمال مبارک وقتی که از کردستان مراجعت فرمودند در ایران یاران
عدّتی معدود بودند و عراق منجمد و مخمود نه صدائی نه ندائی و اگر
نفسی در اطراف بود در نهایت یأس و خوف و حذر بود. ولی اسم
اعظم محض ورود ببغداد در را گشودند و صلاّی عمومی زدند و ندای
الهی بلند شد و صیت امر الله در اطراف منتشر گشت. رؤسا و علمای
جمع ملل شب و روز در محضر حاضر و سؤال و جواب مستمرّ و جمیع
بقناعت از جواب معترف.

۹ تا کار بجائی رسید که خوف و هراس ناصر الدّین شاه را بی صبر
و قرار نمود و بجمیع وسائل تشبّث کرد و بخطّ خویش بسلطان
عبد العزیز نامه نوشت و رجای نفی جمال مبارک از بغداد کرد که
ایران در خطر است و حکومت پر حذر و عاقبت ضرر بهر دو دولت رسد.
این بود که فرمان عبد العزیز وارد و قرار بر سفر جمال مبارک گردید. با
وجود آنکه مسئله نفی و سرگون بود ولی در نهایت اقتدار بباغ نجیب
پاشا نقل مکان فرمودند و دوازده روز در آنجا بقسمی امر الله اعتلا
یافت و والی نامق پاشا و جمیع ارکان اردو و ولایت و علمای مملکت
و وجهای ملت شب و روز زیارت میآمدند و مشرّف میشدند و حال آنکه

بظاهر سرگونی بود. ولی از نفوذ امر الله در آن ایام معدوده و علو کلمه الله و انتشار نجات الله آن ایام چنان بسرور و حبور گذشت که عید رضوان شد و بکمال اقتدار حرکت فرمودند و جمیع خلق عراق گواه و شاهدند.

اما حضرت حضور با لباس درویشی با ظاهر نامی عرب گاهی سفر ۱۰ هند خواستند و گاهی مسافرت بممالک مصر اندیشه نمودند. نهایت خبر فرستادند که من بعد از رفتن شما خائفم لهذا پیش از شما بموصل شتابم و در آنجا منتظر هستم. و چون در آن اوقات شهرت داشت که جمال مبارک و جمیع احبّا را در کرکوک که میانه بغداد و موصل است و نزدیکی حدود عجم تسلیم بدولت ایران خواهند نمود لهذا شخص معلوم میفرمود که من در موصل بشما ملحق خواهم شد زیرا ملاحظه مینمود که هر واقعه‌ئی واقع شود پیش از موصل واقع خواهد شد.

باری چون بموصل رسیدیم و در کنار دجله سرپرده بلند شد ۱۱ و بزرگان موصل از مأمورین و غیره دسته دسته بحضور مبارک مشرف میشدند نیمه شب ظاهر عرب مذکور آمد که جناب معلوم در خانی بیرون شهر منزل و مأوی دارد و با یکی ملاقات خواهد. جناب آقا میرزا موسای عمو نیم شب رفتند و او را ملاقات کردند. سؤال از اهل و عیال خویش کرد گفتند که همراهند و خیمه‌ئی مخصوص آنها گردیده اگر میل دارید بیایید. گفت من ابداً مصلحت خویش را در این نمیبینم ولی قافله‌ئی موجود که با شما حرکت خواهند کرد من در میان آن قافله هستم. تا آنکه بدیار بکر رسید و بر همین منوال رشته سیاهی در سر و کشکولی در دست و در میان قافله معاشر و مجالس ترک و عرب بود. چون بدیار بکر رسیدیم خبر فرستاد که من شبها نزد متعلقین خویش خواهم آمد و صبح باز مراجعت بقافله نمایم آن نیز مجری شد. و چون

حاجی سید محمد او را میشناخت دیده و دریافت و بعنوان اینکه این درویشی است ایرانی و آشنای منست ملاقات نمود ولی سایر احباب چون او را ندیده بودند اول نشناختند.

۱۲ تا آنکه در میان او و سید محمد نزاعی حاصل گشت و جناب حضور در حضور احبّا که الآن هستند آمد و شکایت از سید محمد نمود. چون سید محمد حضور یافت عرض کرد در مسئله‌ئی میان من و او اختلاف است. او میگوید که مرآت همیشه روشن است من میگویم میشود که مرآت محتجب از شمس گردد تا مقابل است روشن است و چون منحرف گردد تاریک شود. ۴۴ بعد جمال مبارک سید محمد را زجر فرمودند که چرا نزاع و جدال میکنی و در این خیل ابرار منازعه بر پا مینمائی.

۱۳ بعد در کمال اقتدار موکب رحمانی وارد مقرر سریر سلطانی ۴۵ گردید. در نهایت استغنا حرکت شد. اسم اعظم ابداً بوزرا و وکلا ملاقات نفرمودند و اعتنائی نکردند.

۲۹

هو الله

۱ ای ثابت بر پیمان نامه دوازدهم ذی القعدة ۱۳۳۷ رسید اما نامه سابق نرسید. مرقوم نموده بودید که از دست تطاول اعدا با ابوی مجبور بر جلای از مکان گشتید.

همیشه چنین بوده. حضرت خلیل از وطن خویش دور شد ولی آن دوری سبب سرور گردید و حضرت کلیم از موطن خود مهجور گشت ولی مهجوری سبب مشاهده شعله طور شد. حضرت یوسف آواره خطه مصر شد ولی از چاه باوج ماه رسید. حضرت مسیح از ارض مقدس بمصر روان شد ولی این غربت سبب موهبت گشت. حضرت رسول از بطحا آواره یثرب شد ولی این هجرت سبب نصرت گردید. حضرت اعلی از شیراز بساحل رود ارس سرگون شد ولی این سرگون پرشکون بود. جمال مبارک روحی لاجبائنه الفداء از ایران بعراق و از عراق باسلامبول و از آنجا بروملی ارض سر^{۴۶} و از آنجا بسجن اعظم منفی گشت ولی این نفی پیاپی سبب شد که شرق و غرب روشن شد. حال شما هم البته از این نفی و سرگونی بهره و نصیب داشتید و البته نتیجه عظیم خواهد داشت. حضرت منیر الحمد لله چون صبح مبین بانوار تبلیغ روشن و منور است.

و اما سؤالی که نموده بودید بدان شیرینی و تلخی در سائر کائنات عرضی از اعراض است. آنچه بترکیب عنصری مطابق مذاق آید شیرین تصوّر گردد و آنچه مخالف تلخ مینماید. هر دو عرضی از اعراض است نه اختلاف در جوهر.

ولی در انسان دو مقام موجود نورانی و ظلمانی الهی و طبیعی رحمانی و شیطانی زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است و در دائرة وجود در حضيض ادنی واقع که نهایت نزول است ولی بدایت صعود است لهذا جائز الجهتين است نور و ظلمت و ضلالت و هدایت تا کدام غلبه نماید. اگر عقل غلبه کند نورانیست و از اعلی علیین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت مسلط گردد ظلمانیست و از اسفل سجین زیرا قوه

ملکوتی و قوّه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد
و علیک البهاء الابهی.
عبدالبهاء عباس

۳۰

هو الابهی

۱ ای فرع لطیف شجره مبارکه مکاتیب متعدده واصل و معانی روحانیش
حلاوت مذاق رحمانی گشت. شکر جزیل ربّ جلیل را که آن فرع طری
و فنن لطیف را بنفحات ملکوت ابهایش تازه و زنده نموده و بر سعی
در سبیل رضایش موفق کرده.

۲ ای منجذب بنفحات الله جمال مبین کبریا و آفتاب انور ملاً اعلی
از مشرق امکان طالع و لائح گشت و مشارق و مغاریرا بانوار تقدیس
روشن و منور نمود. آن ذات مقدّس با وجود تنزیه و عزّت قدیمه جمیع
محن و بلایا را تحمّل فرمود و همه مصائب و رزایا قبول نمود. از هر
کأسی سمّ قاتل چشید و از هر جامی زهر هلاهل. اسیر اغلال و زنجیر
شد و ذلیل سلاسل حدید گشت. در زندان قرین مجرمان شد و در
سجن همدم گنه کاران. مورد عقاب شد و معرض عذاب گردید. ابعاد
از خطّه و دیار شد و نفی بعراق و بلغار گشت. معذب بانکار و استکبار
شد و مبتلای دست هر ستمکار. هدف سهام طعن و بغضا شد و سپر
سنان ظلم و عدوان. در سجن اعظم مقریافت و در زندان مظلّم مستقر

جست. جمیع اوقات در تحت تهدید تیغ و شمشیر بود و در کلّ اوان اسیر و دستگیر.

این محن و بلایا را بذات مقدّس قبول نفرمود مگر بجهت آنکه عاشقانرا رسم عاشقی آموزد و دردمندانرا آئین بندگی مشتاقانرا راه نماید و دوستانرا دلالت فرماید که اگر مدّعی ایمان و ایقانید و آشفته جمال رحمن و اگر دلدادۀ جمال دلجوی اوئید و پریشان روی و موی او جام بلا را چون شهد بقا بنوشید و نیش هلاک را چون نوش حیات بیابید. از راحت و آسایش بگذرید و از آلائش جهان آفرینش چشم بپوشید. خار مگیلان را چون پرند و پرنیان بدانید و آتش سوزان را گلشن و گلستان شمیرید. ملح اجاج عذابرا چون عذب فرات بنوشید و نوک سهام را چشمۀ حیات بدانید و تیغ و سنان را چون شهد امان بطلبید. از بادۀ بلا مست و مخمور شوید و از حلاوت ابتلا ملتذّ و محروور.

با وجود این بلایا و رزایاء جمال قدم فدیت ارضاً و طئتها اقدام احبّائۀ آیا جائز است که جز بلا منحه عظمی طلبیم و جز زخم مرهمی خواهیم و جز درد درمانی جوئیم جز موارد خوف مأمنی خواهیم و جز مواقع ذلّ ملجئی جوئیم جز در میدان فدا جولان کنیم و بغیر از تیغ جفا مونس جان خواهیم لا ونفسه المهیمنه علی العالمین.

ربّ ایّدنی علی الوفاء و الثّبوت علی امرک بین الوری و وفقنی علی شرب کأس البلاء و الوقوع فی غمرات البأساء و الضّرّاء و التّجرّع من اقداح الرّزایا و التّضلّع من نسیمات الوفاء فی سبیلک یا من یده ملکوت الارض و السّمآء انّک انت الکریم المتعال. ع ع

این نوشته را در مجامع احبّا قرائت فرمائید.

هو الله

۱ ای دوامة البهاء جمال قدم واسم اعظم روحی و کینونتی و ذاتی لترتبه
 الفداء در هر دمی درد و غمی داشت. گهی اسیر جفا بود و گهی هدف
 تیر بلا. گاهی سرگردان دشت بدشت بود و گهی مبتلا ببلا یای نیالا.
 دمی همدم زنجیر و غل و عذاب الیم در آمل گردید و نفسی هم نفس
 دشمنان ز نیم غتل شد. روزی مصادم کرب و بلا در کربلا گردید شبی
 در آغوش صدمات در اردوی بلیات آرید. یومی سرو پا برهنه در زیر
 زنجیر از شمیران بطهران شتافت و چهار ماه با کند و اغلال در زندان
 بسر برد و در هر دمی در تحت تهدید تیغ و تیر بود. گهی سرگون بعراق
 شد و وقتی سرگردان کردستان گردید و با وحوش کوه و طیور بیابان
 مؤانست نمود. زمانی مدید و سالهائی دراز در زورا محاط بهجوم اعدا
 بود و در اشدّ محن و بلا. هر روز آفتی و هر شبی مصیبت پرمحنتی.
 آنی نیاسود و دمی نیارمید. پس سرگون بمدینه عظیمه^{۴۷} شد و مطعون
 بسهام مفتریات شدیده. رجال اعظم و افاخم کل در صدد توهین بودند
 و ارکان ممالک در فکر تدمیر. پس بارض سر منفی نمودند و در شدائد
 عظیمه مستغرق عذاب الیم.

۲ نفسی را که در آغوش عنایت از بدایت وجود پرورش داد و در
 هر دمی انواع نوازش فرمود بکمال بغضا برخواست و چون خیل آفات
 بتاخت. قصد سفک دم مطهر نمود و چون ثعبان هیکل مکرّمرا بگزید
 و ناله و فغان آغاز نمود و فریاد ستمدیدگان برآورد و اظهار مظلومیت

کرد و عنوان مقهوریت نمود. این و حنین برآورد و زفیر و شهیق آغاز کرد. چون اخوان حسود یوسف مصر وجود را در چاه بئر ظلما بینداخت و ناله و فغان برافراخت و گریه و زاری نمود و جاءوا اباهم عشاء یبکون^{۴۸} بنمود. پس با بیگانگان همراز شد و با دشمنان دمساز. نسبت فتنه و فساد بجمال بیمثال داد و اوراق مزوره در دست اهل عناد انداخت تا شمع انجمن بالا خاموش شود و آئین ملأ اعلی فراموش گردد صبح احدیت غروب کند و شمس حقیقت افول آیت هدایت منسوخ گردد و عید یوم الست مفسوخ.

نتیجه اسباب سجن اعظم فراهم آمد و بلای مبرم رخ داد. مظلوم^۳ آفاق در دست اهل شقاق مبتلا شد و هر ساعتی در بلا و محنتی افتاد. جمیع ابواب مسدود شد و کلّ سبل مقطوع. سهام جفا بود که از کلّ ممالک عالم چون باران دما دم پی در پی و تیغ شقا بود که از جنود بنی آدم وارد بر آن هیکل بی ظل و فیء. باری در هر نفسی گرفتار جفای بوالهوسی بود و در هر دمی اسیر و گرفتار درد و غمی تا از افق امکان روی نهان نمود و در مطلع لا مکان اشراق فرمود. حال از افق ملکوت ناظر که جنود ناسوت بر عبد فریدش چگونه مهاجم و بر بنده وحیدش چگونه امواج بلا متلاطم. قسم بذات مقدّسش که اعین ملأ اعلی در اشدّ بکا و حسرت قلوب اهل ملکوت ابهی مؤثر در حقائق ارض و سما چه که بلایاء این عبد چنان که دانی و بینی خارج از حدّ احصا.

پس محزون مباشید از این مصیبت وارده و مغموم مگردید از این رزیه حاصله. دل بفضل و عنایت جمال ابهی روحی و کینونتی و ذاتی لا حباّئه الفداء بندید و بیشارات او مسرور باشید و از عنایات او محظوظ. بحر الطافش بی پایانست و نفحات موهبتش منتشر از هر کران. نظر

رحمتش شامل است و فیض عنایتش کامل علی الخصوص بشماها که بازماندگان حضرت سلطان الشهداء هستید و ستمدیدگان راه حضرت کبریا. لحظات عنایت مخصوصی با شماست و پرتو فیض منصوصی فائض بر شما. پس شکر نمائید حضرت مقصود را که باین الطاف موفقید و باین احسان مؤید و البهاء علیکم یا آل سلطان الشهداء. ع ع

۳۲

۱ ای یاران عزیز عبدالبهاء ید قدرت الهیه چون خیمه عزت ابدیه وحدت عالم انسانرا در قطب امکان برافراخت ابواب رحمت کبری بر روی همه ما بگشاد و در کلمات مکنونه خطابات رحمانیه فرمود و بعنوان ای بندگان من سرافراز کرد. نسبت بخویش داد و از اضطراب و تشویش برهاند. خوان نعمت گسترده صلاهی عام زد و از هر مائده آسمانی و نعمت رحمانی و موهبت سبحانی مهیا فرمود. از هر بارگران نجات داد و از هر حمل ثقیل آزاد کرد مگر باو امر و نواهی و تعلیمی امر فرمود که روح را جان بخشد و جانرا بجنانان رساند.

۲ جمیع احکام گشایش است نه تضییق اطلاق است نه تقید روح و ریحان است نه تحدید. در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و زنجیر و تهدید است و ضرب اعناق هر جبار عنید. اما این بارگرانرا جمال مبارک در این دور بدیع از یاران بینداخت و نزاع و جدال حتی لجاج را نسخ و فسخ فرمود و عاشروا الادیان بالروح و الریحان تأسیس کرد. با جمیع ملل و ادیان

ما را خیرخواه و مهربان فرمود و با جمیع قبائل معامله باحسن فضائل امر نمود. حتی دشمنانرا دوستان شمرد و بیگانگانرا آشنا جلوه داد و اغیار را یار دانست. این بغض و عدوان و استعمال سهم و سنان چه بارگرانی بود بالعکس لطف و احسان چه قدر سبب روح و ریحان است.

۳ حال بشکرانه این الطاف بی پایان باید بموجب وصایا و نصایح و تعالیم و اوامر جمال مبارک قیام نمائیم و بجان و دل بکوشیم که از این صهبای الهی جام سرشار بنوشیم و بگفتار و رفتار و کردار ابرار پردازیم و محبت و مهربانی نمائیم و بوفا و صفا ثابت کنیم که کل بنده آن آستانیم و صادق و ثابت و پاسبان و بهائیان حقیقی هستیم نه بلفظ و لسان.

۴ عبدالبهاء آرزوی آن نماید که در بندگی درگاه بها سهیم و شریک یاران باشد ولی مخجول و شرمسار است و شب و روز ناله و ندبه نماید و این بیت را تکرار کند

چگونه سرز خجالت برآورم بر دوست

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم^{۴۹}

وعلیکم البهء الابهی.

۱ یا سلیل الرجل الحبيب نامه شما در اسکندریه رسید. مدتی بود خبری نبود لهذا ورود این نمیکه سبب روح و ریحان گردید.

۲ چهل و سه سال بود که عبدالبهاء در مدینه عکا مسجون و روش و سلوکی نمود که جمیع بیگانگان معترف بر آن بودند که در جمیع شئون موافق رضای حضرت بیچونست. محبت و مهربانی و رعایت انسانی بجمیع بدرجهئی بود که سبب حیرانی جمیع طوائف بود و کل در نهایت تعظیم و توقیر بودند.

۳ فرمان پادشاه بی انصاف در نهایت تشدید بود که در حبس شدید حتی من تشرف بساحت اقدس نیابم بلکه جمال قدم فرداً وحیداً در محلی شب و روز در تحت نگهبان باشند. لکن عبدالبهاء نوعی سلوک نمود که خیمه جمال مبارک در نهایت عظمت و شوکت فوق جبل کرم منصوب بود و نفس مقدس در خارج قلعه عکا در نهایت اقتدار و احترام در یگانه قصر آن اقلیم ساکن و ابداً اعتنائی بنفسی نبود.

۴ متصرف عکا پنج سال پایی من بود و خواهش این داشت که بساحت اقدس مشرف شود و اذن و اجازه نمیفرمودند. یومی از ایام عبدالبهاء عزم تشرف بساحت اقدس کرد و پیاده از عکا رو بقصر توجه نمود. جمیع مأمورین حتی نفس متصرف پیاده بهمراهی آمدند و از قضا متصرف اباطله پاشا شخص ملحم سمینی بود در راه عرق مثل باران از او میریخت. با اینحالت بقصر رسیدیم. جمال مبارک روحی

- لا حَبَّائِه الفداء از حضرات حتّی پرسش حال نفرمودند.
- ۵ وقتی متصرفی بعناد برخواست و با هیئت حکومت متّفق گشت و شخصی را واداشت که لائحه‌ئی خفّیاً بما بین ارسال نمود و در آن لائحه تفصیل عجیبه بود. از ما بین لائحه را اعاده نمودند و استعلام کردند. بعد متصرّف با هیئت حکومت مضبطه‌ئی بسیار شدید نگاشتند و بغض و عناد برخواستند. این عبد متصرّف را با هیئت حکومت عزل کرد یعنی نفوذ باین درجه بود و این را بیگانه و آشنا مطلقند.
- ۶ حال آشنایان کار را بدرجه‌ئی رساندند که باید مدارا با یک نفر ضابطه نمود. از بسکه آنان تملّق مینمودند ملاحظه شد که باید اوقاترا جمیع بهدر داد و شب و روز بمداغهٔ مفتريات پرداخت. و حضرات آشنایان بجمیع وسائل متّصل متشبّثند که عبدالبهاء را بتهمتی عظیم اندازند تا او را از مدینه عکا تبعید نمایند و میدانی وسیع بدست آرند و جولانی عظیم کنند.
- ۷ حال من خود سفر باین اقلیم^۵ نمودم و میدان را برای آنان گذاشتم تا معلوم گردد که من ولو مفقود گردم آنان را عرضهٔ ادنی حرکت جز تملّق بزید و عمرو نبوده و نیست. اگر مرغ سحر ترک گلشن نماید زاغ وزغن را جلوه‌ئی حاصل نگیرد.
- ۸ باری حال ما در این کشور بخدمت آستان مقدّس مشغولیم و امید چنانست که از این سفر بشمری مؤیّد شویم و در میدان عبودیت جنبش و حرکتی نمائیم. شماها دعا کنید و بملکوت تقدیس تضرّع و زاری نمائید که در عبودیت آستان بها اینعبد از شرمساری اندکی نجات یابد بلکه انشاء الله بقطره‌ئی از دریای عبودیت موفّق شود. تا حال که جز خجلت مقصدی حصول نیافت بلکه انشاء الله من بعد از ملکوت ابهی

- تأیید و توفیقی رسد و اندکی این آرزو حصول پذیرد.
- ۹ الحمد لله آن سلیل مقرب درگاه کبریا منجذب بملکوت ابهی است و اگر از جهت تجارت سفر باینصفحات حاصل گردد در این اقلیم وسیع بی رقیب ملاقات نمائیم.
- ۱۰ از اجتماع احبّا هر روز یکشنبه و تلاوت آیات و ترتیل مناجات مرقوم نموده بودید. بی نهایت سبب روح و ریحان گشت.
- ۱۱ بامّة الله المقرّبة الخاضعة الخاشعة والده تکبیر ابدع ابهی و بسائر اخوان ابلاغ نما. بجناب عبد المهدی علیه بهاء الله الابهی با کمال محبت تحیت ابدع ابهی ابلاغ نما و از قبل من نهایت مهربانی برسان و بگو که عربده و وضوء آنشخص خفی از طنین ذباب اهمّیتش کمتر است. تو میدانی که سبب این ذل و هوان که از برای خویش اختیار نموده چه بوده. فی السابقین الاولین من القرون له بصائر و لی هیئات هیئات حیث غشت الابصار حجابات الاعتساف فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال الشدید.
- ۱۲ این شخص ملاحظه نمود که صنادید قوم از انحراف چگونه ساقط گشتند و بچه ذلت کبری مبتلا شدند با وجود این عبرت نگرفت و حرکت مذبوحی مینماید. بعد از حضرت روح کسانی نظیر امیرس پیدا شدند که یک ملیون نفوس متابعت آنها کرد بعد محو و نابود شدند و اثری از آنان نه و علیک البهاء. ع ع

هو الله

- ۱ ای دو ستارهٔ فرقدان الحمد لله بنور هدایت روی تابان دارید و خوی
مشکین و مقبول درگاه یزدان.
- ۲ اجازهٔ حضور خواسته بودید. البتّه ارض مقدّس مشکاة نور است
و زجاجةٔ شعلهٔ طور. جمال مبارک در این خاک پاک پرده از رخ
بگشود و بجمیع ملوک و سلاطین ارض مخاطبه و مکاتبه فرمود.
زیارتش آرزوی عشّاقان و طوافش نهایت آمال مشتاقان ولی خدمت
باستان در آن سامان نیز از اعظم آمال مقرّیان. با وجود این اختیار با شما
است و علیکم البهاء الابهی.
عبدالبهاء عباس

هو الابهی

- ۱ ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء مذکوره کل
ببقعهٔ مبارکه واصل. ملاحظه گردید و مسموع شد و مضامین دلنشین
معلوم و مفهوم گشت.
- ۲ حمد خدا را که بفضل و موهبت جمال قدم روحی لاجبائّه الفداء

عبادی در ظلّ لواء میثاق محشور گشتند که از نفحات ریاض قلوبشان آفاق معطر و از انوار وجوهشان اقلیم اشراق منور. مظاهر الطاف حیّ قدیمند و مطالع آثار نبأ عظیم. مشارق نجوم هدایتند و مطالع رموز عنایت. نسائم حدائق توحیدند و روائح جنائن تجرید. جبال راسخه عهد و پیمانند و منابع جاریه وجد و ایقان. اشجار مثمره فردوس ایمانند و طیور قدس ایکه عرفان. سرج نورانیّه انجمن اسرارند و هیاکل تقدیس محفل ابرار. مؤید بجنود ملکوت ابهی هستند و موفق بملائکه ملأ اعلیٰ.

۳ ای دوستان جمال ابهی و ای یاران حضرت کبریا لسان بشکرانه این موهبت کبری بگشائید و حضرت احدیت را بستائید که مظهر این فضل و جود شدید و محشور در زمره اهل سجود. کمر خدمت بر بندید و در جوق ملائکه ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل بحر اعظم صید ماهیان لب تشنه بحر عرفان نمائید و در بر وحدت شکار آهوان چمنستان حقیقت نمائید تا بعون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در ظلّ کلمه وحدانیت درآرید تا نفحات الهیه شرق و غرب را احاطه نماید و انجذابات رحمانیه حیر امکانرا بحرکت آرد اسرار کور مقدّس ظاهر گردد و آثار دور اسم اعظم باهر شود حقیقه کیهان بارور گردد و روضه امکان میوه تر بار آورد شمع توحید برافروزد و حقیقت تحدید بشعلهائی از نار موقده الهیه بسوزد انوار هدی بتابد و ظلمت جهل و عمی محو و نابود گردد.

۴ حضرت مسیح چون بجهان فسیح شتافت یازده یار یادگار گذاشت و چون بچشمی بینا و گوشه شنوا و زبانی گویا و عزمی ثابت جازم بر اعلاء کلمه الله قیام نمودند بآن قسم نابت گشتند که اصلها ثابت و فرعها

فی السَّمَاءِ وَتَوْتَى اَکْلَهَا فِی کُلِّ حَیْنٍ ۵۲ گشتند. شمعون صفا ۵۳ که بدر آن نجوم هدی بود بظاهر صیادی در دریاچه طبریّا و چون بکمال استقامت و همت بر نشر آثار و حشر ابرار قیام نمود در افاق وجود بانوار سجود چنان درخشید که ماه و خورشید حیران و پروانه آن شمع تابان گشت.

۵ حال جمال قدم روحی لاسمه الاعظم الفداء حین صعود قریب پنجاه هزار نفر در این رهگذار برگذار گذاشتند که جمیع را بنفحات قدس تربیت فرمودند و ابواب فیوضات بر وجوه گشودند و در آغوش عنایت پرورش دادند و در دبستان بینش درس و سبق آموختند. حیف نباشد که محمود نشینیم و مبهوت بمانیم راحت جان بجوئیم راه آسودگی بپوئیم؟ این وفا نباشد این صفا نباشد این هدی نباشد.

۶ عنقریب ایّام بسر آید و مرغان چمن نغمه رحلت بسراید و سراج عافیت منطفی گردد و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی آخرت بدمد. سعی نمائیم و بکوشیم تا با رخی نورانی در ملکوت رحمانی درآئیم و در ملاء اعلی در حلقه ثابتان و راسخان داخل گردیم. ملاحظه فرمائید که یازده تن چون تحمّل انواع بلا و محن نمودند و بحقیقت قیام فرمودند چه نار هدایتی در قطب امکان افروختند. حال ما اگر چنانچه باید و شاید قیام نمائیم با تأیید موعود ملکوت ابهی چه انواری مشهود گردد و چه آثاری موجود گردد. قسم بجمال محمود و لواء معقود و ظلّ ممدود که ناروقود در قطب وجود چنان زبانه کشد که حجر و مدر بگدازد.

۷ ای دوستان همّتی و ای یاران جنبش و حرکتی. خود را بروایات و حکایات متزلزلین میثاق مشغول ننمائید چه که اضعاف و احلامست و مقالات صبیان. از ثابتین بگوئید و سبیل راسخین بپوئید.

از برای حق صحبت سالها
بازگو حالی از آن خوشحالها^{۵۴}

ع ع

۳۶

هو الابهی

۱ ای ورقه خَضِرَه نَضِرَه مستبشره از مصیبت کبری^{۵۵} اگر صد هزار سال
ناله و فغان کنیم و آه و زاری آغاز جامه پاره کنیم و گریبان بدریم و اشک
بریزیم و خاک بر سر بیفشانیم و بسوزیم و بگدازیم این درد درمان نیابد
و این زخم التیام نپذیرد و این شعله ننشیند. پس باید خود را در هر
نفسی عازم عالم عدم دید و بامری قیام نمود که سبب حیات باقیه
گردد و علّت صعود و فوز بملکوت و مشهد لقا شود و البهّاء علیک. ع ع

۳۷

هو الله

۱ ای ناظر بملکوت جلال پرتو جمال آفاق عالم را نورانی نمود و فیض
رحمانی مبذول داشت. دلبر آفاق اشراق کرد و عاشقانرا مفتون جمال

خویش نمود. حال هرچند آنشمس افول نمود ولی از ملکوت پنهان اشراق دارد و فیض ابدی بر آفاق مبذول داشته و میدارد. صاحبان بصیرت جهانرا بپرتو شمس حقیقت روشن بینند ولی نایینیان از مشاهده نور محروم گردیدند. روز را گویند شب است و صبح را فریاد برآرند که شام است.

- بگو ای بینوا آن آفتاب را افولی نه و آن نیر ملاً اعلی را غروبى ۲
نیست. افول و غروب بالنسبة باهل ارض است اما در آفتاب چه طلوعی
چه غروبى. همواره در نقطه احتراق مشرق است و در اعلی ذروه فیض
ساطع و لامع و علیک البهاء الابهى. ع ع

۳۸

هو الابهى

- احبای الهی که از خلیج کلیم ببحر ربّ عظیم و طمطام جمال قدیم ۱
توجه نموده اند در جمیع احیان در ساحت جود و حضور ربّ جنود
مذکور بودند. حال چون آفتاب افق تقدیس بملکوت اعلی صعود و از
مطلع ملاً ابهى طلوع فرموده جمیع احبای ثابت راسخ در آن محضر
عظیم و عالم قدس بین یدى المحبوب مذکورند.
از رزیه کبری و مصیبه عظمی مأیوس مشوید زیرا اگر جمال قدم ۲
از افق عالم پنهانند ولکن در ملکوت اعظم و سماء قدم طالع و لائح.
انوار قدیم که از مطلع کلیم ظاهر بود بعد از عروج آیا افول نمود لا والله

بلکه طلوع و ظهورش بیشتر گشت و شعله نورانی ذکر الهی بلندتر شد. حال مشاهده خواهید نمود که انوار احدیت الهیه چگونه ملکوت وجود را عنقریب احاطه مینماید و رایات کلمات الهیه بر جبال عالیّه حقائق موجودات بلند میگردد.

۳ استیرزنی بود چون موفق بنیت خالصه گشت و توجه الی الله نمود بچه خدمتی موفق شد و مؤید گردید. حال شما مرقد آن پاک زاد را ملاحظه کنید ببینید که صد هزار پادشاه عظیم در ایران و توران و سایر ممالک عالم بر سریر سلطنت حکمرانی نمودند حال اثر و ذکر و رسمی از هیچیک آنها نه کل معدوم صرف شدند و مذلول بحت و لکن این فخر رجال چون نفسی در سبیل رحمن کشید هنوز آثارش باقی و ذکرش در میان انجمن دوستان الهی مذکور فاعتبروا یا اولی الابصار. ع ع

۳۹

هو الله

۱ یا من عتبتک السّامیه ملجئ و ملاذی و ساحة قدسک مرجعی و معاذی اتضرّع بقلب مضطرم بنار محبتک و دمع منسجم فی شوقی الی لقاءک و توقی الی ملکوت بهائک و ذوقی حلاوة وفائک ان تؤیّد بنفحات قدسک و جذبات انسک و تنصر بافواج احزاب ملکوتک الابهی و امواج بحور موهبتک الکبری هذا العبد المنجذب الی ملئک الاعلی المشتعل بلظى نیران محبتک بین الارقاء المشتغل بخدمة امرک بین

الورى النّاطق بشآئک بین الوزرآء والامرآء النّاشر لنفحاتک فى محافل الذّکرى والزّافع للوائک فى الملاء المتوجّه الى ساحة الکبرياء السّاطع بنور الثّبوت فى عهدک وميثاقک والسّاعى فى تثبيت الاقدام على ما امرت به جميع اصفیائک و حتمت على اولیائک و ختمت به خطابک.

۲ ای ربّ ایّده بجنود لن یروها خلقک وشیدّه بهجوم من ملائکة قدسک واجعله نجماً ناجماً و نیراً منیراً و نوراً مبیناً و نسیمّاً من ریاض احدیّتک و شمیمّاً من عرار نجد رحمانیّتک و سطوعاً من انوار ملکوت ربّانیّتک و بزوغاً من شمس جبروت فردانیّتک و علماً متموجّاً على صروح عزّک و وحدانیّتک. ای ربّ اشدّد ازره بشدید القوى و قوّظهره بعظیم سلطانک بین الورى و اجعل الافئدة تنجذب الیه و العقول تذهل بین یدیه و الاذان ممدودة لاستماع بیانه و الابصار شاخصة من مشاهدة بشاشته و القلوب هائمة فى ملاحظة نضرة وجهه. انک انت المقتدر المتعالی العزیز الغفور الرحیم الودود. ع ع

۳ در این ایّام هرچند این مستمند ابدأ فراغت و فرصت مکاتیب ندارد ولی نفحات محبّت احباء الله چنان این قلب را منجذب نموده که در تحریر زمام از دست بکلی میرود من دون اختیار مرقوم میگردد و بالاخص چون بیاد آن منجذب الی الله افتم تحریر سبب روح و ریحان میگردد و کتابت بادی مسرّت مشقّت راحت جان گردد و زحمت رحمت وجدان.

۴ باری الیوم باید جمیع در ظلّ کلمة توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم. بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت بچه عالمی دل بندیم و بچه

راحتی چشم داریم و چگونه بیاساییم و بچه امید محفل قلب بیارائیم. صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ئی آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر بجز بلایا و محن و آلام سبیلش راحت و نعمتی بجوئیم.

۵ آن جان پاک ایامش را تحت سلاسل و اغلال بگذراند و اوقاتش در تحت تهدید تیغ و شمشیر منتهی گشت. دمی نیاسود و نفسی راحت نیافت شبی در بستر راحت نیارمید و بر بالین آسایش سر ننهاد. جمیع طیور و وحوش در لانه و آشیانه خویش آرمیده و جمال مبارک در آتش اذیت اعدا محترق و کل نفوس در بستر راحت غنوده و اسم اعظم دمی نیاسوده و نفسی راحت نیافته. دیگر بچه انصاف راحت و آسایش طلبیم و بچه وفا آسودگی جوئیم.

۶ حمد خدا را که آنجناب لیلاً و نهاراً بخدمات امر الله مشغولند و در نشر نفحات الله ساعی و در انتشار انوار معرفت الله جاهد. لعمرک هذا لموهبة من مواهب الله التي لا تعادلها موهبة في عالم الوجود فسوف تتشبع انوارها و تفوح نفحات مسك نوافجها و تمر نسائم رياضها و تتدفق مياه حياضها. عند ذلك ترى الشامتین شاكرين و تجد الشاكين حامدين و تنظر الآسفین حاسدين و تقطع ايديهن اللآئمات و يقلن حاش لله ما هذا بشران هذا الا ملك كريم^{۵۶} و العاقبة للمتقين^{۵۷}.

۷ باری حضرت قیوم بعد از صعود آنچه وعد فرمود وفا نمود و شفای صدور عطا کرد و نسائم سرور بمرور آورد. احبای خویش را بجنود غیب تأیید کرد و بقوای ملکوت نصرت فرمود. در جمیع نقاط ارض دوستانرا یاری کرد و در کل اقالیم یارانش را یآوری نمود. در شرق انوارش ساطع شد و در غرب آثارش باهر گشت. اعدایش در جمیع اقالیم ذلیل شدند

و دشمنانش در کل ممالک بی ناصر و معین. هر ذی قوتی ضعیف شد
و هر ذی فساد و سطوتی حقیر و بی مجیر.

۸ ملاحظه فرمائید که اسباب غیبی فراهم آمد که جهلای ارض بر
فساد و فتنه برخاستند و حکومت دولت ایرانرا بستوه آوردند و شورش
نمودند و آشوب افکندند تا معلوم گردد که اس فسادند و اصل عناد
و تا آنکه مصلح از مفسد ممتاز شود و وقوعات کاشف راز و اثبات شود
که گرگانند در لباس شبان و دزدانند در صورت نگهبان جهان وجود را
ظلمت شدیدند و راحت و آسایش عمومی را مانع عظیم.^{۵۸}

۹ بهمچنین در مدینه کبیره جمعی معاندین اجتماع نموده و بانواع
حیل و خداع و مکر در تضييع امر الله بوده و تشیت شمل احباء الله
و تفریق جمع حزب الله.^{۵۹} قسم بجمال قدم که آن حزب الدّا چون
بجمال الدّین بی حیا^{۶۰} ملحق شدند چنان آتشی در مدینه کبیره افروختند
که بیم آن بود که نائره اش بکنگره مطاف عالمیان رسد و صدمه اش
بنیان امر الله. دستی از ملکوت غیبش درآمد و آن جمع را چنان پریشان
کرد که هباء منبّا شد و بهلاک ابدی گرفتار گردید.

۱۰ پس این عباد باید بشکرانه تأییدات الهیه اش شب و روز در
اعلاء کلمه اش بکوشیم و در آتش محبتش بجوشیم و بذکر و ثنائش
بخروشیم. با وجود این عنایت و این موهبت و این نصرت و این تأیید
چگونه صامت نشینیم و ساکت گردیم. فوا اسفا علینا لو مکثنا و صبرنا
و ما فدینا الارواح و تعلّقنا بالاشباح و ما شربنا ذلک الرّاح و وا حسرة
علینا اذا اشتغلنا بهوی انفسنا و التهینا بشئون دنیانا و ابتلینا باهواء
تحرمنا عن تلک الفیوضات و تمنعنا عن هذه التّجلیات لعمری انّ هذا
لخسران مبین. ع ع

هو الابهی

۱ الهی الهی تسمع ضجیجی و صریخی و انینی و حنینی فی جنح
اللیالی و ترى ذلی و انکساری و صبری و اضطباری و فقری و اضطرابی
و توجعی و تفجعی و بثی و حزنی فی ایامی المتوالی.

۲ ای ربّ لک الحمد علی هذا البلاء الذی اعدّه من اعظم النعماء
و الآلاء لانه فی سبیل محبتک الملتبهة لظی نیرانها بین الضلوع
و الاحشاء. هذا منائی و رجائی یا الهی و هذا برد لوعتی یا محبوبی
و هذا رواء غلّتی یا طیبی و هذا کاشف غمّتی یا حبیبی.

۳ و انی ابسط الیک اکفّ الدعاء و اتضرّع الیک فی کلّ بکور
و مساء مستجیراً بعبتک السّامیه العلیاء مستشفعاً بکلمه وحدانیّتک
النّقطة الاولى الّتی تشبک صدرها فی سبیلک بالف رصاص مرشوق
من ید الاعداء و بجمال القدس الذی آنسته بطلعتک الرّحمائیة عند
طلوع شمس ساطعة الفجر علی الافق الاعلی ان تقدّر لعبدک هذا
کأس الفناء من ید العطاء و اکشف الغطاء بالصّعود الی عبتک السّامیه
البناء فی ملکوتک الابهی و خلّصنی من هجوم اهل الجفاء و رشق
سهام الطّعن و البغضاء و تتابع نبال الشّحناء و تکسر نصال الافتراء
بعضها علی بعضها من الرّعماء انک انت العطوف الرّؤف الرّحمن. ع ع
۴ یا حبیب عبدالبهاء شمس حقیقت هرچند از افق ناسوت افول
فرمود و له الفضل و الجود که از افق غیب ملکوت جهان جان عالم
پنهان در نهایت سطوع و اشراقست.

- ۵ بعد از صعود جمیع دول و ملل منتظر آن بودند که کوکبش غارب گردد و ظلّش زائل علم مبینش سرنگون شود و نور جبینش محو و نابود شود. له الفضل و الاحسان که سراج امرش لامع شد و صبح عنایتش ساطع. طور احدیتش شامخ شد و طود وحدانیتش باذخ. رایت سلطنتش بلند شد و آیت قدرتش ثابت و واضح نزد هر هوشمند. کوس الوهیتش ولوله در آفاق انداخت و ناقوس ربوبیتش ندای یا بهاء الابهی از شرق و غرب برافراخت. گاه شعله بامریک زد گاه پرتو بافریک و ترک و تاجیک. گاه نعره در سقلاّب انداخت گاه آتش بقبچاق زد. الیوم در آفاق عالم این صیت ذائع و شایع و جمیع طوائف و امم در جستجو.
- ۶ ولی بیفکرانی چند فریاد برآرند که لیلۀ یلدا شده است و ظلمت دهما. امر الله از میان رفته و شریعت الله منسوخ گشته. مدّعی ظهور جدیدی پیدا شده ندای انّی انا الله بلند شده و تفوّق بجمال قدم نموده.^{۶۱} مقصود باین اراجیف نقض خویش مستور دارند و بلعاب عنکبوت پرده بر سر اداق میثاق حیّ لا یموت کشند. در غمرات اوهام مستغرقند و کلمۀ توحید بر زبان رانند. نقض میثاق کنند اسم نیر آفاق بر زبان رانند. در لیل دیجور شبّهات متوقّفند و این النور من ملکوت الغیب الابهی الساطع علی الجهات گویند.
- ۷ باری نفوس پاک چون جناب میرزا ابو الفضل علیه بهاء الله الابهی شب و روز در اثبات امر مبارک بدلائل قاطعه و حجج ساطعه و بیان واقع و کشف قناع و ترویج دین الله و نشر نفحات مشغول و نفوسی چون طیور لیل در نشر شبّهات جاهد و منفور. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. ما را مقصود چنان که آفاق مشکبار گردد و بعضی را مراد چنین که رائحه کریهه اختلاف مشام عالم و دماغ امم را معذب نماید.

۸ باری گاهی نسبت باین عبد ادّعی ربوبیت دهند و این را اساس مخالفت بیان کنند و حال آنکه عبدالبهاء سلطنت دوجهان را بعبودیت آستان مقدّس تبدیل ننماید و تاج و هاجش خاک عتبه مقدّسه است. ولی مفتری بخطّ خویش و مهر خویش مرقوم نموده است و الآن حاضر است که ادّعی شمسیت و ظهوری اعظم از جمال مبارک نموده و این نصّ عبارتی از عبارات اوست که میگوید تالله الحقّ قد ظهر شمس الله الاکبر و کلّ شمس عنده من کلّ صغیر اصغری قوله و نزلت علیّ هذه الآیات و انا صغیراً. و جمال مبارک این قول او را رد فرمودند و از همان وقت آن توقیع صادر که اگر آنی از ظلّ امرالی آخر. ۶۲

۹ بلی در نوشتجات این عبد عبارتی موجود که شمس حقیقت از برج حمل طلوع نمود و اینک از برج اسد مشرق. این عبد حاضر باید بفرمایش شما از من سؤال نمایند نه باوهامات خویش و اغراض نفسانیه تأویلاتی نمایند و حال آنکه مقصد این عبد کور حضرت اعلی و کور جمال مبارک روحی لهما الفداست. ظهور نقطه اولی سطوع آفتاب از برج حمل بود و اینک شمس حقیقت جمال مبارک از برج اسد طالع و لائح. یعنی این کور مبارک بانوار شمس حقیقت از برج اسد که در اشدّ شعاع و حرارت و ظهور است مزین است.

۱۰ اما کلمه چشم همه روشن از حضرت و رقاء شهید روحی له الفداست. همچنانکه مرقوم فرموده اند آنجناب درست است.

۱۱ و اما کلمه من یدعو الناس باسمی فهو منی این کلمه مبارک جمال ابهی روحی لاحبائه الفداست دخلی باین عبد ندارد. اخطأ الراوی و الناشر و الناقل ضعف الطالب و المطلوب. ۶۳

۱۲ باری آنجناب باید انشاء الله بقوهئی ملکوتیه و قوتی میثاقیه

والهاماتی ربّانیّه مقاومت شبهات اهل فتور نمایند زیرا همسات
حضرات بکلی نار موقده ربّانیّه را در قلوب محمود مینماید. شعله‌ئی
بزن و آتشی از محبت الله برافروز و البهاء علیک. ع ع

۴۱

هو الابهی

- ۱ سبحانک اللهم تقدّس ادنی آیه من آیات ملکوتک عن المحامد
و النّعوت فی جمیع الشّئون و تنزّهت حقیقه من حقائق ملکک عن
المدائح و الثّناء من اهل الانشاء لانّ هوّیه الذّکر فی معزل من المذکور
و حقیقه النّعوت محتجبه عن المنعوت و آیات ملکک مقدّسه حقائقها
کما هی عن احصاء اهل الثّناء و ادراک اولی النّهی. و کلّ الاساطین
من حکماء اعترفوا و اذعنوا لهذا بانّ عقولهم ذهلت عنه الا بقدر وسع
میدان طاقه الانسان و قوّه اجنحه طیور الافکار فی اوج العرفان.
- ۲ فاذاً یا الهی مع هذا العجز الواضح المبین و هذا الفقر الالّاح
البديهي فی عرفان ادنی آیه من ملکک فی عالم الابداع و الانشاء
کیف انطق لسانی و اطلق عنانی بالذّکر و الثّناء علیک و بثّ المحامد
و النّعوت بین یدیک و تقدّس شئون الایجاد و حقائق الانوجاد الّتی
فی حیّز الاشارات و صقع الکائنات.
- ۳ ما لی الا ان اقول تقدّست و تنزّهت و تعالیت و تعزّزت و تجلّلت
و استغفر عن ذنبی هذا و جناحی الّذی اخجلنی بین یدی الاحباء لانّ

۴ التَّقْدِيسِ وَالتَّنْزِيهِ هُوَ عَيْنُ التَّشْبِيهِ وَهَذَا ذَنْبٌ وَاضِحٌ وَخَطَاءٌ فَاضِحٌ مُبِينٌ.
ای ربّ اسئلك بایادی امرک و مطالع ذکرک و مشارق حکمک
و مواقع النّجوم و شهب الرّجوم علی الدّین یمرقون عن دینک المبین
و صراطک المستقیم ان تؤیّد احبتک المستقیمین علی عهدک
و میثاقک الرّاسخین علی حبّک و ذکرک علی کلّ خیر قدرته فی
ملکوتک الابهی انک انت القویّ القدير ع ع

۵ جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودند ملاحظه گردید. زاد اخروی
و توشه راه ملکوت الهی طلب گردیده. در نزد آنجناب واضحست
که الیوم زاد و توشه ثبوت و رسوخ دادن نفوس ضعیفه است بر عهد
و میثاق و نشر نفحات الله و صون حصن امر الله و حفظ معالم دین الله
چه که در ملکوت ابهی هدیهئی خوشتر از این نه و درملاً اعلی ارمغانی
دلکشر از این نیست. پس آنجناب باید در این امر مهمّ شب و روز
نهایت جهد را مبذول دارند که وحدت کلمه الهیه بتشتیت نینجامد
و تفریق در این عهد محکم و پیمان وثیق حاصل نگردد. و اسفا علی
الکل اذا زلت الاقدام و تزلزلت القلوب.

۶ و این عبد را منتهای آمال و اقصى الامانیّ اینکه جمیع در ظلّ
کلمه وحدانیّت مجتمع شویم و هر اوها میرا فراموش نمائیم. جز روی او
نجوئیم و جز در کوی او نپوئیم و بغیر از راز او نگوئیم. فی الحقیقه بکلی
فدای او گردیم و فنای سبیل او شویم و در نشر طیب حبیب بکوشیم.

۷ سالهای دراز این بندگان را در آغوش الطاف پرورش داد و بظهور
رحمانیّت و فرط عنایت تربیت فرمود و تفهیم کرد و تعلیم داد و چون
مشفق مهربان طفلان آموزگار را رسم ادب بیاموخت و در دبستان الهی
درس و سبق داد که بعد از صعود جمال منیرش بر روش و سلوک اهل

- وفا قیام نمائیم و بخدمت امرالله و اعلاء کلمه الله بکوشیم. وعده تأیید فرمود و نوید توفیق داد و نریکم من افقی الابهی و نصرم من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و فریق من الملائكة المقربین فرمود.^{۶۴}
- ۸ حمد و شکر حضرت احدیثش را که بآنچه وعد فرمود وفا کرد و هر چه نوید داد مهیا ساخت. جمیع سبل و عره را مستوی فرمود و کل راههای سنگلاخ را هموار کرد. ابواب فتوح گشود و نفحات روح القدس مبذول داشت. جنود ملکوت ابهایش هجوم نمود و سپاه بی پایان ملاء اعلایش با سیف مسلول نزول فرمود. صفوف اعدایش در هم شکست و جند احزاب را مهزوم کرد. در هر نقطه عالم آثار قدرتش را ظاهر فرمود و در هر اقلیمی امر عظیمش را آشکار نمود. در ملک فرنگ آهنگ تقدیش بلند شد و در بلغار و صقلاب آثار ظهورش نمودار گردید. در امریک سراجش نوربخش شب تاریک شد و هادی هر دور و نزدیک. در ایران صیت عظمتش بلند شد و در طهران بندگانیش بحقیقت ارجمند گردید بقسمیکه قیاس بسابق نتوان نمود.
- ۹ در مدینه کبیره در این ایام صنادید شیطان را اسیر خذلان کرد و فسادشانرا واضح و عیان. بکلی آن آتش را خاموش نمود و بتمامه آن داستانرا از اذهان فراموش. فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مفترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمهائی و شب و روز و بانواع وسایط و وسائل در هدم امرالله ساعی و مجتهد و بانواع وساوس و دسائس متشبث خطر عظیمی بر امرالله بود و اسباب فساد شدیدی در حق احباء الله. جمیع یمین مؤکد نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه جمال الدین افغانی در جمیع محافل وزرا راه یافته حتی در خلوت پادشاهی که ما بین گفته میشود بواسطه آن شخص

بار جسته بودند و داماد یحیی کاتب خصوصی جمال الدین شده بود و شیخ احمد از اعضاء دائمی مجلس او^{۶۵} وسیله‌ئی نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبث نمودند و افترائی نماند که نزدند.

۱۰ و ما متوکلاً علی الله بحبل تسلیم تشبث نمودیم و بقلب سلیم صبر و توسّل. عاقبت دستی از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پرلومرا بدرید. فسادشان آشکار شد و فتنه‌شان پدیدار. اوراق فسادشان نمودار شد و بجزای اعمال خویش گرفتار شدند. به پنجه عدالت درافتادند و بایران ارسال گشتند. شما ملاحظه فرمائید که در نزد ناس عوام کار مشته نشود.

۱۱ مقصود اینست که بعد از صعود صد مرتبه امر مبارکش را بیشتر تأیید فرموده و این عاجزانرا توفیق عنایت کرد و لمثل هذا الرّب ینبغی التّسبیح و التّهلیل و التّقдіس و التّمجید.

۱۲ باری منتها آرزوی این عبد این مقصد جلیل و آن خدمت امر الله. از خود خیالی نداشته و ندارم و در تلقاء آیات احدیّتش وجودی بجهت خویش نشمارم. اما در صیانت حصن حصین دین مبینش میکوشم و از تحریف و تأویل و تفریق و تشبیه هراسانم که مبدا هزار سال بعد اینگونه امور واقع گردد و در کلمه توحید تفریق حاصل شود چه که این کیفیت هادم بنیانست و قالع و قانع اصل و اساس ایوان یزدان. کل مأیوس شویم و محروم و مدحور و مذموم. تشبث شمل و تفرّق جمع چنان واقع گردد که هریک از احبّا در مفاوز هلاک گم و نابود گردد و از هیکل امر الله اسم غیر مهمّی در زاویه تاریخ عوام ماند. پس باید بجمیع قوا تشبث نمود که حصن امر مصون ماند و بنیان دین الله مأمون.

اما در خصوص عقد مجالس عهد مرقوم فرموده بودید. هیچ^{۱۳} قضیه‌ئی اعظم و اقوی و اشد و اکبر از نفس میثاق الهی و ایمان و پیمان ربّانی تصوّر نتوان نمود چه که در هیچ کوری چنین امری واقع نشده که در کتاب اقدس بیست و پنج سال پیش از صعود این نصّ صریح صحیح منصوص گردد و جمال قدم جمیع احبّایش را باین فیض الهی پرورش و تربیت فرماید و بعد باثر قلم اعلیٰ عهدی باین محکم متین بگیرد در جمیع الواح و زبرش ذکر این عهد را بفرماید و تشویق و تمجید متشبّثین را بنماید و تبرّی از ناقضین بکند. اگر کسی باین جبل متین و زنجیر حدید مرتبط نگردد بچه حبلی او را توان بست. سلاسل و اغلال عالم وجود او را نبندد.

ولی آنجناب اگر بخواهند که در اینخصوص اسبابی فراهم آرند^{۱۴} که سبب شدّت تشبّث گردد آیات و کلماتی که در اینخصوص عهد و میثاق در جمیع الواح الهی نازل جمع فرمائید و بعد از قرائت کتاب عهد در مجلس آن کلمات را تلاوت فرمائید که شأن ثابتین چه و شأن متزلزلین چه. این از جمیع امور اعظم است.

۴۲

هو الابهی

ای مشتعل بنار محبّت الله از قرار مسموع آتشی افروخته داری و جانی^۱ چون پروانه بال و پر سوخته. در زجاجة دل شمعى روشنی داری و در

خلوتخانه قلب دلبری شاهد انجمن. سبحان الله این چه سر سر بسته بود
و این چه حقیقت عجیبه که یار خلوتی شهره کوه و بازار است و دلبر در
پس پرده رخ گشوده هر دیار.

۲ آن جمال باقی بملکوت جاودانی صعود نمود و آن آفتاب اوج
توحید در غیم غیب پنهان گشت مع ذلک انوار تقدیش از مطلع قلوب
مظاهر تسبیح در سطوع و بحر عظیمش در غیوم متراکمه امکان مستور
ولی امواج جلیش بر سواحل وجود و مناهل شهود واضح و موجود.
پس در عین پنهانی آشکار است و در بحبوحه غیبت از جمیع مطالع
و مشارق و مغارب پدیدار. ع ع

۴۳

هو الابهی

۱ اگرچه شمس حقیقت بظاهر بغمام غیبت مجلل لکن چون بچشم بینا
نگری و گوش شنوا بشنوی و قلب آگاه بیندیشی انوار نیر اعظم شدیدتر
شد و شعاع سراج الهی روشنتر. بحر اعظم کبریا امواجش عظیمتر گشت
و فیوضات سماء رحمن قویتر و ظاهر تر چه که تا بحال غمام هیکل بشری
مانع مشاهده آفتاب حقیقت بود حال آن بدر منیر و آفتاب فلک اثر
از افق اعلی و ملکوت ابهی فی الحقیقه مقدس از جمیع شئون طالع
و لائحست و نریکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصره امری
بجنود من الملائکة المقربین نص قاطع. ۶۶

- چنانچه در ظهور مظاهر احدیه من قبل مشهود و واضح گشت^۲ که بعد از صعود و عروج عظمت امر الله مشهود و سلطنت کلمه الله معلوم و واضح گشت. مثلاً در کور روح بعد از عروج معدودی قلیل و بحسب ظاهر عدیدی ذلیل بودند چون این نفوس ضعیفه باستقامت کبری قیام نمودند از تأیید و توفیق الهی و فیوضات روح القدس معنوی از مشرق امکان چنان طالع و لائح گشتند که انوار سرمدیه اش آفاق جهان فانی و جهان باقیرا روشن و منیر مینماید.
- البدار البدار یا احبّاء الله و امنائه الی هذا الفضل الاعظم الوحی^۳ الوحی یا خیرة الخلق و صفوتهم الی هذا المقام المتعالی المفخّم.
- ع ع

۴۴

هو الابهی

- ای مؤمن بجمال قدم حضرت احدیت و سلطان ربوبیت بر عرش عظمت^۱ استقرار یافت و بجمع اسماء و صفات تجلی و بر سریر الوهیت جلوس فرمود و صلاهی عام داد. سریر در این مقام مراد امر الهیست و شریعت ربّانی و کور عظیم و عصر مجید و جلوس عبارت از ظهور و بروز و سطوع و اشراق و حضور است.
- جمعی را جبین چون نور مبین مزین از پرتو اشراق گشت و حزبی را^۲ این نور سحر سحر مستمر آمد.^{۶۷} سبحان الله اشراق اشراق واحد و طلوع

طلوع واحد و مجلّی مجلّی واحد ولكن تأثير بر دو قسم و نزل من القرآن
ما هو شفاء للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خساراً^{٦٨} و البهاء عليك.
ع ع

٤٥

١ سبحانك اللهم يا الهى و سيدى و مولائى ترانى مورداً لكلّ بلاء و هدفاً
لكلّ سهام و معرضاً لكلّ سنان. ما من يوم الا و سيوف شاهرة و سهام
نافذة متتابعة على صدر عبدك المسكين بين العالمين. مع ذلك ترانى
انشرح صدرى بنفحات قدسك و انجذب قلباً بآيات توحيدك و اقرّ عيناً
بمشاهدة انوارك و انتعش روحاً بنسائم تهبّ من حديقة عنايتك. و لا
التفت الى السهام و لا اعتنى بالسنان و لا اهتمّ بشأن من الشئون بل
اتشبّث بذيل الاصطبار و اتدرّع بدروع التضرّع و الابتهاال و اطفأ النيران
الموقدة بيد الاشرار بدموع ساكبة فى الليل و النهار.

٢ ربّ ايدنى على عبوديتك بين الابرار و وفقنى على خدمة الاخيار
واجعلنى فدية لعبادك الاحرار. ربّ آسنى بالطافك و ارحمنى
بفضلك و احسانك و احفظنى فى كهف حفظك و حمايتك و اكفى
هجوم الاعداء فى الجهر و الخفاء و انطقنى بالثناء بين الاحباء و اجعلنى
آية الرحمة بين الورى و حقّقنى بعبودية احبائك فى كلّ الانحاء. انك
انت الكريم انك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم.

٣ اى ياران باوفاى عبدالبهاء كوكب ساطع خطّ استوا از نقطة
اعتدال در فصل نوبهار اشراق بر جميع اقطار نمود و بضيا و حرارتى

شدید بر جمیع اقالیم فیضی جدید و روح شدید مبذول فرموده از آن ضیا و حرارت جنبش و حرکت در عروق و اعصاب آفاق افتاد. خلق بدیع شد و روح جدید دمیده گشت. جسم افسرده امکان و جسد مرده اکوان جان تازه یافت و بموهبتی بی اندازه موفق شد. دور دور بدیع گشت و خلق خلق جدید شد و نفخت فیه من روحی تحقق یافت.^{۶۹} عالم امکان ترین یافت و جهان بطلوع نور مبین روشن گشت. در جمیع کائنات آثار نشو و نما هویدا گشت و در کافه موجودات ترقیات عظیمه آشکار گردید.

۴ اهل انصاف معترفند که قرن تاسع عشر میلاد عصر انوار بود و فخر اعصار گشت. در جمیع مراتب وجود علویّت واضح و مشهود گردید بقسمیکه این یک عصر حکم صد عصر یافت و این یک قرن از پنجاه قرون آثارش بیشتر گشت. یعنی اگر آثار و صنایع و بدایع پنج هزار سال که عبارت از پنجاه قرنست جمع نمائی البته مقابلی با آثار این یک عصر الهی و قرن رحمانی ننماید. مشروعات و اکتشافات پنجاه قرن مقابلی با اکتشافات و مشروعات این یک قرن نتواند و علوم و صنایع و آثار و بدایع متوازی نگردد.

۵ ملاحظه نمائید که چگونه آثار اشراق شمس حقیقت در جمیع کائنات ظاهر و باهر گردیده با وجود این این خلق نادان یعنی جمهور غافلان هنوز در خواب بی پایان مستغرق. ابداً ملتفت نیستند که این نشو و نما و این ترقی بی منتهی منشأش از کجاست و این بهار الهی از اشراق چه کوکیست و این فیض نامتناهی از رشحات چه سحابی. حرکت مشاهده نمایند و لکن محرک را بخاطر نیاورند. طراوت و لطافت فصل ربیع را معترفند و لکن از فیوضات نامتناهیة نوبهار الهی بکلی غافل.

غبار را بیابند ولی سوار را نه بینند. جوار منشآت مشاهده کنند ولی هبوب اریاح را ادراک نکنند. گلبانگ معنوی استماع کنند ولی از بلبل معانی بیخبرند. امواج بی پایان بینند ولی از بحر بیکران بیخبرند. میوه خوشگوار تناول نمایند ولی از شجره اسرار غافلند. لمعان زجاج مشاهده نمایند ولی از فیض سراج بیخبرند. باری امیدواریم که بیدار گردند و از این باده خوشگوار مست و هوشیار شوند.

۶ ای یاران الهی فی الحقیقه شما سرمست صهبای وفائید و لشکر منصور ملاً اعلی. در جمیع آفاق منتشرید و بقوة نافذه کلمه الله منتصر. سبب حیات اهل آفاقید و سرحلقه زمرة عشاق. دلیل راه نجاتید و قرین آیات ینات.

۷ ای یاران الحمد لله علم توحید در جمیع اقالیم بلند است و آهنگ ملکوت ابهی مرتفع از ملاً اعلی. اسرافیل الهی در قلب آفاق نغمه یا بهاء الابهی زند و قوة کلمه الله روح حقیقی بجسد امکان بخشد.

۸ پس ای یاران وفا باید کل در جانفشانی و خدمت آستان الهی و عبودیت درگاه حضرت نامتناهی سهیم و شریک عبدالبهاء گردید. اگر باین موهبت کبری موفق شوید در اندک زمانی آفاق بتمامه اقلیم اشراق گردد و دلبر وحدت عالم انسانی در نهایت دلربائی جلوه در قطب امکان نماید. اینست آرزوی عبدالبهاء اینست منتهی آمال اهل وفا و علیکم البهاء الابهی.

- ۱ ای احبای الهی و اماء رحمن شمس حقیقت که از افق تقدیس بر آفاق اشراق نمود انوار وحدت افکار وحدت آرا وحدت عقائد و وحدت حقیقت مبذول داشت تا عالم انسانی از جهت افکار و عقائد در نقطه واحده اجتماع نماید و بکلی اختلاف و نزاع و جدال از عالم انسانی برخیزد و نور واحد که ساطع از شمس حقیقت است جمیع قلوب را روشن نماید. و بجهت این وحدت تامه و الفت کامله جمیع بلایا و رزایا و مصائبی را بنفس مبارک تحمّل فرمود که چشمها گریان و قلبها الی الابد بریانست.
- ۲ الحمد لله در سائر ممالک شرق احبای الهی اعتقاد واحد و فکر واحد و قول واحد دارند و بحقیقت واحده متمسکند ولی از قرار مسموع در صفحات امریکا احبای الهی اختلاف در عقائد دارند و این اختلاف هادم بنیان الهیست. لهذا بعبارت صریح و صحیح مرکز میثاق بیان این مسئله را مینماید تا ابد اختلافی نماند کل متحد و متفق شوند و بسبب این اتحاد نورانیت حقیقت عالم انسانی را روشن نماید.
- ۳ و آن اینست که حضرت اعلی روحی له الفداء موعود قرآن است یعنی مهدی و قائم موعودیکه بعد از حضرت محمد ظاهر خواهد شد و صبح روشن افق هدی بودند و مبشر بجمال ابهی و جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء من ینظره الله موعود جمیع کتب والواح حضرت باب است و عبدالبهاء مرکز میثاق الهی لکن غصن فرع شجره است اما اصل شجره است اساس شجره است و حقیقت کلیه شجره است.

۴ در کتب جمیع ملل بدو موعود وعده داده شده چنانچه در انجیل آمدن ایلیا و حضرت مسیح است و از آن مراد حضرت باب و حضرت بهاء الله است. دیگر ظهور ثالثی نیست.

۵ تا هزار سال هر نفسی که پیدا شود ولو در نهایت کمال باشد در ظلّ جمال مبارکست. بنده اوست تلمیذ اوست و مقتبس از انوار او و مستفیض از فیوضات او. او بمنزله ستاره و ماه است و جمال مبارک بمنزله آفتاب ماه از آفتاب اقتباس انوار نماید. اینست اعتقاد صمیمی قلبی عبدالبهاء و جمیع مکلفند که آنچه از قلم میثاق صادر کلّ بان متمسک گردند و معتقد شوند. اینست اساس امر الهی اینست نور حقیقت اینست عقیده عبدالبهاء.

۶ لهذا عبدالبهاء را نهایت آرزو چنین است که در آستان جمال مبارک خادم امین و بنده صادق باشد. هر نفسی که محبت تامه بمن دارد و ثابت بر میثاق است باید مرا بنده آستان جمال مبارک داند. ولی مرکز میثاق مرجع کلّ اهل آفاق است و مبین کتاب و بهائیان کلّ در ظلّ او. اگر نفسی بخودی خود کتاب الهی را مخالف نصّ صریح قلم میثاق تفسیر نماید مقبول نیست و سبب اختلاف در میان احباء الله است.

۷ مقصود اینست که جمال مبارک مثل و نظیری ندارد متفرد در ذاتست و منزّه و مقدّس در صفات. من در ظلّ او هستم و بنده آستان او.

۸ امیدم چنان است که بعد از این نصّ صریح که از قلم میثاق صادر است دیگر ابداً اختلافی نماند و احبای امریک نظیر یاران ایران کلّ در عقائد متحد و متفق شوند تا این سبب سرور قلب عبدالبهاء گردد و باعث علوّ امر الله در امریکا. و این نامه را طبع کنید و در جمیع امریکا انتشار دهید و علیکم و علیکنّ البهاء الابهی.

اگر نفسی ایرانی از شرق بآنصفحات آید ولو فرض محال پسر ۹
من باشد یا دختر عبدالبهاء باشد و سندی مأذونی بخط و امضای من
نداشته باشد ملاقات و مکالمه با او حرام است زیرا هر کس بدون اذن
آید جز فساد و نقض میثاق مقصدی ندارد.

عبدالبهاء عباس

abdul Baha abbas

۴۷

هو الله

ای افنون سدره مبارکه در ادوار سابقه یا ظهور تجلی جمال بود و یا ۱
سطوع انوار جلال یا طلوع شعاع و آنک لعلی خلق عظیم بود و یا
سطوع انوار ان الله برئ من المشرکین ۷۰ یا پرتو نیر باهر بود و یا بارقه
سیف شاهر. ولی در این کور عظیم و قرن کریم با وجود آنکه نه قوه قاهره
بود و نه قدرت ظاهره نه تیغ باهر و نه سیف شاهر جلال و جمال دست
در آغوش نموده در یک طلعت نورا تجلی و ظهور نمود.

با وجود آنکه جمال قدم روحی لاجبائنه الفداء فرید و وحید در ۲
دست اعدا اسیر و در زیر زنجیر و شمشیر مبتلا و سرگون بلاد و دیار آسیا
و اورپا و عاقبت در سجن اعظم و الیه المنتهی در کمال جلال و جمال
از افق عزت قدیمه طالع و لائح و ساطع و مشرق و نوربخشا. خضعت له
الاعناق و ذلت له الرقاب و عنت له الوجوه و خشعت له الاصوات. ع ع

هو الله

۱ ای آوارگان عبدالبهّاء آواره‌اید آزرده‌اید بی‌سر و سامانید زیرا خانه و کاشانه و لانه و آشیانه را بتلان و تاراج دادید. مصیبتی عظیمه تحمّل نمودید و جفائی شدید کشیده‌اید. فی الحقیقه مورد ظلم بی‌پایان از اهل طغیان شده‌اید.

۲ و عبدالبهّاء نیز در این سجن اعظم گرفتار ولی من این زندانرا ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را سریرابدی مشاهده نمودم زیرا در راه خدا و سبیل محبّت جمال ابهاست روحی لاجبّائّه الفداء. چه قدر پرلطاقتست و پرحلاوت چه قدر شیرینست و نازنین. فی الحقیقه بلایا و مصائب آن یاران بسیار شدید بود اما بحقیقت فضل جزیل بود و قلوب مقرّبان درگاه احدیّت را مانند صبح امید.

۳ ملاحظه نمائید که بلا در راه خدا چه قدر مبارکست. حضرت سیّد الشهداء روحی له الفداء در بحر مصائب بقدر دریا رسیدند و یزید عنید و ولید پلید بحسب ظاهر در عالم جسمانی کامرانی نمودند و فرح و شادمانی کردند. بعد واضح و مشهود شد که آن مصائب حقیقت مواهب بود و آن کامرانی نقمت آسمانی و آن شادمانی قهر و غضب ربّانی. حال این نیز چنین است. هرچند علمای رسوم و رؤسای جهول ظلوم بظاهر عریده‌ئی مینمایند و جولانی میدهند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که این قوم مانند بوم هر یک بگوشه خرابه‌ئی خزیده

و بزایوه خسران ابدی دویده و در حفرة لعنت سرمدی افتاده. آنان در وادی خذلان سرگشته و سرگردانند و یاران الهی از افق عزت ابدیه درخشنده و رخشان.

اگر خوب ملاحظه کنید مصیبت در سیل حضرت فردانیت ۴
 موهبتست زیرا اسم اعظم جمال قدم روحی لاجبائه الفداء بنفس
 نفیس مبارک تحمّل صد هزار بلایا فرمودند و ما ذیلان را در مصیبت
 بقدر استعداد سهیم و شریک خود فرمودند. انصافش اینست که این
 مصیبت مستحقّ شکرانیتست و این بلایا عین عطایا و علیکم التّحیّة
 و الثّناء. ع ع

۴۹

هو الابهی

یا من ایده الله لاعلاء کلمة الله و نشر نفحات ریاض قدسه چندی بود ۱
 که در این سجن اعظم مجالس این آشفتهگان بودی و مؤانس این
 مشتاقان. حمد خدا را که بتراب روضه مطهره جبهه و دیده را روشن
 و منور فرمودی و بزیارت عتبه علیا که مطاف ملأ اعلی و کعبه اهل
 ملکوت ابهی است مرّۀ بعد مرّۀ فائز شدی و از نفحات قدس مشامرا
 معطر فرمودی.

حال بقوتی ربّانیه و قدرتی رحمانیه و جذبهئی صمدانیه و همّتی ۲
 روحانیه و بشارتی وجدانیه و نصرتی نورانیه و لسانی ناطق و بیانی فائق

و ذکر کامل و فیضی از تأیید شامل مراجعت بارض ط و از آنجا بارض خاء بفرمائید^۱ و جمیع احبای ارض خاء را بر کلمه جامعه و موهبت لامعه و آیت باهره و رایت زاهره کتاب الله و دین الله جمع کنید که بنفحات این موهبت کبری زنده و تروتازه باشند و بنار موقده در سدره سینا چنان مشتعل گردند که هریک مشعلی روشن و نجمی طالع و کوکبی لامع گردند و البهآ علیک. ع ع

۳ و جمیع احبای رحمن را از قبل این عبد بذکر ابدع ابهی ذاکر شوید و بگوئید ای مخموران پیمانۀ الهی و ای منجذبان جمال رحمانی محبوب ابهی و مقصود ملاّ اعلی فدیت احبائه بروحی و ذاتی و کینونتی و هویتی و حقیقتی این مدّت مدید جمیع بلایا و رزایا و مصائب و نوائب و غل و زنجیر و سجن عظیم را بنفس مبارک تحمّل فرمود و شما را در ظلّ تربیت الهیه تربیت فرمود که در چنین روزی قیام بر امر الله و اعلاء کلمه الله بکنید. حال آن وقت است که چون حواریین حضرت روح هر چه جز اوست فراموش نمائید و چون بحر اعظم در جوش و خروش آید تا نفحات حق شرق و غرب را معطر نماید. ع ع

۵۰

هو الله

۱ ای مستبشر بشارات الله در هر عصر و قرنی مطلع آفاق بتجلی خاصّی مشرق و لائح و آیت کبرائی باهر. در عصر خلیلی افق وجود بانوار

خَلَّتْ ساطع. در عصر کلیمی مشرق شهود بپرتو لمعه طور لامع. در قرن روح اللّهی انحاء وجود بنفحات قدس معطر. در یوم طلوع نیر یثربی فجر ابداع بشعاع محبت و عظمت منور. و در وقت کشف غطا از جمال نقطه اولی صبح هدی باشعه ساطعه بشارت کبری مزین. و در ظهور اعظم و طلوع جمال قدم آفاق عالم بجمیع فیوضات و تجلیات و اسما و صفات محاط و مستفیض و مبرهن و مکمل چه که محیط اعظم دارنده و جامع جمیع کمالات کلّ بحور و خلجان و نهور و عیون و شئونست.

بقلم سرشکسته مرقوم شده بود. قلم تغییر یافت مطلب تفصیل جست. ۲
ملاحظه در آثار جمال مبارک در جمیع مراتب فرمائید حقیقت ۳
واضح و مشهود گردد. اشاره میشود در آثار قلم اعلی ملاحظه شود و موازنه با سائر آثار گردد و ظهور عظمت و اقتدار دقت شود که فرداً و حیداً من غیر ناصر و معین در سجن اعظم در کمال سلطنت و عزّت مقاومت با جمیع ملل و دول عالم فرمودند.

مثلاً منکرین در زمان حضرت رسول روح العالمین له الفداء ۴
بصریح آیه قرآن و اذا رَأَوْکَ ان یَتَّخِذُکَ الْاَھْزَؤاً و اَھْذَا الَّذِی بَعَثَ
اللّٰهُ رَسُوْلًا می‌گفتند^{۷۲} و در این ظهور اعظم کلّ السن از مقبل و مدبر
و معرض و منکر بعظمت امر ناطق و بزرگواری جمال مبارک نهایت
مؤمن و موقن باصل امر نه چنانچه ملاحظه فرمودید که جمیع اوراق
منشورۃ عالم شهادت داده و میدهند. و خضوع و خشوع اعدا در جمیع
مواقع حتّی در سجن عظیم اکبر دلیست. و همچنین آثار ظهور و علو
طلوع که پرتوش بر جمیع وجود افتاده چنانچه جمیع مورّخین این عصر
مجید و قرن جدید را سلطان اعصار و قرون شمرده و آثارش را فائق

و زاید بر جمیع اعصار اولیّه مشاهده کردند. یعنی آثار صد قرن را چون موازنه با آثار این یک قرن کنی مقابلی ننماید.

۵ باری این ظهور در جمیع شئون مستثنا و ممتاز است. پس بشکرانه این الطاف و عنایات باید جمیع مراتب را بقوه شغف حب جمال مبارک فراموش نمود و بکمال قوت و قدرت فکر و ذکر را در تبلیغ امر الله و نشر نفحات الله حصر کرد. الیوم این امر مؤید است یعنی تبلیغ امر الله و موعود بنصرت جنود ملکوت ابهی.

۶ قسم بجمال قدم روحی لثراب اقدام احبانه فدا که اگر اضعف موجودات الیوم قیام بر این امر اعظم یعنی نشر نفحات الهی نماید اقوی الممکنات گردد. قطره حکم دریا یابد و ذره قوت آفتاب. هدهد اگرچه طیر ضعیف و طائر نحیف بود لکن سپاه سلیمانی در عقب ظهیر بود لهذا بلقیس با جمیع جنود مقاومت نتوانست و جز تسلیم چاره ندانست. حال اگر نفسی بر انتشار رائحه رحمن قیام نماید جنود ملکوت ابهی ظهیر و معین است و ربّ عظیم پناه و مجیر.

۵۱

هو الابهی

۱ ای طبیب روحانی جسد امکان بامراض شدید و عوارض مزمنه و علل ساریه و حمای مطبقة مبتلا گشت دریای بخشش الهی بجوش آمد و ابر حقیقت و عنایت در جهان آفرینش بخروش آمد. آفتاب فلک توحید

بدرخشید و نفحات جانبخش از حدائق تجرید بوزید و نفس مسیح الهی برسید. پزشک دانا کشف نقاب نمود و طیب حاذق صادق پرده بدرید. اجزائی از جواهر مکنونه و عقاقیری از لطائف مخزونه ترتیب داده دریاق فاروق اعظم عطا فرمود و بادزهر درمان اکمل احسان کرد. معاجین روحانی ترکیب فرمود و مفرحات از لثالی و یواقیت رحمانی ترتیب نمود. معرفات و مخدرات و محللات از جواهر توحید و خلاصات تجرید تعریف و تعلیم داد تا این جسم علیل و جسد ذلیل از حرارت و غلیل ضلالت و جهل و شدت و اضطراب آلام غفلت و عقر نجات یافته بصحت تامه الهیه و عافیت کامله ربانیه فائز گردد.

- لکن طبیبانی جاهل و حکیمانی کاهل در میان افتادند و ادویه^۲ براء الساعه الهیه را منع و آنچه سبب طغیان مرض و عصیان عرض است بذل مینمایند. تو که باجزاخانه لاهوتی و ادویه قاطعه رحمانی پی بردی همتی فرما که بلکه راحت کبری و صحت عظمی چون نور هدی از مطلع شفا لائح گردد و ظلمت حالك امراض و مصیبت مهلك اعراض زائل شود. ع ع

۵۲

هو الله

- ای بنده جمال ابهی چون غضنفر الهی از بیشه رحمانی برون شتافت^۱ چنان زئیر و نعرهئی زد که روبهان جهل و شغالان رنگین از خم رنگ

از میدان گریختند^{۷۳} و طرح حيله و تذویر ریختند و غبار ظلم و جفا
انگیختند و بر فرق خویش خاک مذلت بیختند و حال در زاویه خمول
و خمود بناله و حنین آمیختند. ذرهم فی زاویه النسیان انهم نسوا الله
فانساهم انفسهم^{۷۴} انهم قوم سوء اخسرين^{۷۵} و علیک التّحیة و الثّناء.

ع ع

۵۳

هو الله

۱ ای بنده حقّ صبح هدایت پرتوی بر شرق زد خاور را روشن نمود و شعاعی
بر غرب زد باختر را منور کرد. الحمد لله که صیت جلیل جمال ابهی
جهانگیر شد و آوازه ظهور اسم اعظم ولوله در آفاق افکند. از هر کشوری
ندائی بلند و از هر اقلیمی نسیمی جانپرور در مرور. ولی افسوس که
بیوفایان بکمال جهد میکوشند که سراج منور را خواموش کنند و نسیم
معنبر را مقطوع نمایند و رائحه معطر را ممنوع کنند. هیهات هیهات پرتو
آفتاب را هر چند غمام حائل شود عاقبت غیوم کثیفه متلاشی گردد و اشعه
ساطعه اشراق نماید و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

۱ ای موقن بآیات الله گویند که قوای اعظم عالم قوۀ سلطنت قاهره و سطوت حکومت باهره است و حال آنکه نهایت اقتدارش اینست که اجسامرا محاصره نماید و قلاع حصینه را مسخر کند و این قوت و قدرت نیز بواسطۀ جیوش جرّاره و جنود قهّاره ظاهر میشود.

۲ اما تو در قوت و قدرت و سطوت و سلطنت اسم اعظم ملاحظه نما و تفکر کن که با وجود آنکه وحید و فرید و بی ناصر و معین بود بقوتی الهیّه و قدرتی ربّانیّه و سطوتی ملکوتیّه ملکوت وجود را مسخر فرمود و مدائن قلوبرا فتح نمود. آفاق امکانرا بگشود و کشور هستی را در تحت تصرف آورد. یکسواره بر صفّ عالم زد و تنها جنود عنود ضلالت را شکست داد. ولی آثار این فتوح الیوم در غیب وجود است و در استقبال در حیّز شهود خواهد آمد. آنوقت ملاحظه خواهد شد جند هنالک مهزوم من الاحزاب.^{۷۶}

۳ میفرماید در صحراها سیر و تماشا نمائید مثل مدائن صالح و ثمود و احقاف قرارگاه قوم هود و مدائن لوط و مدینه سبا و مدائن اصحاب رس و مدین^{۷۷} و سائر جهات را سیر و تماشا نمائید که مثل اردوهای شکسته در این بیابان ریخته و پاشیده اند.

۴ مقصد اینست که انبیای الهی و اولیای رحمانی در هر عهد و عصری ولو اینکه فرید و وحید بودند و جمیع قبائل و شعوب مهاجم

با وجود این نورشان ساطع شد و کوکبشان لامع و سراجهای عالم جمیع خاموش شد. ع ع

هو الله

۵ اَيُّهَا الْفَرْعُ الرَّكِيّ مِنْ السَّدرَةِ الرَّحْمَانِيَّةِ آن فرع جلیل اگرچه از باغ امکان منفصل شد اما بسدره منتهی متصل گردید و در حقیقه لا مکان سبز و خرّم شد. از عین تسنیم سقایه گشت و از نسیم حدائق ملکوت ابهی مهتر گردید. در جنت لقا وارد شد و در ساحت کبریا وارد گشت و در خیر نزل ذو الجلال مقرّ یافت.

۶ و حال از ملأ اعلی و رفیق ابهی ناظر بازماندگان است و ندای غیبی میفرماید که گوش جان استماع کند و سمع وجدان ادراک نماید که ای بازماندگان آنچه من بدست ایمان و ایقان کِشتم شما سقایه نمائید و آنچه من غرس نمودم شما تربیت نمائید. شما شاخ این شجرید و ثمر این درخت پربرکت. باید طعم و رائحه اصل بدهید و گوهر بار آرید. از اریاح امتحان متزلزل نشوید و از عواصف افتتان متحرّک نگردید. ریشه در ارض میثاق دوانید و از جویبار عهد تیر آفاق نشو و نما نمائید. تمسک بحبل متین جوئید و تشبّث بذیل پیمان ربّ العالمین کنید تا فرع پرطراوت و لطافت شوید و میوه پر حلاوت بار آورید. اینست وصیّت من و نصیحت من و البهاء علیکم. ع ع

هو الابهی

۱ ای مخمور جام الهی در بریّه ارض مقدّسه صحرای سینا بقعه مبارکه
وادی طوی طور تجلی بر موسی سدره منتهی مرتفع گردید و آتش موسی
نمود رخ و ندای حق بلند شد و ولوله در اقطار عالم انداخت و گوش زد
شرق و غرب گردید. هر اذن و اعیه چون استماع این ندای جانفزا کرد
لبیک گویان شد و فریاد ربّنا انا سمعنا منادياً ینادی للایمان ان آمنوا
بر بکم فآمنّا از جان برآورد^{۷۸} و هر نفسی مظهر صمّ بکم عمی فهم لا
یرجعون بود ان هذا الا اساطیر الاولین گفت.^{۷۹}

۲ سبحان الله نفوسیکه از شجر و حجر و مدر بلکه علف صحرا
بادّعی خویش ندای الهی میشنیدند و چون از سدره انسان در کمال
فصاحت و بلاغت بابدع الحان بلند شد انکار نمودند. اینجا محلّ
حیرتست و جای حسرت تا انوار یهدی من یشاء در زجاجة یختصّ
برحمته من یشاء روشن و ظاهر گردد^{۸۰} هذا هو الحقّ.

۳ ربّ اید عبدک الذی استشرق انوار احدیتک من مصباح هدایتک
و سمع ندآک الاحلی المرتفع من ملکوتک الابهی و ایده بشدید
القوی و نور قلبه بالآیه الکبری و اشرح صدره بفیوضاتک الاعلی من
جبروتک الاسمی انک مالک الآخرة والاولی. ع ع

- ۱ ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالمیان در قرآن حکیم میفرماید
و لکم فی رسول الله اسوة حسنة.^{۸۱} یعنی متابعت حضرت اسوة حسنه
است و اقتداء بآن مقتدای حقیقی سبب حصول نجات در دو عالم.
- ۲ امت رسول مأمور باتّباع در جمیع امور و شئون بودند و چون افرادی
این منهج قویم را صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در اقلیم راستان
و کشور خاصان ملوک گردیدند و نفوسیکه در راحت و حصول آسایش
کوشیدند خود را از جمیع مواهب محروم نمودند و در اسفل حفرة یأس
معدوم یافتند. ایامشان بسر آمد و خوشیشان پایان رسید. صبح روشنشان
تاریک شد و جام صافیشان درد آلود و غبار آگین. نجم بازغشان آفل شد
و کوکب لامعشان غارب. اما آن نفوس مقدّسی که تأسی نمودند در
افق اعلی چون نجوم هدی بدرخشیدند و در مطلع آمال بانوار بیمثال
ساطع گشتند. بر سریر سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت کامرانی
رحمانی استقرار یافتند. آثارشان باهر است و انوارشان لامع. کوکبشان
دریست و موکبشان افواج ملائکه افلاک سرمدی. قصرشان مشید است
و بنیادشان وطید. نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهانسوز.
- ۳ حال قیاس نمائید نفوسیکه تأسی بآن نور مبین نمودند بچنین
مواهب و مراتب فائز شدند حال ما اگر تأسی بجمال ابهی و حضرت
اعلی روحی لمن استشهد فی سبیلهما الفداء نمائیم چه خواهد شد.
- ۴ حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب

- و روز را در اشدّ بلا در سیل خدا گذراندند و آخر الکأس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده با سینه شرحه شرحه بملکوت ابھی شتافتند.
- جمال قدم اسم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ۵ ابتلائی نوشیدند. سینه را هدف هر تیر نمودند و گردن را رهین هر شمشیر فرمودند. اسیر زندان گشتند و بسته زنجیر بی امان. عرضه هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار. مقهور سلاسل و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد. بعید از اوطان گردیدند و سرگون بلاد بلغار و صقلاب شدند. در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسیر ظلم و ستم. در این زندان جفا و بئر ظلما ایام مبارکش بسر آمد و صعود بملکوتش فرمود.
- حال ای دوستان با وفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که ۶ دیگر دقیقه‌ئی ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت اقیتم و بخیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم لا والله. باید شب و روز آنی نیاسائیم و دل پاک را بالایش این عالم نیالائیم. بزم فدا بیارائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی بآهنگ ملکوت ابھی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان خندان بقریانگاه فدا بشتاییم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم.
- ۷ ای یاران وفائی و ای دوستان ثبوت و استقامتی ای مبتهلان تشبّث و توسّلی ای متضرّعان تعلّق و تمسّکی. هر یک باید مشوّق دیگری گردیم و محرّک سائرین شویم و در نشر نفحات الله کوشیم و باعلاء کلمة الله پردازیم. از نسیم گلشن عنایت دائماً مهتز گردیم و از شمیم گلزار احدیّت ملتذ شویم. در قلب ابرار شوق و شور افکنیم و در دل احرار وله و سرور اندازیم.

حمد خدا را که جنود ملکوت ابھی در هجوم است و نجوم افق
اعلی در سطوع و سجور. علم هدی در جنبش است و سحاب عنایت
در ریزش و نیرافق معانی در تابش. جشن و عیش ملکوت در نهایت
مسرت است و صبح عنایت ناشر پرتو هدایت. آهنگ ملکوت ابھیست
که از ملأ اعلی میرسد

ای مرده بی جان و دل جاندار شو جاندار شو
ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو
ای مست و مدهوش و مضل هوشیار شو هوشیار شو
آفاق عنبر بار شد احداق پرانوار شد اشراق آتشبار شد
از جان و تن بیزار شو بیزار شو
هنگام قربانی بود انفاس رحمانی بود اسرار ربانی بود
بر عاشقان سردار شو سردار شو
گلبانگ مرغ خوش سخن بر شاخ سرو اندر چمن
درس معانی میدهد تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو

- ای کنیز خدا نامه‌ات رسید. شکایت از محفلتان نموده بودی که در ^۱ اضطراب است. هر مرضی را علاجی و هر مصیبتی را فرجی. علاج سریع این مرض که بمحفل عارض شده تذکر و تفکر در عهد و میثاق است که آیا این عهد و میثاق را جمال مبارک بجهت اطاعت کل گرفته‌اند یا بجهت مخالفت. اگر بجهت مخالفت گرفته‌اند حرفی نداریم و اگر بجهت اطاعت و موافقت گرفته‌اند تزلزل سبب خسران مبین است و عدم اطاعت و عدم توجّه ضلّالی عظیم.
- حضرت مسیح روحی له الفداء در حقّ پطرس یک کلمه فرمودند ^۲ نه بخطّ خویش نگاشتند و آنکلمه اینست تو سنگی و بر آن سنگ کلیسای خود را بنا نمایم. ^{۸۲} این یک کلمه است چندان اهمّیتی ندارد و این روایتست نه کتابت و نه بقلم مسیح مرقوم شده. با وجود این جمیع حواریین خاضع و خاشع شدند.
- حال جمال مبارک بخطّ خود با ثرقلم اعلی و صریح عبارت کلّ را ^۳ امر قطعی بر اطاعت و توجّه فرمودند. یا باید گفت جمال مبارک نعوذ بالله نادان بودند و خطا کردند که کلّ را امر باطاعت مرکز عهد فرمودند و مبّینی کتاب را حصر در مرکز عهد بصریح عبارت فرمودند یا باید اطاعت کرد و توجّه نمود. عجباً در ملکوت الهی چه جواب بجمال مبارک خواهند داد. همین قدر ملاحظه کفایت است اگر انصاف در میان باشد و اگر انصاف نباشد و باعثساف سخن رانند مسئله دیگر است.

۴ باری این ناقضین و مخالف تمام نظیر کف دریاست بقائی ندارد زائل گردد و دریا که سبب حیاتست باقی و برقرار. ملاحظه بعد از مسیح را بکنید که چه قدر نفوس بفساد و فتنه در امر حضرت قیام نمودند ولی عاقبت خائب و خاسر شدند و حقیقت علم برافراخت. این نقض عهد نیز چنین است مثل سرابست عنقریب محو و نابود خواهد شد و علیک التَّحِیَّةُ وَ التَّنَاءُ.

abdul Baha abbas

۵ این نامه را نسخه‌های متعدده منتشر ده.

۵۸

هو الله

۱ ای کنیز الهی نامه شما رسید. مضامین دلالت بر ثبوت بر میثاق داشت لهذا امید چنان است که در جمیع موارد موفق گردی زیرا الیوم اهم امور ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق است زیرا وحدت بهائی بهیچ چیز محافظه نگردد مگر بميثاق. اگر چنانچه وحدت بهائی بچیز دیگر محافظه میشد البته جمال مبارک بان امر میفرمود.

۲ در کتاب اقدس که مرجع کل است و کتاب عهد که لوح اخیر جمال مبارک است و اثر قلم اعلی است جمیع را خطاب واضح صریح میفرمایند اول اغصان بعد افنانرا بعد منتسبین را بعد سائر احبّا را که بمرکز عهد توجه داشته باشند. آیاتی در کتاب اقدس نازل شده است

که بعد از صعود توجّه بفرع منشعب از اصل قدیم کنید. در کتاب عهد صریح میفرماید که مقصود مرکز عهد است. و بصریح عبارت در لوح مخصوص که پیش کلّ مسلم است میفرماید مرکز نقض فلان شخص اسم صریحش را میفرماید اگر ادنی انحرافی از ظلّ امر بجوید از غصنیت ساقط است.^{۸۳} دیگر چه صراحتی اعظم از این میشود. حال یا باید گفت جمال مبارک مخفی بود و سبب ضلالت ناس بود زیرا کلّ را دلالت بر اطاعت نفسی فرمود که جائز نه یا آنکه باید گفت ادنی انحراف از عهد و میثاق سبب محرومیت از الطاف نیر آفاق است. از این دوشق یک شق صحیح است ثالث ندارد.

باری وحدت بهائیرا جز بميثاق الهی محافظه ممکن نه. امروز قوّه^۳ محرّکه در جسم آفاق میثاق است. اگر میثاق مهمل شود بچه قوتی حرکت نماید. عبارتی که روایة حضرت مسیح در حقّ پطرس فرمود انت الصّخرة وعلى هذه الصّخرة ابني کنیستی این کلمه هزار سال وحدت مسیحی را محافظه کرد بعد از هزار سال باسباب سیاسی اختلاف حاصل شد. حال این کلمه از مسیح هزار سال وحدت مسیحی را محافظه کرد دیگر معلوم است کتاب عهد که اثر قلم اعلی است چه خواهد نمود. ولی نوهوسانی چند که اوّل ثابت بر میثاق بودند و در خصوص ثبوت و برائت از ناقضین رسائلی نوشتند ناقضین را مردود درگاه کبریا شمردند و آن رسائل موجود است حال بجهت غرض نفسانی از میثاق منحرف شدند و متابعت اهل نفاق نمودند نظیر یهوّدای اسخریوطی این بطمع چند درهم در خون مسیح داخل شد فاعتبروا یا اولی الالباب.

و اگر چنانچه تو ثابت و راسخ بر عهدی با کنونشن روابط محکم^۴ متین داشته باش^{۸۴} و از هر نفسی که رائحه انحراف استشمام نمودی

بیزارشو و کناره کن تا در صون حمایت میثاق محفوظ و مصون مانی
و مانند شمع بنور استقامت برافروزی.

۵ من بجمیع خلق مهربانم و بهیچ نفسی اعتراض ننمایم. در حقّ
کلّ دعا نمایم تا نظر عنایت الهی شامل کلّ گردد. این عهد و میثاق
را جمال مبارک گرفته‌اند من نگرفته‌ام. جواب او را بدهند من
اعتراضی ندارم. بر من است که بکلّ نفوس مهربان باشم. انتقام راجع
بجمال مبارک است بمن نیست. من بکلّ مهربانم و اگر کلمه‌ئی
مرقوم شود مقصد بیان حقیقت است و محافظهٔ دین الله تا وحدت
بهائی محفوظ ماند. اگر نفوسی بخواهند وحدت بهائیرا بهم بزنند
خود میدانند. اگر جمال مبارک در ملکوت ابهی بفرماید ای احبّا
من باثر قلم اعلی و صریح کتاب اقدس آیا شما را باطاعت امر کردم
یا بمخالفت آیا نفس مرکز نقض را امر ننمودم که اطاعت کند و توجّه
کند چه طور شما مرکز منصوص صریح مرا مخدول کردید من امر کردم
توجّه باو نمائید چگونه رو گردانیدید و وحدت بهائیرا بهم زدید چه
جواب خواهند گفت.

۶ احبّا در امور دقّت باید نمایند دیگر هر قسم مناسب بدانند مجری
دارند. من تکلیفی ندارم. در امریکا هر صدائی بلند شود لا بد چند
روزی چند نفسی پرهوس بیهوش حول او جمع شوند. حتّی در گرین عکا
ملاحظه شد که شخصی از اهل مالطه نفوس را بشدّت گرسنگی دعوت
مینمود و اجرت میگرفت. با وجود این چند نفر حول او جمع شده بودند
و از گرسنگی مثل مرده بودند و آن شخص اجرت میدادند.

۷ اما برادر عزیزت که از این عالم فانی بعالم باقی شتافت محزون
مباش دلخون مگرد. آن قطره بدریای بی پایان شتافت و آن مرغ آواره

بلانه و آشیانه ملاً اعلی پرواز نمود. او را در محفل تجلی در ملکوت اسرارخواهی یافت.

- ۸ و اما خوابی که دیده بودی که برادر با لباس منظم حاضر شد لباس زینت انسانست و آن موهبت رحمن و بستهئی در دست داشت آن بسته اعمال خیریه او بود و دقت ملاحظه او مقصود تفهیم تو بود که بین من بچه موهبتی موفق شدم. الحمد لله صحیح و سالم لباس تقوی در بردارم و بسته اعمال در دست من و زنده ام مرده نیستم. دقت کن من باقیم فانی نیستم دقت کن و علیک البهاء الابهی.

abdul Baha abbas

۵۹

هو الله

- ۱ ای طالب حقیقت آن عبارتی که مرقوم نمودی از جمال مبارک متمم آیه نیست که میفرماید باید اغصان و افنان و منتسین طراً بغصن اعظم ناظر باشند. انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده. کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم.

- ۲ و اگر کسی بدون درج عبارت اوّل عبارت ثانیا مرقوم دارد آنکه نمیداند در شک و شبهه افتد. اما غصنیت بصریح بیان مبارک

مشروط بتوجه و اطاعت مرکز میثاق و نقطه عهد است. در صورت عدم توجه غصنیت بکلی ساقط چنانکه بصراحت در حق میرزا محمدعلی میفرمایند اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود ساقطست. و این نصّ بصریح اسم و رسم بیان مبارکست و خود میرزا محمدعلی مقرومعترف باین نصّ قاطع. دیگر چه انحرافی اعظم از نقض میثاقست. بلی غصنیت موهبت الهیست اما بشرط ثبوت بر میثاق و نقض میثاق سبب سقوطست.

اینست که در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا میفرماید من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبانست. هر غصنی در من که میوه نیاورد او را نزع میکند و دور میسازد و هر چه میوه آرد آنرا پاک میکند تا بیشتر میوه آرد تا آنکه میفرماید من تاک هستم و شما شاخها. آنکه در من میماند و من در او میوه بسیار میآورد زیرا که جدا از من هیچ نمیتوانید کرد. اگر کسی در من نماند مثل غصن بیرون انداخته میشود و میخشکد و آنها را جمع کرده در آتش میاندازند و سوخته میشود.

و همچنین در انجیل یوحنا در فصل هشتم میفرماید جواب گفتند که ما ذریّه ابراهیم هستیم و ابداً بندگی کسی را ننمودیم. بعد در آیه سی و نهم میفرماید جواب گفتند بمسیح پدر ما ابراهیم است. فرمود یسوع اگر اولاد ابراهیم بودید هر آینه اعمال ابراهیم را مجری میداشتید لکن شما الآن میخواهید مرا قتل نمائید.

باری بصریح نصوص مبارک هر نفس ولو از اعلی درجه باشد و از اغصان باشد بمجرد نقض میثاق ساقطست. این نصّ صریحست و در حق میرزا محمدعلی بتصریح میفرمایند باسمه و رسمه اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود ساقطست. و در انجیل ملاحظه فرما که بچه تصریح بیان میفرماید.

و این شخص نه اینست که نقض میثاق نمود و بس. سبب ۶
تضییع امر الله در جمیع آفاق شد و سبب ذلت امر الله گشت و در خون
عبدالبهاء کوشید و سند در دستست و تحریف کلمات جمال مبارک
نمود. شما رساله آقا میرزا بدیع الله را بدست بیارید و بخوانید و به بینید
که چگونه تحریف کتاب الله نموده و برهان موجود در دست. و اما
مکتوب ثانی شما جوابش را در عالم رؤیا استماع خواهی نمود مفصل
است و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

۶۰

هو الله

ای بنده بها چه نویسم و چه اندیشم. جمال قدم و اسم اعظم روحی ۱
لاحبائهم الفداء از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زیر حدید متین و رزین
و رصین نهاد و این بنیان بلند پیمان را ایوان رحمن قرار داد.
هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه مینماید که از بدایت نشئه ۲
انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد و پیمانی در قطب ملا اعلی
و مرکز ملکوت ابهی تأسیس نگشت. از بدایت ظهور شعله نورانی طور
تا غروب آفتاب انور جمال مشکور هیچ لوحی نازل نشد مگر آنکه
صراحة یا کنایه یا اشاره ذکر این عهد الست و میثاق قدیم فرمودند
و متمسکین را حمد و ستایش و مدح و نیایش فرمودند و متزلزلین
و ناقضین و ناکثین را زجر و نکوهش.

۳

پس باثر قلم و نقوش خطّ ابهی در صفحات بیضا از من فی الوجود از غیب و شهود عهد و پیمان گرفتند و کتاب عهدی فرمودند و وصیت الله اینکه ثبت نمودند.^{۸۵} انصاف باید داشت که جمال مبارک چه قدر احتیاط مجری داشتند. حتّی در کتاب اقدس که ناسخ کلّ کتب است به بیان واضح صریح نه اشاره و کنایه و تلویح در مواضع متعدّده بچه قوّت و قدرت مشدّده بیان فرمودند. با وجود این خاک بر سر خلق احمق که ما محلّ ظنون و اوهام گوناگون واقع شدیم بلکه بسهام و سنان شبهات مطعون.

۴

ولی اینقدر بدان که سراج الهی روشن گردد و نجم بازغ ساطع بر انجمن. بحر الهی بجوش آید و نهنگ دریای رحمانی در خروش. عندلیب گلستان بهائی در نغمه و شور آید و بلبل گلشن ربّانی در ترانه بی فتور. آنوقت گوش شنوا که معتاد استماع نغمه بلبل است آواز سروش شنود که سبّوح قدّوس اینست عندلیب گلزار من اینست بلبل باغ من اینست شمع آفاق من و البهاء علیک.

۶۱

هو الله

۱

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضمون اطلاع حاصل گردید. بموجب دستور العملی که مرقوم میشود بیان نمائید و کلمهئی زائد بر آن صحبت مفرمائید و آن اینست که حضرت ابراهیم علیه السّلام

عهد موعود حضرت موسی را گرفت و بشارت بظهور او داد و حضرت موسی عهد حضرت موعود حضرت مسیح را گرفت و عالم را بشارت ظهور او مژده داد و حضرت مسیح عهد فارقلیط را گرفت و بشارت بظهور او داد و حضرت رسول محمد عهد حضرت باب را گرفت و باب موعود حضرت محمد بود زیرا بشارت بظهور او داد و حضرت باب عهد جمال مبارک حضرت بهاء الله را گرفت و بشارت بظهور او داد زیرا جمال مبارک موعود حضرت باب بود و جمال مبارک عهد موعودی گرفت که بعد از هزار سال یا هزاران سال ظهور خواهد یافت و آن موعود جمال مبارکست و بعد از هزار یا هزاران سال ظهور خواهد نمود. و همچنین باثر قلم اعلی عهد و میثاقی عظیم از جمیع بهائیان گرفت که بعد از صعود متابعت مرکز میثاق نمایند و سر موئی از اطاعت او انحراف نجویند.

۲ و در کتاب اقدس در دو موقع صراحتاً امر قطعی فرمودند و بتصریح مبین کتاب را تعیین کردند و در جمیع الواح الهیه علی الخصوص سورۃ غصن که معانی آن جمیع عبودیت عبدالبهاء است یعنی عبدالبهاء آنچه باید و شاید از قلم اعلی نازل و عبدالبهاء چون مبین کتابست میگوید این سورۃ غصن یعنی عبدالبهاء عبودیت عبدالبهاء است و بس.

۳ باری از خصائص این دور حضرت بهاء الله که در دورهای سابق نبوده است یکی این است که حضرت بهاء الله مجال اختلاف نگذاشت زیرا در یوم مبارکش باثر قلم اعلی عهد و میثاق گرفته و مرجع کل را بیان فرموده و مبین کتاب را تصریح کرده و ابواب تأویل را مسدود نموده.

۴ جمیع باید شکر خدا کنند که در این دور مبارک کل را راحت فرموده و مجال تردد نگذاشته لهذا باید اطاعت و انقیاد نمود و توجّه

تام داشت. اما کلام باید حصر در این باشد. ابدأً تجاوز از این ننماید
تا سبب ایّتلاف و دافع اختلاف باشد و علیک البهّاء الابهی. ع ع

۶۲

هو الابهی

۱ یا من انجذب من نفحات الله البدار البدار الى مغفرة من ربك ورحمة
العجل العجل الى معین الفضل والرّافة حیّهل حیّهل الى منبع الجود
والموهبة الا و هو القيام على اعلاء كلمة الله والنشر لنفحات الله
والسّعی فی سطوع انوار الله والایقاد لنار محبة الله والتّمسک بالعهد
وميثاق الله والثبوت بعون الله على امر الله ولمثلک ینبغی ان تكون
كالعلم على الاعلام تخفق باریاح القدس الهابة من ریاض عناية
ربك القديم وتهتزّ من نفحات منبعثة من الملكوت الابهی فسبحان
ربی الاعلی. ع ع

۲ مسطورة ناطقة بثبات واستقامت احباء رحمن بر عهد و ميثاق
قرائت و تلاوت گردید.

۳ این معلوم و واضح است که در هر کور و دوری محض حفظ کلمه
وحدانیت و صون امر الله از خلل و اتّحاد جمیع نفوس مستظلة در ظلّ
سدره رحمانیت باشاره امری گشته تا حصن حصین امر الله در تحت
ظلال کلمه واحده محفوظ و مصون ماند چون فی الحقیقه اشاره بوده
نه بصحیح عبارة مثل من كنت مولاه الى آخره^۸ ولكن در این کور

اعظم عهد و میثاق الهی گرفته شده است و با ثر قلم اعلی کتاب عهدی صدور یافته و در جمیع الواح و زبر الهی ذکر این عهد قدیم و میثاق عظیم شده تا کلمه وحدانیت در جمیع مراتب و مقامات در هیئت تفرید جلوه و ظهور نماید و انوار توحید مشرق و مغرب وجود را روشن فرماید و جمیع من علی الارض بر معین واحد جمع و بر شریعه واحد مجتمع گردند.

و چون آنجناب بر اسرار مودعه در امر الله مطلع لهذا باید دائماً ۴ و ملتفت باشند که از جهتی از جهات اریاح افتتان بوجود ضعفا نرسد و سستی تأویلات و شبهات نفوس را متزلزل ننماید و البهاء علیک. ع ع

۶۳

هو الله

و انک انت یا الهی قد خلقت الاکوان و برئت الانسان و ذرئت ۱
الموجودات و اوجدت الکائنات بقوّتک النّافذة فی الاشیاء و اشرق
شمس الوجود بنور الشّهود من الافق المحمود و دارت الادوار و تکوّرت
الاکوار و ارتفعت سماء العرفان و انبسطت ارض الایقان و هاج بحر
الاحسان و لاح کوکب الاکوان و بهر نجوم الامکان و هاجت نسمة
الرحمن و فاضت سحائب الکرم و الاحسان.

فانبعث حقائق مقدّسة مستنبئة مستفیضة مستضیئة من شمس ۲
حقیقتک الرّحمانیة و ترکوا الثوب الرّیث و لبسوا قمیص التّحدیث

بنعمتك يا ربّي الجليل لأنك اجتبيتهم لاشراق انوارك و استنباط احكامك و استكشاف اسرارك و اشتهار آثارك و اعلاء كلمتك و الاغتراف من بحرک و الاقتباس من نار احديّتك. فاصبحوا معادن علمك و مظاهر فضلك و مخازن سرّك و مهابط الهامك و مصادر جودك و اشتدّ بذلك عليهم ظلم كلّ حسود و غضب كلّ عنود و غيره كلّ كنود فقاموا على احبّتك الذين لا ذنب لهم الا الانقطاع عمّا سواك و لا تثريب عليهم الا الامثال لامرک و لا لوم عليهم الا الاستقامة على ميثاقلك و هذا ممّا يفرح به قلوب الاحرار و تحترق به افئدة الاشرار نور للمخلصين نار للمعترضين.

٣ وقد خلقت يا الهى حقائق ثابتة من الموجودات و ماهيات متنوّعة من الممكنات و ما رضى للنوع الكريم حقيقة الانسان الا ان يرتقى الى اعلى الدّرجات و يرى الآيات و يكتشف البيّنات و يرفع رايات ذكرک فى الاکوان و ينادى باسمک فى عالم الامکان و ينشر نفحات قدسک فى هذا العالم الادنى حتّى يرتسم و ينطبع فى حقيقته كالمرآيا صور الملائ الا على. ولكنّهم غفلوا عن ذلك و حرّموا انفسهم عن اعظم فضل قدرته فى ملکک و شروا يوسف ذکرک بثمان بخس دراهم معدودات و لطخوا قميصه بدم الشّبهات و انكروا ميثاقلک و اعترضوا على جمالک و هتكوا حرمتک و حقّروا كلمتك و انكروا حکمتک و افتروا على طلعتک و يحسبون أنّهم مهتدون.

٤ اللهم يا الهى اسئلك برحمانيتک الّتى كانت مبدء الموجودات و مصدر الكائنات ان تكشف هذا الغطاء و تجزل العطاء و تستأصل الجفاء و تؤيّد الكلّ على الوفاء و تزيقهم حلاوة الولاء حتّى لا يبقى فى الوجود الا اهل السّجود و تزول الظّلمات فيكلّ الجهات.

انّک انت المؤیّد المقتدر العزیز الوہاب.

۵ ای یاران الہی سراج میثاق نور آفاقت و حقیقت عہد موہبت اشراق. کوکب پیمان مہ تابانست و اثر قلم اعلیٰ بحر بی پایان. ربّ مجید در ظلّ شجرہ انیسا عہد جدیدی بست و میثاق عظیمی بنہاد. کل را بر محبت جمالش دعوت فرمود و جمیع را بآیات بینات بشارت داد. اساس خلاف را برانداخت و بنیان موہبت را برافراخت. شمع ہدی روشن فرمود و جہان را بفیض ملکوت ابہی گلزار و گلشن کرد. عہد الست ظاہر فرمود و پیمانہ بدست در بزم ظہور جلوہ فرمود. ندای عظیم بلند کرد و آوازہ عہد بگوش ہر ہوشمند رساند تا اہل غرض رخنہ در حصن حصین ننمایند و نادانان ماء معین را بطین اوہام نیامیزند. در قطب امکان ندا فرمود و صریر قلم اعلیٰ مرتفع گشت. جمیع گوشہا در شرق و غرب گلبانگ روح القدس را بشنید و بر مضمون عہد و پیمان واقف شد.

۶ با وجود این توضیح و تشریح و تصریح جمعی لسان تأویل گشودند و بہوی و ہوس خویش تفسیر نمودند. معانی محکمہ را بشبہات رکیکہ مشوب کردند و حکم صریح را بقیود قبیح معلق نمودند. این چہ جہالت است و این چہ بلاہت این چہ ضلالت است و این چہ بلادت. از نور مبین چشم پوشند و بذیل خراطین ارض درآویزند. صبح ہدی نجویند و در ظلمت جفا پیویند. آیات محکمات نخوانند و تأویل رکیک شبہات بگویند. ذرہم فی خوضہم یلعبون^{۸۷} و دعہم فی سکر تہم یعمہون^{۸۸} انہم یؤفکون و یخرصون و یخبطون و لا یبصرون الا انہم فی غمار بحار الوہم یخوضون و سیعلمون ایّ منقلب ینقلبون. شما ای احبّای الہی ملاحظہ نمائید کہ آیا در ہیچ عہد و عصری

و زمان و قرنی چنین عهدی تحقق یافته و یا میثاقی باثر قلم اعلیٰ دیده شده لا والله. آیا این نفوس در جهان پنهان چگونه جواب حضرت یزدان را دهند. محبوب ابهی اگر بفرماید ای بی‌نویان ندای میثاقرا آیا نشنیدید و صریح کتاب عهد را آیا ندیدید و نصوص پیمانرا آیا ادراک ننمودید چگونه انحراف جستید و اعتراض کردید. آیا مبین مخصوص منصوص نه و مرکز میثاق محسوس نیست. وفا ننمودید جفا چرا اقرار نکردید استکبار چرا اقبال ننمودید اضرار چرا. تیغ و شمشیر زدید و نصرت هر شیر نمودید. تیر و سهام روا داشتید و نیش و سنان بکار بردید. اذیتی نماند مگر آنکه مجری داشتید. روایتی نماند مگر آنکه افترا زدید. حکایتی نماند مگر آنکه مدار شکایت کردید. نور را ظلمت گفتید و هدایت را ضلالت شمردید. عهد قدیم را ملعب صبیان نمودید و نصوص پیمانرا از مقوله هذیان شمردید. پیرهن یوسف غیب ابهی خونین است و قمیص جمال قدم رنگین.

۸ باری ای احبای الهی در ملأ اعلیٰ فریاد و فغانست و اهل ملکوت ابهی همدم حنین و انین بی‌پایان. جمیع ملل عالم مهاجمند و جمیع قبائل و امم مجادل و مخاصم و عبدالبهاء در میدان بلا هدف هر تیر جفا. انصاف چه شد و حیا و خجالت کجا رفت. بجای آنکه زخم خنجر اغیار را مرهم گردید تیغ بخنجر زدید و بجای آنکه سهام جفای ملل را سد و سپر شوید در هر دمی نشتری روا داشتید و ضربتی شدید بر جسم نحیف وارد آوردید. فبئس ما فعلتم و یا حسرة علیکم بما ترکتم الوفاق و اخترتم الشقاق و نقضتم الميثاق و اشتد الساق بالساق و ان الی ربکم المساق.^{۸۹}

۹ باری ای ثابتان بر پیمان شکر و ثنا نمائید که در ظلّ خیمه میثاقید

و در کهف صون و حمایت نیر آفاق. عنقریب ملاحظه نمائید که ناقضین در حفرات شبهات پرده نشین گشتند و ناکثین چون خراطین در اسفل درکات زمین منزل و مأوی جستند یومئذ یفرح المخلصون.

- دیگر آنکه اعلی حضرت شهریار کامل چون عادل و باذلند و فریادرس ۱۰
 جمیع طوائف و قبائل و حضرت اتابک اعظم ترقی پرورند و صادق امین
 و خیر خواه سریر تاجدار آن کشور بر ما واجب و لازمست که در نهایت
 صدق و نیت خالص بآنچه شکرانه این منقبت است قیام نمائیم تا آن
 کشور پاک تابناک گردد و آن اقلیم مرکز الطاف ربّ کریم شود. ع ع

۶۴

هو الله

- ایّها الحیب مدّتیست میگذرد و از شما خبری جدید نمیرسد. اگرچه ۱
 از پیش نامه‌ئی رسید سؤالی فرموده بودید ولی عبدالبهاء در دریای
 رسائل از اطراف غرق است بدرجه‌ئی که اگر پنج کاتب حاضر باشد
 اداره ننماید. و چهار پنج سال است مخابره مقطوع بود و بعضی احباب را
 اندکی فتور حاصل و در نشر نفحات الله قاصر و همچنین جزئی افکار
 باطله خطوط بخاطر نموده بود لهذا حال چندی بجمیع اطراف مخابره
 باید متواصل باشد تا تلافی ما فات از قطع مخابره گردد. لهذا سؤال
 شما را چون جواب مفصل لازم تأخیر افتاد و مطمئن باش که بمحض
 فرصت فوراً تحریر میگردد زیرا این ایام در دریای اوراق غرقم و اوراق

مهمه را جواب فرض است لهذا شما باید صبر کنید تا اندکی فرصت حاصل گردد زیرا خاطر شما بسیار عزیز است میخواهم آنچه خواهش شماست مجری گردد....

۲ شما باید بسیار هوشیار باشید و نفوس را از نفثات خفیه و همسات سرّیه محافظه نمائید و ثابت بر میثاق بنص صریح الهی بنمائید که برهان قاطع است تا وحدت بهائی محافظه گردد والا هر روز مذهب جدیدی پیدا شود و بکلی تفرقه حاصل گردد و امر الله محو و نابود شود. اگر چنانچه محافظه وحدت بهائی بقوه دیگر ممکن بود همه را بآن میخواندم و لکن ملاحظه فرمائید که آیا وحدت بهائی حفظش بهیچ قوه‌ئی ممکن جز بقوه میثاق. لهذا کل را بتمسک بميثاق وصیت مینمائیم محض محافظه وحدت بهائی.

۳ اگرچه نظر بوقایع دوره‌های سابق بشود حرکات نقضیه این کور هیچ اهمیتی ندارد. بعد از مسیح آریوس باطریک اسکندری مذهب جدیدی ایجاد نمود و بسیار متکلم و متهور و ناطق و مقتدر بود که یک ملیون و نیم از نفوس را بظلم خویش آورد حتی امپراطور قسطنطین را ولی چون منحرف از میثاق مسیح بود عاقبت محو و نابود گشت و آن میثاق این بود که خطاب بپطرس میفرماید انت الصخرة و علی هذه الصخرة ابني کنیستی^{۹۰} و این روایتست که بعضی از حواریین حکایت از لسان مسیح کرده‌اند با وجود این هشتصد سال وحدت مسیحی را این میثاق تلویحی محافظه کرد.

۴ حال میثاق تصریحی موجود. روایت نیست باثر قلم اعلی است که اول خطاب بناقضین صراحة میفرماید و نام آنرا کتاب عهد گذاشتند و اینکلمه باثر قلم اعلی در جبهه لوح مرقوم. دیگر حرکات و سکنات

و ایما و اشارات و تلویح و تغییر و تفسیر عبارات از اهل شبهات چه حکمی دارد. نهایت اینست که خود را محروم نموده و مینمایند و عاقبت ببئر ظلماء خسر الدنیا و الآخرة میافتند.^{۹۱} و لا بد است که هر دریای پرموجی را کفی و هر ذهب ابریز را در آتش کفی. هل رأیت محیطاً مواجاً خالياً من الزبد او ذهباً ابریزاً بلا غش فی لهیب من النار. و صرح بهذا الكتاب قال و قوله الحق و انزلنا من السماء ماء ۵ فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً و على الذي يوقدون عليه فی النار زبد مثله (یعنی الذّهب الابریز) فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض.^{۹۲} ملاحظه کنید که چگونه تصریح فرموده‌اند. حال بحر میثاق الی الابد باقی و برقرار است و هذا ما ینفع الناس و بموجی از آن این کفها یدهب جفاء لیس له قرار. ذرهم فی خوضهم یلعبون.^{۹۳}

الحمد لله تو دوست جانی و یگانه یار وفادار منی. باید حامی ۶ میثاق باشی و حافظ نفوس از زلت و لغزش و علیک البهاء الابهی.... تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم را بدقت ملاحظه نمائید. بعضی ۷ از معانی که مقصود شماست تلویحاً در آن مندمج و در ایام مبارک بتحسین قلم اعلی فائز فلیات بمثله من هو علی علم و هو رشید. عبدالبهاء عباس

۱ ای احبای الهی کور عظیم است و اشراق شدید و عصر خداوند مجید. امکان در حرکتست و اکوان در وجد و بشارت. حقائق کائنات در شوق و شورند و ذرات موجودات در طرب و سرور. ارواح در فوز و فلاحند و احباب در علو و نجاح. انوار در سطوعست و آثار روشنی بخش اقالیم و ربوع. صیت بزرگواری جمال قدم جهانگیر گشته و تیر عظمت حضرت احدیتش مُشرق و منیر.

۲ جمیع محافل عالم بذکر اسم اعظم مزین و کلّ مجامع امم بخبر ظهور تیر اکرم مستخبر. شرق از انوارش منور است و غرب از نفحاتش معطر. بسیط غبرا از فیض سحابش گلشن است و فسیح و رفیع خضرا از انوار آفتابش روشن. حقیقت کلّ شیء در حشر و نشور است و کینونت کلّ شیء در شوق و شور. اشجار طیبّه در نشو و نما است و اثمار لطیفه پرحلاوت و صفا. علم میثاق است که منشور بر آفاق است دریای عهد و پیمان است که موجش بی پایان است و طوفانش در نهایت شدّت و طغیان و منزلزل ارکان.

۳ جمال قدم روحی لاحبائّه الفداء در این کور اعظم بر جمیع احبّا حجت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابغ و برهان را واضح و دلیل را لائح فرمودند. در کتاب اقدس که ناسخ جمیع الواح و زبر است و مهیمن بر کلّ بنصّ صریح واضح مبین صراط را معلوم و منهج نجات را منصوص نموده و بیست و پنج سنه جمیع را از این ثدی

مقدّس شیر داده پرورش فرمودند و در جمیع الواح و کتب و لوائح و صحف ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتین و متمسکین را تحسین و تمجید فرمودند و مترلزلین را توهین و تزئیف بلکه انداز بعقوبت الهیّه و تخویف بنقمت ابدیّه نمودند.

و لوح سنّه شداد که سنّه صعود است نازل گشت و در جمیع^۴ اطراف منتشر شد^{۹۴} و بیان شدّت امتحان و کثرت افتتان را واضح و مشهود فرمودند. بعد باثر قلم اعلی کتاب عهد مرقوم شد و لوح محفوظ میثاق مکتوب و کلّ را بتوجّه و انقیاد و اطاعت و اتّباع بامر واضح صریح امر فرمودند تا چون دریای امتحان و افتتان سنّه شداد بموج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران نشود. صراط مستقیم و منهج قویم و نور مبین موضّح و معین و محقّق و منصوب و معلوم باشد و مجال همسی برای نفسی نماند و وحدانیت کلمه الهیّه محفوظ ماند و اختلافی حاصل نشود.

حال نوهوسانی چند پیدا شده‌اند در سرّ سرّ زمزمه بنا گذاشته‌اند^۵ و چون مطمئن گردند از نفسی واضح نیز ذکر نمایند. یکی گوید جمال مبارک کلّ را غنی فرمود احتیاجی باقی نگذاشت مقصد سرّش این است که بمقام منصوب احتیاجی نیست. دیگری گوید که عصمت محصور در جمال مبارک بود دیگر کسی معصوم نیست مراد باطنش این است که من اراده الله جائر الخطاء است. دیگری هر نفسی که در ایّام مبارک مقبول بود یا موقن بود یا لوحی بجهت او نازل نمی‌شود که مردود گردد مقصد حقیقش این است که اگر مخالفت رضا کند و بخصومت اجتناسار ضرّی ندارد. و از این قبیل اقوال در سرّ و اجهار ترویج نمایند و مقصد از این اقوال کلّ نقض عهد و میثاق است و این

آن نعاقی است که در جمیع الواح محبوب آفاق خبر داده است.
 ۶ ای احبای الهی بیدار باشید بیدار هوشیار گردید هوشیار چه که
 امتحان و افتتان بسیار شدید است و متزلزلین در نهایت تدبیر و تدمیر.
 بظاهر گویند که ما اول متمسک بميثاق هستیم و در باطن تیشه بریشه
 شجره عهد و ميثاق زنند. ع ع

۶۶

هو الابهی

- ۱ ای ورقاء حذیقه وفا و ای حمامه ایکه ثناء بر جمال ابهی علیک بهاء الله
 و فضله و جوده و ثنائیه.
- ۲ آنچه از کلک احزان بر صفحه اشجان مرقوم نموده بودید قرائت
 و بکمال دقت تلاوت شد. از مضامین پرانین و حنینش نفعه اندوه
 و حزن عظیم استشمام گردید. از جهتی محزون شدیم و از جهت
 دیگری استغراب و استعجاب نمودیم. اما حزن از شدت ناله شما و اما
 استغراب از اینکه تا بحال چند مکتوبست که این عبد بان حبیب مرقوم
 نموده و در جمیع نهایت محبت و منتهای مراتب الفت را بیان نموده
 و چنان مرقوم شده که گمان چنین بود در حین تلاوت از شدت وجد
 و شوق قمیص عالم جسمانی را خرق نمایند.
- ۳ چگونه شد که بکلمهئی چنین افسرده و محزون و آزرده و دلخون
 گردید و حال آنکه الیوم نه توصیف مدار ستایشست و نه تزییف دلیل

سقوط و هبوط. تصدیق و تکذیب ورد و قبول کل راجع الی من اقامه الله علی خدمه امره و اعلاء کلمته بین العالمین. اعلم ان الامر بکله رجع الی هذا المقام و لیس لاحد ان یردّ او یقبل الا بعد ان یسمع ما ظهر من هذا العبد الفقیر.

۴ حال شما جمیع این شئون را فراموش فرما و بکمال استقامت و ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الهی و تشبّث و توسّل بایمان و پیمان ربّانی در اعلاء کلمه الله بکوش. نه گوش بتعریف و توصیف ده و نه محزون و دلخون از ذمّ و تزییف شو. منقطعاً الی الله و مقدّساً عمّا سواه و متحرّکاً بعهد و وصایاه در بین وری مبعوث گرد و بجهت نفوس غافله سبب انتباه شو چه که الیوم اکثر ناس از قوّت عهد و میثاق الهی غافل و ذاهلند.

۵ با وجود آنکه در هیچ عهد و عصری اخذ عهدی واقع نگشت
اولی الفرقان میگفتند که حضرت رسول روح العالمین له الفداء در غدیر خم فرمودند من کنت مولا فلهذا علیّ مولا^{۹۵} و نصارا میگفتند که حضرت روح الوجود له الفداء فرموده اند مخاطباً لشمعون که معروف بپطرس است انت الصّخرة و علی هذه الصّخرة ابنی کنیستی.^{۹۶}
حال در این کور اعظم بنصّ صریح و بیان واضح و لائح من دون تفسیر و تأویل در کتاب اقدس که ناسخ جمیع کتب و احکامش ناسخ احکام جمیع الواح که مطابق نباشد ببیان شافی کافی بیان شده و در کتاب عهد و میثاق الهی باثر قلم اعلیّ اخذ عهد از من فی الوجود گرفته شده و کتاب عهد نامیده شده و در جمیع الواح و مناجات تشبّث بعهد و میثاق الهی را اعظم وسیله موهبت شمرده تا کل بعظمت عهد و پیمان الهی پی برند.

- ۶ حال بعضی ملتفت قوت این عهد و پیمانند و بر صراط مستقیم ثابت و راسخ و بعضی چنان که باید و شاید ملتفت نیستند. احبّای خلّص جمال مبارک باید ناس را بیدار نمایند. چون این حصن حصین متین محفوظ و مصون ماند شما اندوه ننمائید. جمیع امور فروع است بکمال سهولت بدو کلمه درست میشود. مطمئن باش و امیدوار باش و ثابت و راسخ باش و البهّا علیک و علی احبّاء الله. ع ع
- ۷ اما در خصوص استئذان ذکر امور هر چه میخواهد دل تنگت بگو^{۹۷} این سمع مستعدّ استماع.

۶۷

هو الله

- ۱ ای جوایای حقیقت نامه رسید و مقصد معلوم گردید. سؤال نموده بودید که اگر این جلوۀ ربّانی همان ملکوت آسمانیست که حضرت مسیح میفرمود که نزدیکست بچه برهان ثابت شود و بچه دلیل مبرهن گردد و بچه بشارت داده شود. فرصت جواب مفصّل نیست مختصر ذکر می شود.
- ۲ بدان بدلائلی این ملکوت جدید ثابت شود که ملکوت مسیح بآن ثابت شد. دلیل ملکوت لاحق مانند دلیل ملکوت سابق است بلکه برهان اعظم است.
- ۳ و برهان بر دو قسم است برهان عوام و برهان خواص. و خواص

برهان عوام قانع نگردند و عوام نیز برهان خواص یقین حاصل ننماید. عوام خوارق عادات جویند اما خواص این را برهان نشمرند و قناعت نکنند و سیراب نگردند بلکه دلائل قطعی عقلی جویند. لهذا برای شما که نظری دقیق و عقلی سلیم دارید اقامه براهین قاطعه عقلیه نمائیم که هیچ فردی را مجال انکار نه.

گوئیم که مقصد از ظهور ملکوت تربیت نفوس و ترقی عالم انسانی^۴ و ظهور محبت الله و الفت و یگانگی جمع بشر و ظهور کمالات الهی و تحقق علویت عالم انسانیت. مقصد از ظهور ملکوت و نتیجه این. پس نظر در قوت تربیت حضرت بهاء الله کن که شرق تاریک را روشن نموده و وحوش ضاریه را فرشته آسمانی فرموده نادانان را دانا کرده و درندگان را آهوان بر وحدت فرموده. نفوسیکه بعقیده و عادت دشمن عالمیان بودند حال بنهایت یگانگی دوست و مهربانند. از شدت جهل کتاب مقدس را میسوختند حال بیان حقائق و اسرار تورا و انجیل مینمایند. و در مدتی قلیله چنان تربیت فرمود که در زیر کُند و زنجیر و تحت تهدید تیغ و شمشیر فریاد یا بهاء الابهی میزدند و قاتلان را نبات پرحلاوت بدهان میدادند که با دهن شیرین ضربت زن و البته حکایت پطرس حواری و بانگ خروس را در خاطر داری.^{۹۸}

و برهان دیگر آنکه نزد جمیع اعظام و علمای ایران در طهران^۵ مسلم است که حضرت بهاء الله در مکتبی نبودند و در مدرسه‌ئی تعلیم نگرفتند از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند. با وجود این علما و فضلائی ملل شرق بر علم و فضل و دانائی و کمالات خارق العاده او شهادت دادند و حضرت بهاء الله را با وجود انکار و اشد عداوت اعتراف کنند که فرید عصر و وحید دهر بود ولی معترف بمقامات

عالیه نیستند مگر مخلصین و مختارین.

۶ و برهان دیگر نفس تعالیم بهاء الله که بکلی بینونت و اختلاف را از عالم انسانی براندازد و وحدت و ائتلاف ابدی تأسیس نماید. مراجعت بالواح تجلیات و اشراقات و کلمات و بشارات و طرازات نمائید واضح و مشهود گردد که ملکوت جدید را چه تعالیمی که جسم علیل عالم را علاج سریع و شفاء ابدیست و قابل الاجراست و چنین تعالیمی تا بحال سبقت نیافته.

۷ و برهان دیگر اینکه حضرت بهاء الله چنین امر عظیمی که صیتش آفاق را گرفته و در شرق نهایت تمکن یافته و بارقه صبح میرش مانند شعاع آفتاب در انتشار است با وجود آنکه دول و ملل شرق مانع و معارض و بکمال قوت متعرض بودند در این سجن شدید ظاهر و بلند و منتشر نمود. ملاحظه نما که ظهور چنین قدرت و قوتی تا بحال سبقت یافته؟ چه برهانی اعظم از این که در سجن آن خطابات شدید را بجمیع ملوک فرمود و اخبارات صریح از استقبال داد و امپراطور اعظم^{۹۹} را در وقتی که نهایت اقتدار داشت تهدید بانقلاب سریع و سقوط تاج و انعدام و اضمحلال فرمود و بعینه واقع گردید و همچنین بسائر ملوک ارض این الواح و خطاب در سجن صادر و واقع. ملاحظه فرما که باین قدرت و عظمت در حبس قاتلان و سارقان جلوه نمود. چه برهان اعظم از اینست. باری براهین بسیار فرصت تحریر ندارم.

۸ و اما برهان در نزد عوام نادان خوارق عادتست. مختصر اینست که از این قبیل خارق عادات از حضرت بهاء الله در السن و افواه بسیار و اگر بخواهند رسائل متعدده تألیف نمایند ولی چون خصم منکر را این برهان ساطع قاطع نیست لهذا ما خوارق عادات از حضرت بهاء الله

روایت ننمائیم زیرا خصم نیز از این قبیل روایات از آلهٔ موهومۀ خود بیان کند و مستند بکتب و رسائل خویش گردد. لهذا ما برهان عقلی بیان کنیم تا از برای نفسی مجال انکار نماند و علیک البهّاء الابهی.

ع ع

۶۸

۱ ای ثابت بر پیمان آنچه از کلک مشکین تحریر یافت سبب تسریر قلوب گشت. مژدهٔ نشاط و انبساط یاران بود و بشارت روح و ریحان دوستان که الحمد لله هریک در بوستان الهی درخت باروری گشتند و در جویبار محبت و عرفان سروری روان.

۲ هیچکس را گمان چنین نبود که با وجود شدت امتحان آن نفوس شاد و خندان مانند. این نیست مگر از فیض عظیم این ایام که یاران الهی در ورطهٔ جانفشانی ثابت و مقیمند و بر عهد و میثاق راسخ و مستقیم.

۳ الهی الهی ایّد عبادک هؤلاء الذّین وجدوا علی النّار هدی ۱۰۰ و اقتبسوا من النّار الموقدة فی سدرة السّیناء. ربّ اجعلهم آية توحیدک بین الوری و معالم تفریدک فی ذرّ العلیاء و اسقهم من ماء معین و عین التّسним فی جنّت التّعیم حتّی ینتشوا من صهباء محبّتک فی ریاض قدسک الفیحاء و حدائقک الغلّبا. ربّ ایّدهم بقبیل من اهل افق العلّی و قبیل من الملاء الاعلی. انّک انت الکریم الرّحیم ذو الفضل و العطاء علی عبادک الضّعفاء و انّک انت الرّحمن الرّحیم

۴ اذن حضور خواسته بودی. این ایام ارض مقصود بجهت مفتریات نفوس مؤتفکه مضطرب است زیرا بیگانگان از اغیار کتبی تألیف کردند و مفتریاتی بیحد و پایان زده‌اند و در این صفحات منتشر کرده‌اند و عبدالبهاء از مهاجمات بیگانه و آشنا در موقع پرخطری است. اغیار که خارجند چنین و ناقضان که داخلند چنان دیگر معلوم است که چه موجی در میان. ولی الحمد لله بعنایت جمال مبارک در مقرّ خویش مستقر و سینه را هدف تیر جفای هر ستمگر نموده و منتظر نزول بلا از جمیع جهات تا بکلی فارغ گردد و بجوار رحمت کبری شتابد.

۵ از آیه مبارکه قرآن آتیناک سبعاً من المثنائی سؤال نموده بودی. ۱۱. سبعاً من المثنائی را علمای رسوم حوامیم سبع و یا سورة فاتحه تفسیر کرده‌اند و مثنائی بجهت آنکه گویند سورة فاتحه دو مرتبه نازل شد یکدفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است لهذا مثنائی است. و همچنین گفته‌اند که چون سورة فاتحه در صلوات قرائتش تکرّر مییابد لهذا بالسبع المثنائی تعبیر شده یعنی دوباره.

۶ ولكن حقیقت معنی مقصد سرّ احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت بظهور بعد است که ذو الحروف السبع تکرّر پیدا کرده است حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرّر ثانی حسین و علی. اینست معنی سبع مثنائی یعنی هفتی که دوباره تکرّر یافته. یا آنکه مظهر کلی در کور فرقان جمال محمدی بود با سیزده بزرگوار چهارده میشود ۱۲. چهارده مکرّر هفت است. فرصت نیست این معنی مختصر مفید است.

هو الله

اللَّهُمَّ يا مُؤَيَّد من يَشَاء بما يَشَاء على ما يَشَاء اِنَّ معدن الرِّضا و منبع ^١ الوفاء و ينبوع الصِّفاء من ابتلى باشدَّ الجفاء من اهل البغضاء و ذوى الشَّحناء حضرة رضا^{١٣} ربَّ اَنَّهُ قد ابتلى بمشقة كبرى و اشدَّ الاضطهاد من اهل العناد و قد وقع مراراً عديدة مريرة تحت مخالب ذآب كاسرة و براثن سباع ضارية حتَّى وقع فى يد كلب عقور و آلمه بعذاب موفور و اثقل عليه الكبول و هو بين الجمهور ينادى و يدعو باسمك جهاراً و لم يفتر فى تبليغ امرك خشية و ارباباً لا يخوفه بأس الظَّالمين و لا يهاب عقاب كلِّ هتاك فتاك زنيم و ملهم ينطق بافصح البيان و ابدع البرهان بسلطان مبين.

^٢ فاحتارت قلوب الحاضرين من هذا الرَّجل المتين و قالوا اِنَّ هذا لصادق امين ينطق بالامر الواقع و يقرُّ بالصدق الخالص و لا يكتم السرَّ الخفى فتقريره حقَّ مبين من دون تقيّة و تأويل و تلويح سقيم بل قول صريح فى هذا الامر العظيم.

^٣ فاطمئت قلوب الظَّالمين اِنَّ لا فساد و لا حرج و لا ثوار و لا سرَّ خفى مكتوم من السَّائرين مع ذلك اثبتوه فى السَّجون و لما خرج ذهب الى مدينة قم يحكم فيها علماء القوم عصبية سوء اخسرين فاعاده الى السَّجن المتين فمكث فى اعماقه امدأ مديداً الى ان انقذه الله بعدل من الرَّجل الرَّشيد.

^٤ فلم يفتر فى ترتيل ذكرك الحكيم بل سرع الى محفل علماء السَّوء

و نطق ببرهان مبین فارتفع الضوضاء من العلماء و هجموا اليه بظلم عظیم فارجعوه الى السجن تحت السلاسل و الاغلال بجور جدید و لم يتحمل جسمه التحيف الداء الويل الى ان فدى روحه فى هذا السبيل منقطعاً اليك و افداً عليك ضيفاً فى عتبة قدسك.

۵ ربّ اكرم مثوى هذا الوافد و الضيف الوارد و اجعل له مقاماً عليّاً فى جوار رحمتك الكبرى و الرفيق الاعلى فضاء لا يتناهى ملكوت عفوك الشاسعة الارحاء الواسعة الانحاء لا يدركها الا من علمه شديد القوى.

۶ انك معطى من تشاء و غافر لمن تشاء و عفوّ لمن تشاء لا اله الا انت اللطيف الرؤف العفو الرحيم.

۷ اى جناب مجذوب عبدالبهاء نهايت تعلق بآن سرور ابرار دارد و هر وقت فرصتى يابد بياد آن بزرگوار دوباره افتد و لسانرا در مناجات و ذکر او بيارايد. و همچنين بدرگاه احديت عجز و زارى شد و طلب عون و عنايت بجهت احبّا گرديد.

۸ و اما جمال مبارک بر سرير ربوبيّت مستوى و جميع ما در سلک عبوديت مبتدى و در بندگى آستان مقدّس در يك سلسله ئيم. امرى اعظم از اين از براى ياران تصوّر نتوان کرد که شريك و سهيم عبدالبهاء در عبوديت آستان مقدّسند. هر زمان که سورة يوسف ميخوانى چون در احسن القصص يعنى تفسير سورة يوسف حضرت اعلى روحى له الفداء يوسف را بيوسف حقيقى جمال مبین تفسير فرموده اند و بسيدنا الاكبر تعبير نموده اند هر دم بخوانى گريان گردى و بر مظلوميّت جمال مبارک سوزان و بريان شوى. تفسير سورة يوسف حال در اينجا حاضر نه تا ارسال گردد.

عبدالبهاء عباس

هو الابهی

ای بنده جمال قدم حضرت یوسف علیه السلام در مصر جمال رخی^۱ افروخت و جانهای صد هزار خریدار بسوخت لکن حال یوسف کنعان الهی و عزیز مصر رحمانی با رخی چون آفتاب و جمالی خارج و زاید از وصف و نعت اولو الالباب در قطب عالم کشف نقاب و خرق حجاب فرمود جمیع خریداران بآب و گل مشغول شدند و بشئون و هوای جان و دل پرداختند و از مشاهده و لقا محروم شدند. تو حمد کن خدا را که از خریداران آن جمال حقیقی بودی و از شیدائیان روی محبوب معنوی و البهآء علیک و علی الذین انجذبوا بجمال الله. عبدالبها عباس

هو الله

ای صحّاف چون بصحّف الهیّه و صحائف ربّانیّه رجوع نمائی و در^۱ معانی مندمجه مندرجه در آن تأمل فرمائی جمیع بشارات و آیات بر ظهور نور حقیقت و مرکز رحمانیت است. حدیث کلّ ما فی التّوراة و الانجیل و الزّبور فی القرآن و کَلَمًا فی القرآن فی الفاتحة و کَلَمًا فی

الفاتحة في البسملة وكلما في البسملة في الباء را فراموش منما ولكن
چه فائده كه ناس را چشمی نابینا و گوشى ناشنوا. چه خوش گفته
نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بربطسرا و پیش کور آئینه دار

سبحان الله چه امر عجیبی است و چه کیفیت غریب. اهل کتاب
متواری در حجاب و نفوس امی واقف بر اسرار خطاب و هذا من فضل
ربی العزیز الوهاب و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع

هو الله

۱ و انت الذی یا الهی تقدّست اسمائک الحسنی و تنزّهت امثالک
العلیا عن ادراک عقول زهت و ادركت حقائق الاشياء لانّ عناكب
الاهوام انّی لها یا الهی ان تنسج بلعاب ادراكها على اعلى قباب
کلّت عن الوصول اليها اطيّار الافکار مع ذلك هل يقتدر اولوا النّهی
و الافهام ان يعرفوا اسرار حقیقتک المکنونة عن حیّز الاکوان. ربّ انّ
حقیقة الامکان تعجز عن ادراک اسرار حیّز الکیان فکیف یا الهی لها
ان تدرك السّرّ المصون و الرّمز المکنون الذی ما اطّلع به الحقائق
التّوراتیة فی حیّز الوجود فی عالم الکمون.

۲ الهی الهی کلّت اجنحة الافکار عن الصّعود الی ملکوت الاسرار
و ذهلت عقول الابرار عن الوصول الی الجواهر المکنونة خلف الاستار.

رَبِّ اَنَّ حَقِيقَةَ الْاِدْرَاكِ فِي حَيْزِ الْاِمْكَانِ مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ قَاصِرَةٌ ٣
عَاجِزَةٌ بِالْبَرْهَانِ عَنِ الْاِحَاطَةِ بِسَرِّ مِنْ اسْرَارِ الرَّحْمَنِ لِأَنَّ كُلَّ اِدْرَاكِ
مَحِيطٌ بِالْحَقِيقَةِ الْمُدْرَكَةِ فِي حَيْزِ الْوُجُودِ فَكَيْفَ الْحُدُوثِ يَحِيطُ بِالسَّرِّ
الْقَدِيمِ إِلَّا اِنْ يَكُونُ الْقَدِيمُ مُحَاطًا وَ الْحُدُوثُ مُحِيطًا وَ هَلْ يُمْكِنُ
ذَلِكَ لِأَنَّ الْمَحِيطَ اعْظَمَ مِنَ الْمَحَاطِ وَ الْعَالَمَ مُحِيطٌ بِالْمَعْلُومِ مَعَ
ذَلِكَ كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَيْكَ وَ السَّبِيلُ إِلَى مَلَكُوتِ قُدْسِكَ فَلَيْسَ لَنَا
إِلَّا الْعَجْزُ وَالْفَقْرُ عِنْدَ ظَهْوَرِ اسْرَارِ الْاِبْدَاعِ فَكَيْفَ الْحَقِيقَةُ الْمُنِيعَةُ الْغَائِبَةُ
عَنِ حَيْزِ الْاَوْهَامِ وَالْاَفْكَارِ.

وَلَكِنْ أَنْتَ بِفَضْلِكَ الْعَظِيمِ وَ جُودِكَ الْمُبِينِ وَ رَحْمَتِكَ الَّتِي ٤
سَبَقَتْ الْعَالَمِينَ قَدْ اِبْدَعْتَ حَقِيقَةَ نُورَانِيَّةٍ وَ كَيْنُونَةَ صَمْدَانِيَّةٍ وَ هَوِيَّةٍ
رَحْمَانِيَّةٍ وَ جَعَلْتَهَا مَرَاتًا صَافِيَةً لَامِعَةً حَاكِيةً مُسْتَفِيضَةً عَنِ غَيْبِ الْاِمْكَانِ
وَ مُشْرِقَةً لَائِحَةً فَائِضَةً عَلَى الْاَكْوَانِ حَتَّى تَنْقُذَ عِبَادَكَ الْمَخْلُصِينَ مِنْ
عِبَادَةِ اَوْهَامِ انْطَبَعَتْ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ. وَ مَا دُونَ الْاَصْفِيَاءِ يَا اَلْهَى
عِنْدَ مَا يَنَاجُونَ اَوْ يَسْجُدُونَ اَوْ يَرْكَعُونَ تَتَصَوَّرُ فِي اَوْهَامِهِمْ حَقِيقَةُ مُوْهُومَةٍ
مَحَاطَةٌ مُدْرَكَةٌ لِلْعُقُولِ وَ الْاَفْكَارِ وَ يَعْبُدُونَهَا وَ هُمْ خَائِضُونَ فِي بَحُورِ
الظُّنُونِ وَ الْاَوْهَامِ لِأَنَّ غَيْبَكَ الْمُنِيعَ لَا يَدْرِكُ وَ ذَاتَكَ الْبَحْتَ لَا
يُوصَفُ. السَّبِيلُ مُسَدُودٌ وَ الطَّلَبُ مُرْدُودٌ. ١٠٤

وَ مَهْمَا تَعَارَجَ اَهْلُ الْعُرُوجِ اِنَّمَا يَرْجِعُونَ إِلَى آيَةٍ اَوْدَعْتَهَا فِي حَقِيقَةِ ٥
الْاَشْيَاءِ سَرِّ الْوُجُودِ وَ هَذَا مُنْتَهَى الْارْتِقَاءِ لِاَهْلِ الشَّهُودِ وَ تِلْكَ الْآيَةُ
عَالِيَةٌ مِنْ اَنْ تَعْرِفَ بِجَمِيعِ شَتُونِهَا فِي حَيْزِ الصُّعُودِ.

فَلَكَ الْحَمْدُ بِمَا هَدَيْتَنَا إِلَى مَرْكَزِ الْجَلَالِ مَعْرُضِ الْجَمَالِ مُطْلَعِ ٦
الْاَنْوَارِ مُشْرِقِ الْاَثَارِ مَهْبِطِ وَحْيِكَ بَيْنَ الْاِبْرَارِ وَ انْقَذَيْتَنَا مِنَ الظُّنُونِ
وَ الْاَوْهَامِ وَ نَجَّيْتَنَا عَنْ عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ الَّتِي تَصَوَّرُهَا الْعُقُولُ وَ الْاَفْهَامُ

ولك الشكر على ما فتحت ابواب العرفان على اهل الايقان وانزلت من سماء الطافك ماءً طهوراً وسالت اودية القلوب بذلك الفيض المدرار والسيل المنحدر من مركز الاسرار.

٧ ربّ ربّ قد اظهرت السبيل واقمت الدليل وهديت الكل الى ملكوتك الجليل. قد شاعت الآثار وذاعت الاسرار وتزلزلت ارض الحقائق وارتعدت الفرائص واكفهرت النجوم وانتشرت الكواكب واطلمت الشمس وتساقطت الثوابت وظهر البرهان وشرق شمس العرفان وبانت كل سرّ غامض في حيز الاكوان وتجلّى جمالك بقوة القاهرة على الآفاق وقدرة محيطة على الملوك والمملوك في يوم الاشرار. ما من أذن صاغية الا سمعت النداء وما من نفس قدسية الا اهتزت من النفحات. قد سبقت نفوذ كلمتك بين الابرار والاخيار وشهدت اللسان بعظمة ظهورك في عصر الانوار.

٨ مع ذلك يا الهى احتجبت عن هذا النور المبين غصبة الانكار واعرضت عن جمالك المنير ثلة الاغيار انهم ما آمنوا بجمالك الاعلى ومظهر نفسك الجامعة لفيوضات لا تتناهى. كم من آيات نزلت وكلمات تمت وآثار دونت فما اقنعت تلك القدرة العظيمة الغفلاء وما اغنت تلك القوة القديمة البلهاء ولا نفعت تلك الآيات البيّنات ولا افادت تلك الصحف والزبر الجامعة الكلمات.

٩ ثم بعد ذلك اظهرت قوتك القاهرة على الكائنات فقاوم مطلع الانوار كل الملل والامم في هذا السجن العظيم واعلى كلمته تحت السلاسل والاعلال في هذا الحصن المنيع وانتشرت آثاره في الآفاق وشاع وذاع صيت امرك في الاقاليم الشاسعة الاقطار وهذا برهان ساطع ودليل قاطع لاولى البصائر والابصار.

- الهی الہی اسئلک بالطافک الّتی اخترت بها المخلصین بین
 العالمین و بها فضلتهم علی من فی السّموات و الارضین بان تکشف
 الغطاء عن الابصار و تجزل العطاء علی الابرار و تهدی الغافلین الی
 الماء المعین و تسلك بهم فی هذا الصّراط المستقیم. انّک انت
 الکریم انّک انت العظیم انّک انت الرّحمن الرّحیم.
- ۱۰ ای ثابت بر پیمان در جمیع صحف و الواح الہی کہ از حضرت
 نقطه اولی روحی له الفداء نازل حجّت کلیّه آیات الہیہ است و در
 جمیع الواح بیان بظہور من یتظہرہ اللہ بشارت فرمودہ و ظہور آن نیر اعظم
 را بھیج شرطی مشروط نفرمودہ بلکه جمیع امور را منتهی بتحریر
 و تشویق ایمان بجمال رحمان فرمودہ. بیانرا مطالعہ نمائید در ہر فصلی
 از فصول منتهی بآن گردد کہ مبدا در یوم ظہور نفوس محجوب مانند
 و معاذ اللہ بنفس بیان احتجاج و اعتراض بر جمال رحمان کنند. از
 جملہ میفرماید ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی
 البیان لانه خلق عنده. و واحد بیانی نفس مقدّس است و حروفات
 حیّ ثمانی عشر. ۱۵ یا بآنچه کہ در بیان نازل. ملاحظہ فرمائید کہ
 بصریح عبارت میفرماید و بچہ تأکید بیان میفرماید کہ مبدا بواحد بیان
 محتجب از آن شوید و یا بآنچه در بیان نازل محتجب گردید.
- ۱۱ این معلوم است کہ حضرت نقطه اولی نفس مقدّسہ روحی لترتبه
 الفداء واقف بر یوم ظہور و جمال موعود و سرّ مکنون و رمز مصون
 بودند. این تصریح بجهت تأکید است تا مبدا نفسی اعتراض نماید کہ
 فلان شخص چون موقن باین ظہور اعظم نشد محلّ شبهہ و ریب است.
 حال اہل بیانرا ملاحظہ کن کہ بچہ اوہامی تشبّث نمودہ اند. ۱۶
- ۱۲ فریاد برآرند اینّ مکتب من یتظہرہ اللہ ۱۷ و اینّ ملوک البیان و اینّ

المعابد وَاَيْنَ شَهْدَاءِ الْبَيَانِ وَحَالِ اَنكَه اِغْرَكَارِ بَرَايِنِ مَنَوَالِ بَاشِدِ اَهْلِ
فَرْقَانِ نَعْرِه زَنْدِ وَفَرِيَادِ بَرَّآرَنْدِ وَبِگُوِيَنْدِ اَيْنَ الطَّامَّةِ الْكُبْرَى وَاَيْنَ الْقِيَامَةِ
الْعَظْمَى وَاَيْنَ تَكْوَرِ الشَّمْسِ وَاَيْنَ اَنْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَاَيْنَ اَنْتِشَارِ النُّجُومِ
وَاَيْنَ تَزَلُّزِ الْاَرْضِ وَاَيْنَ اَنْفِطَارِ السَّمَاءِ وَاَيْنَ سَيْرِ الْجِبَالِ وَاَيْنَ حَشْرِ
الْوَحُوشِ وَاَيْنَ تَسَجُّرِ الْبَحُورِ وَاَيْنَ الْحَشْرِ وَاَيْنَ الشَّرِّ وَاَيْنَ الصَّرَاطِ
وَاَيْنَ الْمِيزَانِ وَاَيْنَ مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ وَاَيْنَ يَوْمِ كَانِ عِنْدَ رَبِّكَ خَمْسُونَ
الْفَ عَامَ اَيْنَ النَّعِيمِ وَاَيْنَ الْجَحِيمِ وَاَيْنَ النَّارِ الْمَوْقَدَةِ وَاَيْنَ الْجَنَّةِ
الْمَزْلَفَةِ وَاَيْنَ الْكُوْثُرِ وَالسَّلْسِيلِ وَاَيْنَ عَيْنِ التَّسْنِيمِ وَالْمَاءِ الْمَعِينِ وَاَيْنَ
مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ وَاَيْنَ زَبَانِيَةِ النَّارِ وَاَيْنَ وَاَيْنَ وَاَيْنَ.

حضرت اعلى روحى له الفداء ميفرمايد جميع اين وقايع دريوم ظهور
در طرفه العين منقضى شد خمسين الف عام در ساعتى منتهى گشت.^{۱۰۸}
پس چون جميع اين وقايع عظيمه در لحظه ئى از لحظات وقوع يافت
آيا مكتب من يظهره الله در خمسين عام منتهى نميشود. ملاحظه كنيد
كه چه قدر اسير اوهامند.

اينكه ميفرمايد او بما نزل فى البيان مقصود همين است كه اهل
بيان نگویند اَيْنَ ملوك البيان وَاَيْنَ مكتب من يظهره الله. سبحان الله
اين قوم آن ظهور اعظم را مشروط باين قضيه مينمايند كه مانند طفلان
در دبستان صبيان داخل شود و اين برهان ثبوت حقيّت اوست فما
لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً.^{۱۰۹}

سبحان الله بعد از شهادت حضرت اعلى روحى لتراب اقدامه
الفداء شخص معهود^{۱۱} چه قيامى نمود و چه اقدامى كرد و چه لسان
فصيحي گشود و چه بيان بليغى ظاهر كرد. جميع ياران الهى شاهد
و گواهند كه بعد از شهادت حضرت اعلى روحى له الفداء غيبت نمود

مختفی شد بصفحات نور فرار کرد و از آنجا با لباس درویشی در نهایت ابتدال بصفحات مازندران و گیلان حرکت نمود تا بکرمانشاه رسید.

در وقتی که جمال مبارک را از ایران اخراج نمودند با وجود سطوت^{۱۷} پادشاهی و عداوت و بغضای جمیع اهالی در نهایت وقار بکرمانشاه وارد شدند. شخص معهود ابداً جسارت ملاقات ننمود و چون جمال مبارک وارد عراق شدند آن شخص خفياً با لباس تبدیل وارد بغداد گردید و در محله عرب منزل و مأوی نمود و ابداً جسارت ملاقات بنفسی نکرد. کاری که از ایشان حاصل شد خدمتی که ظاهر گشت این بود که از اطراف بنات معدوده طلب نمود و بانان اقتران کرد....

جمال مبارک از بدایت امر الی یوم صعود واضحاً مکشوفاً من دون^{۱۸} ستر و حجاب در مقابل جمیع امم و ملل و ملوک مقاومت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و الواح ملوک نازل شد و سر سجود ظاهر گشت و واضحاً مشهوداً من دون تأویل خطاب شدید صریح با اکثر ملوک فرمودند و آنچه از قلم اعلی نازل پی در پی ظاهر گشت و اخبارات واقع شد و بشارات لامع گشت و انذارات واضح گردید.

هل یستوی الظّلمات و النّور^{۱۱} لا وربّک الغفور و لکنّ النّاس فی^{۱۹} خوضهم یلعبون^{۱۲} و لا یبصرون و لا یسمعون و لا یفهمون^{۱۳} یدعون من دون الله ما لا یضرّهم و ما لا ینفعهم ذلک هو الضّلال البعید. یدعو لمن ضرّه اقرب من نفعه لبّس المولی و لبّس العشیر^{۱۴} و علیک البهّاء الابهی. ع ع

۱ ای بنده حق در دورهای سابق آثار قدرت الهیه و حقیقت امر هرچند واضح و باهر بود ولی بظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلانرا مدار ترددی حاصل زیرا شمس حقیقت از خلف سحاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را بحسب نصوص قاطعه صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را بظاهر ظاهر تفسیر مینمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم میماندند.

۲ مثلاً ظهور حضرت قائم را شروطی مانند ظهور دجال^{۱۵} و سفیانی^{۱۶} و لوی قاهر و سیف شاهر و سلطنت ظاهر و پیش آهنگی تیوس سبعة^{۱۷} و پرواز نقبا و نجبا از اطراف عالم بکعبه و ظهور آثار عجیبه و فتوح شرق و غرب و خضوع عجم و عرب و سفک دماء علما و گردش هفت آسیاب بخون آن سفها.

۳ و در انجیل شرایط ظهور نیز منصوص و آن کسوف و خسوف و سقوط نجوم و تزلزل ارض و ارتجاج جبال و فریاد و فغان قبائل و امم و نزول موعود بر سحاب مرکوم و هبوط جنود ملائکه و نفخ صور و صوت صافور و امثال ذلک لهذا محتجبانرا بحسب ظاهر اسباب عذری در دست.

۴ و همچنین ظهور قیامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکوّر شمس و انشقاق قمر و انتشار نجوم و نسف جبال و حشر و حوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام

و تسعیر نیران و تزیین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمان و حوریات لم یطمئنهنّ انس قبلهم ولا جان بود. ۱۱۸

یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثار بود و جمیع این وقایع ۵ عظمی و قیامت کبری را حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید در طرفه العین واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بوئی نبرد و ابداً ملتفت نشد. اما این ظهور اعظم را الحمد لله شروطی نه و عهدی نیست حجابی در میان نه و وسیله حرمانی در دست نیست.

اولاً آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء خطاباً باعظم ارکان ۶ بیان میفرماید ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان. ۱۱۹ یعنی در ظهور من یظهره الله زنهار زنهار بواحد بیانی محتجب نشولانّه خلق عنده زیرا واحد بیان خلق من یظهره الله است. و واحد بیان هیجده حروف حیثند و نوزدهم خود حضرت اعلی روحی له الفداست. و لا بما نزل فی البیان. و همچنین میفرماید زنهار زنهار مبادا بآنچه در بیان نازل بآن از او محتجب گردید. یعنی مبادا بگوئی که در بیان چنین مذکور است این دلالت بر این میکند که من یظهره الله باید دو هزار سال بعد ظاهر شود. دیگر عدم شروط و عهد از این صریحتر چه. پس معلوم شد که در این دور اعظم ابداً اسباب احتجابی نه.

حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید که وقوعات قیامت کبری ۷ که در یوم خمسين الف سنه باید وقوع یابد در طرفه العین واقع شد. با وجود این بیانیها میگویند چرا مکتب من یظهره الله امتداد نیافت و با صبیان محشور نگردید و الف باء تاء نخواند و طفل ابجدخوان نگشت. ملاحظه نمائید که چه قدر غافل و ابله و بلید و محتجبند.

و از این گذشته ملاحظه نمائید که در این دور الهی چگونه قدرت ۸

نامتناهی ظاهر و آشکار شد. در سلف محتجبین بمظاهر الهیّه استناد
 جهل و عجز میدادند. یکی ان تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا میگفت^{۱۲۰}
 و دیگری افتری علی الله ام به جَنَّة بر زبان میراند^{۱۲۱} و دیگری و اذا
 رَأَوْكَ ان يَتَّخِذُوكَ إِلَّا هُزُوءًا اهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا تَكَلَّمَ مِثْلَكَ^{۱۲۲}.
 و در کور مسیح بیا مریم ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امّک
 بَغِيًّا اعتراض میکردند^{۱۲۳} و در کور حضرت موسی اِنَّهٗ لَكَبِيرُکُمْ الَّذِي
 عَلَّمَکُم السَّحَرَ فرعون بر زبان میراند^{۱۲۴} و اقوام بسائر انبیا و ما نراک
 اتَّبَعُکَ إِلَّا ارَاذِلُنَا بادی الرّأی بکمال استهزا میگفتند.^{۱۲۵}

اما در این یوم الهی و عصر ربّانی و قرن رحمانی نفسی باینکلمات
 تَقْوَهُ ننمود. کُلِّ قِبَائِل و امم از ترک و فرنگ و تاجیک و امریک
 و افریک شهادت بر عظمت و بزرگواری مظهر الهی دادند. نهایت
 اینست که انکار حَقِیَّت و مظهریّت نمودند و بس. و الیوم در جمیع
 اوراق و جرائد عالم امم متمدّنه شهادت بر عظمت جمال مبارک
 میدهند. پس بین قُوّت و قدرت کلمه الله چگونه در عروق و اعصاب
 هیكل عالم تأثیر نموده.

حتّی بیانیها نیز از نفوذ امر بهاء الله و سطوع انوار ملکوت ابهی
 و قوّه نافذه کلمه الله در میان اغیار اعتباری حاصل نموده زیرا خلق
 کل را یک طائفه میدانند. مثلاً ملاً هادی دولت آبادی در اصفهان در
 حضور ذئب نجفی^{۱۲۶} محض حفظ روح بی فتوحش بر روی منبر تبری
 تام استغفر الله از حضرت اعلی نمود و لعنت نمود و جان در برد و چون
 بطهران آمد صمّ بکم عمی فهم لا یرجعون بود.^{۱۲۷} پس از آنکه نفوذ
 امر بهاء الله در ارکان عالم تأثیر کرد شرق معطر شد و غرب منور گشت
 و حکومت مایوس از قلع و قمع شد و اکثر ناس در سرّسر طالب اطلاع

بر حقیقت حال شدند شخص معهود با متعلقین و منتسبین خویش در نزد اکابر و اعظام طهران اظهار وجود نمودند و مشغول بترویج اوهمات خویش گشتند. جمهور ناس نیز جمیع را یک طائفه میدانستند لهذا از طالبان بعضی پذیرفتند. این باید سبب شکرانه ایشان باشد بالعکس بکفران برخواستند و در میان یار و اغیار اهل حق را هزار افترا زدند و بدنام نمودند فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین.

از این گذشته جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانیهها مطلعند که ۱۲ جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر بدست و پوست طریقت بر دوش از مازندران باین وضع فرار نمود و جمیع یارانرا گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت مینمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه بغداد وارد شدند او نیز خفياً بلباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک بسلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره بکفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت بغداد از راه نجف نمود بحاجی علی لاص فروش یعنی کج فروشی معروف بود. ۱۳ ابداً ذکری از امر باقی نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت

فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت و صوت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظلل در ظل انگلیس تا بحال کجا بودی. یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی. بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد جز اینکه بهفت شهید باصطلاح توقیع مرقوم گشت از جمله

ملاً جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع ارسالوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمد لله ارسال ننمود. و در لوح مسطور مرقوم گشت انّ الله يحبّ ان یراک بین الفین من الحوریات و هر چه ممکن بود تزئید نسا شد از شیراز امّ احمد از تفریش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدّد. با وجود این باینها قناعت نشد. حرم محترمه حضرت اعلی همشیره ملاً رجبعلی امّ المؤمنین و بنصّ قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه او نیز تصرّف شد و بعد از چند روز بحاج سید محمد بخشیده گشت.

دیگر نه صدائی نه ندائی نه ذکری و نه ثنائی بکلی امر حضرت اعلی روحی له الفداء محو و نابود گردید. و اگر جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء از سفر کردستان مراجعت نفرموده بودند والله الذی لا اله الا هو اسمی از این امر باقی نمانده بود و جمیع خویش و بیگانه باین شهادت میدهند.

باری حال نیز در قبریس تحت حمایت انگلیس الحمد لله براحه و سرور مشغول و بیچارگان مریدان در طهران بمواعد عرقوبیه و رمل و اسطربلاب و همیه ترغیب و تحریص بر فساد و فتنه در حقّ حکومت گردید که چنین و چنان خواهد شد و بواسطه مریدان بیخردان تاج و صولجان بخشیده شد و جمیع گرفتار گشتند و آن بیچارگان بنکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایامی میگذرانند.

باری مقصود اینست این مریدان که در طهران عریده مینمودند و مطمئن بوعده و وعید او بودند لازم بود که او را بخواهند که بطهران

قدم رنجه فرماید و سرور و سردار گردد و چنین تشویقات و تحریصات را در آنجا مجری بدارد. مظاهر الهیّه و اولیای الهی آنچه ب دیگران تکلیف مینمودند اول خود متصدی آن میشدند لکن جناب معلوم در قبریس در مهد امن و امان آرمیده و بیچارگان مریدان را دم توپ انداخت و بدار کشید. اگر نفسی انصاف دهد همین کفایت است و علیک البهّاء الابهی. ع ع

۷۴

هو الابهی

- ۱ ای ثابتان ای راسخان نور هویت چون در افق احدیت طلوع و اشراق نمود تجلی وحدانیت اشراق کرد و مشارق و مطالع وجود بفیض شهود روشن و منور گردید. شمس حقیقت چنان تابش و اشراقی فرمود و ابر رحمانیت چنان ریزش نمود که اراضی کینونات که مزرعه پرانبات بود باسرار ما کان و ما یکون حامله گشت. آن اسرار در هویت و حقیقت ارض وجود موجود و مخزون و بحسب استعداد امکان بروید و سبزی چمن و ریحان و یاسمین و سوسن گلشن گردد.
- ۲ حال نفوسی که همس و نفسشان چون سرمای دی و زمستان است در اطراف و اکناف با اوراق شبها متشکر که شاید ببرودت شدید نقض اراضی قلوب را افسرده نمایند و آن بزرهای حکمت الهیّه که ودیعه رحمانیه است معدوم و فاسد گردد. هیهات هیهات زیرا حرارت

نار میثاق چنان شعله بآفاق زده که هر ثلج و یخ دقیقه‌ئی مقاومت نتواند و هذا هو الحقّ.

۳ پس ایدوستان الهی کمر خدمت بریندید و بنار موقده الهیه چنان برافروزید که شرق و غرب را روشن و منور نمائید تا هر ناقضی در گریز باشد و هر متزلزلی در پرهیز و این موهبت منوط باتفاق و اتحاد و یگانگی احبای الهی. دوستان آنسامان چنان باید سرمست باده اتحاد گردند که حکم یک بحر پیدا کنند. هر چند امواج متعدّد است ولی بحر بحر واحد. تعدّد مانع وحدت نه.

۴ الحمد لله کلّ از یک شمس مستشرقید و جمیع از یک نور مستنیر. از یک جام سرمستید و در یک میخانه می‌پرست. آشفته روی یک دلبرید و شیفته خوی یک مهر و. از یک چشمه مینوشید و از یک شهد میچشید.

۵ ولی باید عموم کمال رعایت را در حقّ حضرات سابقین ایادی مجری دارند زیرا این نفوس محلّ ظهور الطاف و احسان و اکرام جمال مبارکند. ۱۲۸ ع ع

هو الله

- ۱ ای بنده گان و کنیزان عزیز الهی عالم انسانی از عجز و ناتوانی خاک سیاه. چون ابر رحمت خداوند آگاه ببارد تراب اغبر لاله احمر برویاند و خاک سیاه گلشن روشن ملاً اعلی گردد. هر چند ما عاجز و ناتوانیم ولی الطاف جمال مبارک بیحد و بی پایان. در شکرانه چاره نئی جز اعتراف بقصور نداریم و علاجی غیر از صمت و سکوت ندانیم زیرا عاجزیم و قاصر کلیم و علیل. پس ستایش خداوند آفرینش را که بموهبتش این موران ضعیف سلیمانی نمایند و این پشه های عجز و نیاز شهباز اوج راز گردند و سبب ظهور الطاف حضرت بی نیاز شوند.
- ۲ اما حدیث وارد که در ایام سابق دو حرف صادر ولی در ایام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد مقصود اینست که آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات عالم انسانی در ایام سابق ظاهر شده بمنزله دو حرف بوده ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منیع کمالات و فضائل عالم انسانی و علوم و فنون نامتناهی بدرجه نئی رسد که بمثابه جمیع حروف دیگر باشد.
- ۳ یعنی این دور بدیع از دوره های سابق اینقدر امتیاز و فرق دارد. چنانچه ملاحظه مینمائید که هنوز قرن اولست در این مدّت قلیله چه قدر اسرار کائنات از حیّز غیب بعالم شهود آمده چه سرهای مکنون و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه اکتشافها از اسرار و حقایق اشیا تحقق یافته و چه صنایع و بدایع جلوه نموده. دیگر

ملاحظه نما که من بعد چه خواهد شد.

باش تا صبح دولتش بدمد

اینهمه از نتایج سحراست ۱۲۹

و علیکم وعلیکنّ البهّاء الابهی. ع ع

۷۶

هو الابهی الابهی

۱ ای ثابت بر پیمان در عنوان مکتوب خطاب یا عبدالبهّاء بود. این چه ندا بود که جان را بهیجان آورد و روح را مهتر کرد. بشارت از جمیع جهات احاطه نمود. چشم روشن شد و جان و وجدان نفحه گلزار و چمن یافت. این ندا چون آهنگ ملأ اعلی عبدالبهّاء را بوجد و طرب آورد.

۲ فوالذی نور وجهی بنور العبودیّة الصّرفة لعبتة المقدّسة که هیچ ترانه‌ئی این مشتاق را بوجد و طرب نیارد مگر آهنگ یا عبدالبهّاء و الحان طیور گلشن سبب سرور و حبور نگردد الا گلبانگ یا عبدالبهّاء. این نغمه برقص و طرب آرد و این لحن بدیع وله و جذب دهد ولی بشرط آنکه مرادف نعت دیگر نباشد و مقرون بلقب دیگر نگردد. عنوان مجرد عبدالبهّاء باشد تا جان و وجدان را بهجت بی پایان بخشد. هذا صفتی و هذا سمّتی و هذا لقبی و هذا منقبتی و هذا منائی فی اولائی و اخرائی.

۳ از احبّای الهی ستایش فرموده بودید که در نهایت پرستش

و نیایشند و پیمانه پیمان بدست گیرند و سرمست در بزم الهی لسان بشکرانه حضرت رحمان گشایند. البتّه باید چنین باشند و جز این الیوم سبیلی از برای یاران نه و دلیلی از برای پاکان نیست.

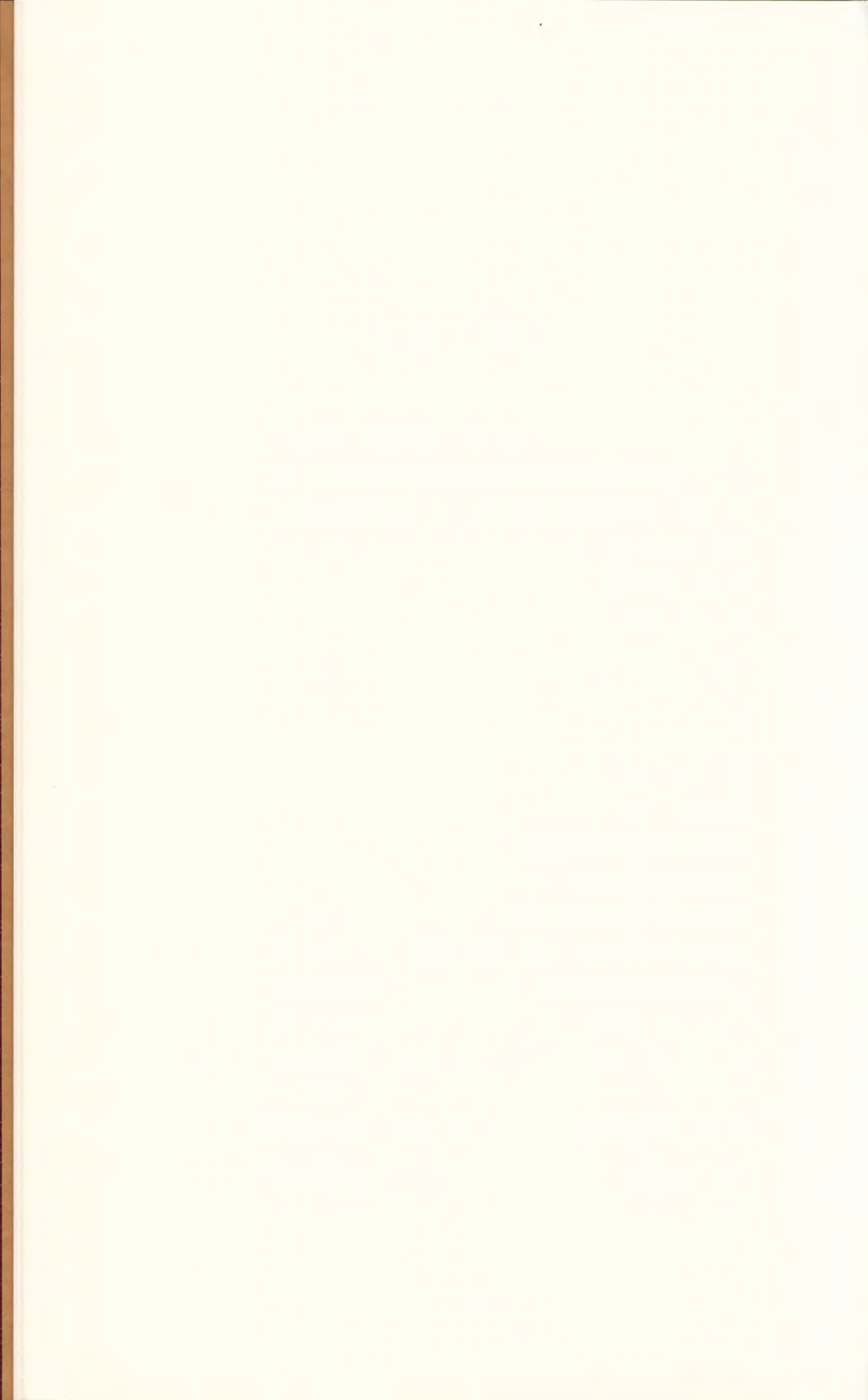
۴ از فضل عمیم ربّ کریم مستدعی و راجیم که قلوب دوستانش را مهبط الهامات ربّانیّه فرماید و مطلع اشراق فیوضات نامتناهیّه تا کل در کمال الفت و اتحاد و یگانگی از بیگانگی عالم غرور بیزار شده در نهایت خضوع و خشوع با یکدیگر محشور گردند ابداً رائحه وجود از اعمال و اطوار و رفتار و گفتارشان استشمام نشود. بزرگواری در خاکساری است و عزّت ابدیه در تذلل و انکسار و عبودیت بندگان حق. هذا هو الفوز العظیم فی هذا الیوم المبین.

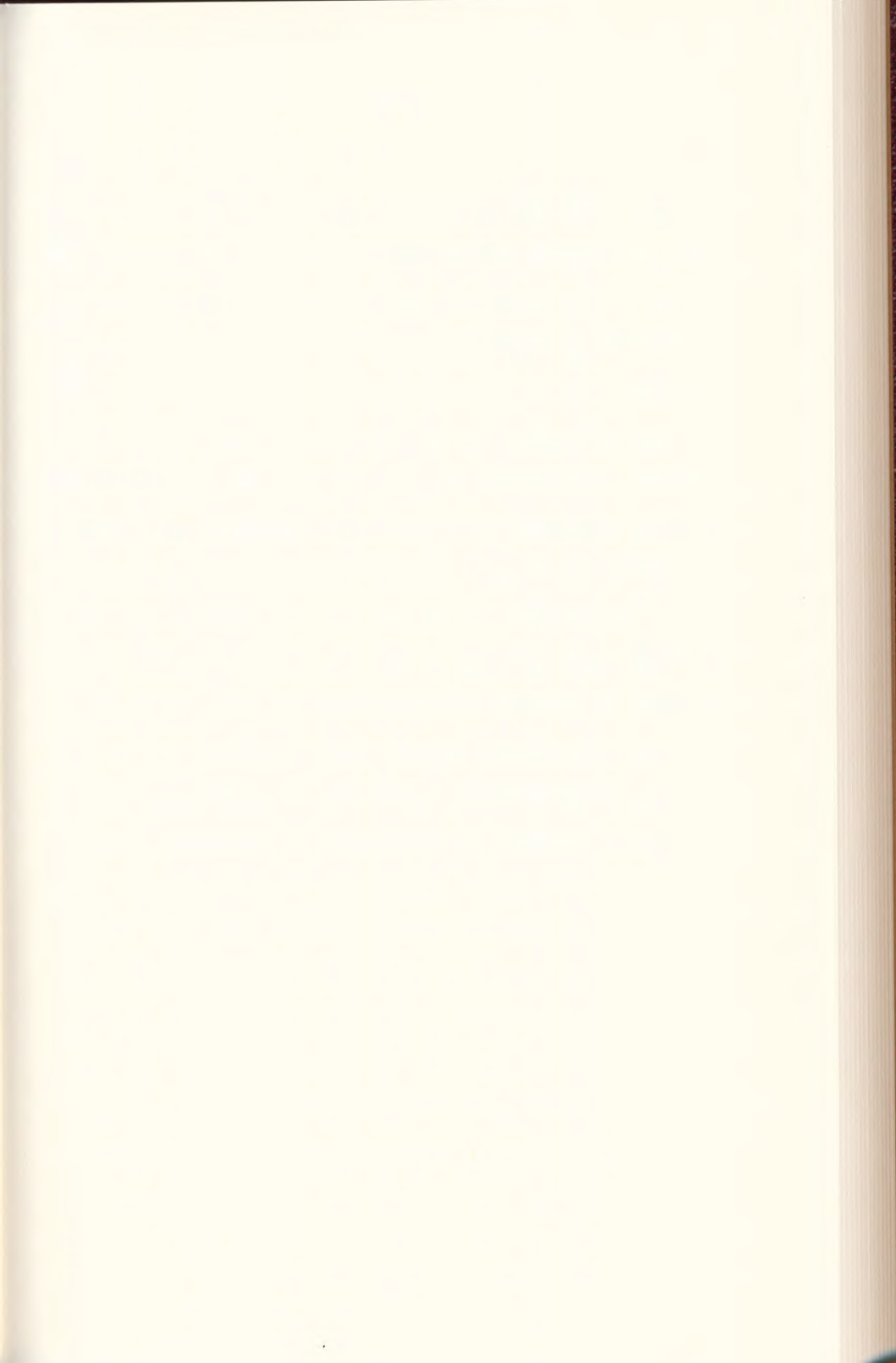
۵ از آیه مبارکه یدبر الامر من السماء الی الارض ثمّ یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون سؤال نموده بودید. ۱۳۰ این یوم یوم قیامت کبری و طامه عظمی است زیرا در آن یوم آثار و وقایعی و انوار و حوادثی و شئون و بدایعی و حقائق و اسراری و احکام و آثاری ظاهر گردد که پنجاه هزار سال گنجایش ظهور آن انوار و آثار را نداشته باشد. و دیگر آنکه در آن یوم که میقات یوم معلوم بود ۱۳۱ احکام و شرائع و آثار و فیوضات و تعالیمش هزار سال بلکه پانصد هزار سال جاری و ساری است. این هزار سال یا پنجاه هزار سال حدود تقریبی است و کنایه از احقاب و دهور است. و در آن یوم موعود فیوضات الهیه واضحاً از ملکوت رحمانیت و سماء فردانیت نازل و چون آن فیوضات در عالم ادنی الی الابد استقرار نیابد بلکه آن نور ساطع باز بکوکب لامع عود نماید و آن باران رحمت که از فیوضات بحر احدیت است باز بمحیط عظیم راجع گردد.

۶ چنانچه ملاحظه نمودید که در یوم ظهور نقطهٔ فرقان روحی له
القداء انوار فیوضات از آن نیر لامع بر عالم امکان واضح و مشهود
و ساطع گشت و هزار سال آن فیض رحمانی بر تلال و دیار و حقائق
ممکنات فائض بود و چون دور منتهی شد آن آثار و انوار راجع بملکوت
غیب گشت.

۷ پس اشراق جدید شد و نور بدیع طلوع نمود صبح احدیت دمید
و نیر آفاق درخشید محیط عظیم بموج آمد و امواجش اوج ملأ اعلی
گرفت ابر رحمت برخواست و باران موهبت بارید نور حقیقت طلوع
نمود راه هدایت واضح گشت دلیل جلیل ظاهر شد و سبیل حضرت
رحیم مکشوف و آشکار شد بهار الهی چنان بذل و بخشش نمود که
در آغوش تربیت جنت ابهی را زینت بخش ملکوت اعلی کرد. این
نور جدید که در یوم سعید علم افراخت فیوضات و انوار و اسرار و آثار
و آیات و بیناتش تا پانصد هزار سال حکمش جاریست.

۸ بیش از این بجان عزیزت فرصت تحریر ندارم والا این آیه مبارکه
را شرحی بدیع در سفری جلیل مینمودم و علیک البهاء. ع ع





یادداشت‌ها

- ۱ حضرت ولیّ امرالله، ترجمه‌ای از کتاب *God Passes By*، ص ۳۹۸.
- ۲ حضرت ولیّ امرالله، ترجمه‌ای از کتاب *God Passes By*، ص ۳۸۷.
- ۳ حضرت ولیّ امرالله، ترجمه‌ای از کتاب *God Passes By*، صص ۳۸۷ و ۳۸۱.
- ۴ مقصود ادرنه است.
- ۵ ملّا حسین بشروئی.
- ۶ بیان عربی، واحد ثانی، باب سابع.
- ۷ توقیع حضرت باب خطاب به ملّا باقر تبریزی.
- ۸ "مرات" عنوانی است که حضرت باب به چند نفر از پیروان خود عنایت فرمودند.
- ۹ نگاه کنید به کتاب اقدس، بند ۱۷۵ و یادداشت ۱۸۵.
- ۱۰ قرآن مجید، سورة نساء، آیه ۷۸.
- ۱۱ قرآن مجید، سورة بقره، آیه ۲.
- ۱۲ قرآن مجید، سورة احزاب، آیه ۴۰.
- ۱۳ نگاه کنید به قرآن مجید، سورة طه، آیه ۱۰۸.
- ۱۴ مقصود میرزا هادی دولت‌آبادی است.
- ۱۵ نگاه کنید به قرآن مجید، سورة یونس، آیه ۴۱.
- ۱۶ بیت از ابو طیب متنبی است.
- ۱۷ قرآن مجید، سورة دهر، آیه ۲۱.
- ۱۸ میرزا محمدعلی برادر ناتنی حضرت عبدالبهاء.
- ۱۹ آب انبار جنب مقام اعلی.
- ۲۰ "آیات" و "حجج" اشاره است به علمای اسلام.
- ۲۱ حضرت عبدالبهاء عنوان "یحیای غیر حصور" را در مقابل عنوان "حصور" که

- در آثار اسلامی بریحی ابن زکریّا اطلاق گردیده بکار برده اند (نگاه کنید به قرآن مجید، سوره آل عمران، آیه ۳۹).
- ۲۲ قرآن مجید، سوره ص، آیه ۴۲.
- ۲۳ مقصود نمایشنامه دیوان ربّانی به قلم لورا دریفوس بارنی است که متن انگلیسی آن در سال ۱۹۱۰ منتشر شده بود.
- ۲۴ میرزا جعفر پسر محمود شریعتمداری لاهیجی.
- ۲۵ مصرع از نظیری نیشابوری است.
- ۲۶ روزنامه انگلیش چرچمن (*English Churchman*) متعلّق به پروتستانها مقالاتی بر ضدّ امر منتشر نموده بود، از جمله مقاله‌ای به قلم کشیش پیترز. ایستون (Peter Z. Easton) در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۱.
- ۲۷ نگاه کنید به قصیده ورقائیه نازله از قلم حضرت بهاءالله در کردستان.
- ۲۸ عبارت غزلی از مولوی است.
- ۲۹ مقصود میرزا حسین خان سفیر ایران در استانبول است.
- ۳۰ قرآن مجید، سوره توبه، آیه ۳۲.
- ۳۱ نگاه کنید به مزامیر داود، زمزمور ۱۳۲ و ۴۸.
- ۳۲ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره حجّ، آیه ۱۱.
- ۳۳ مقصود استانبول است.
- ۳۴ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره شعراء، آیه ۲۲۷.
- ۳۵ عبارت مصرعی از مولوی است.
- ۳۶ ازلی‌ها.
- ۳۷ سوء قصد صادق تبریزی به جان شاه.
- ۳۸ شخصی که در آثار ترکی عثمانی از او یاد شده و به فسق و فجور و بی بند و باری مشهور بود.
- ۳۹ مقصود فاطمه حرم ثانی حضرت باب است.
- ۴۰ اشاره است به منع ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مذکور در قرآن مجید، سوره نساء، آیه ۲۳.
- ۴۱ مصرع از نظیری نیشابوری است.
- ۴۲ نگاه کنید به یادداشت ۲۱.

- ۴۳ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره حج، آیه‌های ۱۲-۱۳.
- ۴۴ میرزا یحیی از جمله نفوسی بود که حضرت باب عنوان "مرآت" را به آنها عنایت فرموده بودند.
- ۴۵ استانبول.
- ۴۶ ادرنه.
- ۴۷ استانبول.
- ۴۸ قرآن مجید، سوره یوسف، آیه ۱۶.
- ۴۹ بیت از حافظ است.
- ۵۰ مصر.
- ۵۱ اشاره است به عبارت شعر عربی "فی الذاهبین الاولین من القرون لنا بصائر".
- ۵۲ قرآن مجید، سوره ابراهیم، آیه‌های ۲۴-۲۵.
- ۵۳ پطرس.
- ۵۴ بیت از مولوی است.
- ۵۵ صعود حضرت بهاء الله.
- ۵۶ اشاره است به قصه یوسف در قرآن مجید، سوره یوسف، آیه ۳۱.
- ۵۷ قرآن مجید، سوره اعراف، آیه ۱۲۸؛ سوره هود، آیه ۴۹؛ سوره قصص، آیه ۸۳.
- ۵۸ اشاره است به علما و فتنه و آشوب سیاسی آنها در ایران.
- ۵۹ اشاره است به اقدامات ازلی‌ها در استانبول.
- ۶۰ جمال الدین افغانی.
- ۶۱ اشاره است به اتهاماتی که میرزا محمدعلی بر حضرت عبدالبهاء وارد نموده بود.
- ۶۲ حضرت عبدالبهاء عبارت لوح خطاب به سید مهدی دهجی را در الواح وصایا نقل فرموده‌اند. عبارت کامل این است: "اگر آتی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود."
- ۶۳ قرآن مجید، سوره حج، آیه ۷۳.
- ۶۴ کتاب اقدس، بند ۵۳.
- ۶۵ اشاره است به میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، دو داماد میرزا یحیی.
- ۶۶ کتاب اقدس، بند ۵۳.
- ۶۷ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره قمر، آیه ۲.

- ۶۸ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره اسراء، آیه ۸۲.
- ۶۹ قرآن مجید، سوره حجر، آیه ۲۹.
- ۷۰ قرآن مجید، سوره قلم، آیه ۴؛ سوره توبه، آیه ۳.
- ۷۱ طهران و خراسان.
- ۷۲ قرآن مجید، سوره فرقان، آیه ۴۱.
- ۷۳ اشاره است به داستان مولوی راجع به شغالی که در خم رنگ افتاد و سپس مدّعی شد که طاوس است.
- ۷۴ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره حشر، آیه ۱۹.
- ۷۵ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره انبیاء، آیه ۷۴.
- ۷۶ قرآن مجید، سوره ص، آیه ۱۱.
- ۷۷ اقوام عتیقه مذکور در قرآن مجید.
- ۷۸ قرآن مجید، سوره آل عمران، آیه ۱۹۳.
- ۷۹ قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۱۸؛ سوره انفال، آیه ۳۱.
- ۸۰ قرآن مجید، سوره قصص، آیه ۵۶؛ سوره مدثر، آیه ۳۱؛ سوره بقره، آیه ۱۰۵؛ سوره آل عمران، آیه ۷۴.
- ۸۱ قرآن مجید، سوره احزاب، آیه ۲۱.
- ۸۲ انجیل متی، فصل ۱۶، آیه ۱۸.
- ۸۳ نگاه کنید به یادداشت ۶۲.
- ۸۴ مقصود دومین کانونشن تبلیغی ایالات مرکزی است که در سال ۱۹۱۹ برگزار شد.
- ۸۵ عبارت کامل این است: "وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند."
- ۸۶ اشاره است به عبارت حدیث و بیان حضرت محمد در خطبه غدیر خم که فرمودند: "الا من كنت مولاه فهذا علي مولاه." در نظر شیعیان این بیان شفاهی اعتبار و سندیت دارد و لذا معتقدند که حضرت علی وصی برحق حضرت محمد بودند.
- ۸۷ قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۹۱.

- ۸۸ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره حجر، آیه ۷۲.
- ۸۹ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره قیامة، آیه‌های ۳۰-۲۹.
- ۹۰ انجیل متی، فصل ۱۶، آیه ۱۸.
- ۹۱ قرآن مجید، سوره حج، آیه ۱۱.
- ۹۲ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره رعد، آیه ۱۷.
- ۹۳ قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۹۱.
- ۹۴ شدداد به حساب ابجد برابر ۳۰۹ است و اشاره است به سال صعود حضرت بهاءالله طبق تقویم هجری قمری (۱۳۰۹ هـ ق/ ۱۸۹۲ م).
- ۹۵ نگاه کنید به یادداشت ۸۶.
- ۹۶ انجیل متی، فصل ۱۶، آیه ۱۸.
- ۹۷ مصرع از مولوی است.
- ۹۸ انجیل متی، فصل ۲۶، آیه ۳۴.
- ۹۹ ناپلیون سوّم.
- ۱۰۰ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره طه، آیه ۱۰.
- ۱۰۱ قرآن مجید، سوره حجر، آیه ۸۷.
- ۱۰۲ مقصود از "سیزده بزرگوار" حضرت فاطمه و دوازده ائمه اطهار است.
- ۱۰۳ احتمالاً ملا محمد رضا محمدآبادی مقصود است.
- ۱۰۴ از حدیثی منسوب به حضرت علی.
- ۱۰۵ واحد به حساب ابجد معادل نوزده است.
- ۱۰۶ بابیانی که از حضرت بهاءالله اعراض نمودند.
- ۱۰۷ نگاه کنید به یادداشت ۹.
- ۱۰۸ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره معارج، آیه ۴.
- ۱۰۹ قرآن مجید، سوره نساء، آیه ۷۸.
- ۱۱۰ میرزا یحیی.
- ۱۱۱ قرآن مجید، سوره رعد، آیه ۱۶.
- ۱۱۲ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۹۱.
- ۱۱۳ نگاه کنید به انجیل متی، فصل ۱۳، آیه ۱۳؛ قرآن مجید، سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

- ۱۱۴ نگاه کنید به قرآن مجید، سوره حَجّ، آیه‌های ۱۳-۱۲.
- ۱۱۵ طبق اعتقاد رایج، دَجّال باید در زمان ظهور موعود ظاهر می‌شد و با او دشمنی می‌نمود و عاقبت مغلوب می‌گردید.
- ۱۱۶ شخصیت دیگری که طبق اعتقاد رایج، باید در زمان ظهور موعود بین مکه و دمشق قیام می‌کرد.
- ۱۱۷ مطابق احادیث اسلامی، در روز قیامت تیوس سبعة پیشاپیش قائم موعود راه می‌روند و مرگ آنها قبل از شهادت شبان حقیقی آنها اتفاق می‌افتد.
- ۱۱۸ از جمله نگاه کنید به قرآن مجید، سوره رحمن، آیه‌های ۵۶ و ۶۸.
- ۱۱۹ عبارت نازله خطاب به وحید در توقیع ملاً باقر تبریزی.
- ۱۲۰ قرآن مجید، سوره اسراء، آیه ۴۷.
- ۱۲۱ قرآن مجید، سوره سبأ، آیه ۸.
- ۱۲۲ قرآن مجید، سوره فرقان، آیه ۴۱.
- ۱۲۳ قرآن مجید، سوره مریم، آیه ۲۸.
- ۱۲۴ قرآن مجید، سوره طه، آیه ۷۱.
- ۱۲۵ قرآن مجید، سوره هود، آیه ۲۷.
- ۱۲۶ شیخ محمدتقی نجفی که حضرت بهاءالله او را ابن ذئب لقب فرمودند.
- ۱۲۷ قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۱۸.
- ۱۲۸ اشاره است به نفوسی که حضرت بهاءالله آنها را ایادی امرالله تسمیه و تعیین فرمودند.
- ۱۲۹ بیت از انوری است.
- ۱۳۰ قرآن مجید، سوره سجده، آیه ۵.
- ۱۳۱ قرآن مجید، سوره واقعه، آیه ۵۰.

فهرست کلی اعلام و مطالب

- فهرست حاضر بر اساس شماره الواح و
بندهای هر لوح تنظیم شده است.
- اتابک اعظم، ۶۳:۱۰
اتحاد، ۴:۱-۵
تحمّل بلای جمال ابهی در این
مقصد، ۴:۱
تعدّد مانع نه، ۷۴:۳
حصول به واسطه تعلیم جمال ابهی،
۲:۱-۲، ۴:۱-۳، ۱۹:۲، ۶۷:۴، ۶۷:۶
در بین احبّاء، ۷۴:۳
در بین مسیحیون، ن. ک. وحدت
مسیحی
محافظه به میثاق، ۵۸:۱، ۵۸:۳، ۶۴:۲، ۶۲:۳
مقصد اصلی از بعث انبیا، ۴:۵
وحدت افکار و عقائد، ۴۶:۱-۲
احبّاء، آزار، ۳:۵، ۴۸:۱
احسن القصص، ۵:۱، ۵۹:۸
احکام، ۶:۷، ۲-۳۲:۱، ۷۶:۵
احمد، میرزا، ۲۸:۶
احمد روحی، شیخ، ۴۱:۹، یادداشت ۶۵
اختلاف، خلاف، ۴:۳، ۴:۶، ۴۶:۱-۲، ۶۵:۴، ۶۳:۵، ۶۱:۳-۴، ۴۶:۶، ۶۷:۶
همچنین ن. ک. تفریق؛
- آب انبار، ۱۰:۳، یادداشت ۱۹
آتریک، صحرای، ۱۴:۲
آذربایجان، ۲-۳:۲۱
آریوس، امیرس، ۳۳:۱۲، ۶۴:۳
آزار اهل بها، ن. ک. احبّاء، آزار
آسیا، ۴۷:۲
آقا خان کرمانی، میرزا، یادداشت ۶۵
داماد یحیی، ۴۱:۹
آمل، ۱۳:۲، ۳۱:۱
آیات، ۷۲:۸، ۷۲:۱۱
محکّمات، ۶۳:۶
ملک الهی، ۴۱:۱-۲
منسوخه، ۱۲:۲
- اباضه پاشا، ۳۳:۴
ابراهیم، حضرت، ۹:۲، ۵۹:۴، ۶۱:۱
حضرت خلیل، ۲۹:۲، ۵۰:۱
ابو الفضل، میرزا، ۴۰:۷
ابو القاسم، ملّا، ۱۴:۶
ابو لهب، ۱۴:۲

اختلاف، خلاف (ادامه)	اسماعیل، ملا، ۱۷:۳
نزاع و جدال	اسمعیل، ۹:۲
ادراک و عرفان، ۷۲:۱-۶	اعلی، حضرت، ن. ک. باب، حضرت
ادرنه، ن. ک. ارض سر	اغصان، ۵۸:۲، ۵۹:۱، ۵۹:۵، یادداشت
ارض اقدس، ن. ک. ارض مقدس	۸۵
ارض سر، ۲۶:۲، ۲۹:۲، ۳۱:۱	افریک، ۱۴:۲، ۴۰:۵، ۷۳:۱۰
ارض مقدس، ۸:۳، ۶:۸، ۲۵:۴-۶	افلاق، ۵:۱۴
۳۴:۲، ۲۹:۲	افنان، ۸:۴، ۱۰:۱، ۵۸:۲، ۵۹:۱
ارض مقدسه، ۵۵:۱. همچنین ن. ک.	یادداشت ۸۵
طهران	افنان، حضرت (حاجی میرزا سید محمد)،
اروپ، ن. ک. اورپ	۲۳:۳
ازلی ها، ۲۸:۳، ۳۹:۹، یادداشت های ۳۶	امتحان، ۶۵:۴، ۶۵:۶، ۷۳:۱. همچنین
۵۹. همچنین ن. ک. بیان، اهل؛	ن. ک. بلا
یحیی، میرزا	امریک، امریکا، ۱۴:۲، ۴۰:۵، ۴۱:۸
استانبول، ن. ک. اسلامبول	۴۶:۲، ۴۶:۸، ۵۸:۶، ۷۳:۱۰
استقامت، ۲۷:۵، ۴۳:۲. همچنین ن. ک.	امکان، ۴۵:۳، ۶۵:۱، ۷۲:۱، ۷۴:۱
ثبوت	ابتلا به امراض، ۵۱:۱
استیر، ۳۸:۳	امیرس، ن. ک. آریوس
اسحق، ۹:۲	انبیا، ۱۴:۳، ۶-۲۵:۵، ۷۳:۹. همچنین
اسد، برج، ۴۰:۹	ن. ک. مظاهر الهی
اسدالله اصفهانی، آقا میرزا، ۸:۳	تحقق وعده های، ۲۵:۶
اسکندریه، ۳۳:۱	غلبه، ۵۴:۴
اسلامبول، ۵-۲۷:۳، ۲۹:۲، ۷۳:۱۳	مقصد اصلی اتحاد، ۴:۵
استانبول، یادداشت های ۲۹، ۳۳، ۵۹	نتایج نفی و سرگونی، ۲۹:۲
شهر آل عثمان، ۳:۳	انجیل، ۵:۷، ۵:۹، ۱۴:۳، ۴۶:۴
مدینه عظیمه، ۳۱:۱	۳-۵۹:۳، ۶۷:۴، ۷۱:۱، ۷۳:۳
مدینه کبری، ۲۶:۱	انسان، ۶۳:۱، ۶۳:۳
مدینه کبیره، ۲۶:۲، ۳۹:۹، ۴۱:۹	دو مقام، ۲۹:۴
اسم الله، ۴۱:۵	انیسا، شجره، ن. ک. شجره انیسا
اسماعیل، مشهدی، ۲۱:۱	اورپ، اوریا، اورویا، ۳:۳، ۱۴:۲، ۴۷:۲

فهرست کلی اعلام و مطالب

- اهل بیان، ن. ک. بیان، اهل
 ایادی امرالله، ۷۴:۵، یادداشت ۱۲۸
 ایران و ایرانیان، ۳:۳، ۹:۲، ۲۲:۲،
 ۲۲:۴، ۲۴:۲-۳، ۲۵:۲، ۲۷:۴،
 ۸-۱۰-۲۸، ۴۱:۸، ۴۶:۸-۹،
 ۶۳:۱۰، ۶۷:۵
 ایستون، پیترز، یادداشت ۲۶
 ایلیا، ۴۶:۴
 ائمه اطهار، یادداشت ۱۰۲. همچنین
 ن. ک. سید الشهداء، حضرت
 باب، حضرت، ۵-۲-۵، ۹:۱
 انتقال رمس به ارض اقدس، ۸:۳
 ایلیای موعود، ۴۶:۴
 بشارت به ظهور جمال ابهی، ۵:۱،
 ۴۶:۳، ۶۱:۱، ۷۲:۱۱
 بلایای، ۵۶:۴
 تأکیدات، ۴-۵-۲، ۷۲:۱۱، ۷۳:۶
 تفسیر سورة یوسف، ۶۹:۸
 حرف نوزدهم از واحد بیان، ۵:۲،
 ۷۳:۶
 سرگونی از شیراز، ۲۹:۲
 شهادت، ۳:۳، ۶:۱۴، ۲۱:۲، ۵۶:۴
 صندوق عرش، ۸:۲، ۱۳:۱
 طلوع از برج حمل، ۴۰:۹
 عدم ملاقات با حضرت بهاءالله، ۷:۵
 عهد، ۶۱:۱
 فتوی به قتل، ۵:۵
 کشف غطا، ۵:۹
 مقام اعلی، مقام مقدس، ۸:۱-۲،
 ۸:۴، ۱۰:۳-۲، ۱۳:۱، ۲۷:۱
 موعود قرآن، ۴۶:۳
 وقوف بر جمال موعود، ۷۲:۱۲
 باب الباب، حضرت، ۳:۴
 بارنی، لورا، یادداشت ۲۳
 باقر، باغ حاجی، ۱۶:۴
 بدشت، ۱۷:۳، ۳۱:۱
 بدیع الله، آقا میرزا، ۵۹:۶
 برهان، براهین، ۲:۲، ۶۴:۲، ۶۷:۹، ۷۲:۹
 همچنین ن. ک. حجت؛ دلیل
 بسم الله، بسمله، ۶۴:۷، ۷۱:۱
 بشیر الهی، ۱۶:۱
 بطحا، ن. ک. مکه
 بغداد، ۱۹:۱، ۲۰:۴، ۲۲:۶، ۲۸-۱۰-۲۸،
 ۱۳-۱۲-۷۳
 محله عرب، ۱۷-۷۲
 مدینه الله، ۵:۶
 بلا، ۲۲:۳، ۲۲:۶. همچنین ن. ک.
 امتحان
 احبّا شریک جمال ابهی در حمل،
 ۴۸:۴، ۱۲:۳
 در سبیل حق موهبت، ۳:۲، ۳:۶،
 ۴-۳-۲۶، ۴-۳۰:۳، ۴۰:۲،
 ۴-۲-۴۸
 بلال حبشی، ۱۴:۲
 بلغار، بلغارستان، ۳:۳، ۴:۲، ۳۰:۲،
 ۸-۴۱:۵۶
 بلقیس، ۵:۶
 بهاءالله، حضرت
 احکام، ۶:۷، ۲-۱-۳۲

در بغداد، ۲۰:۴، ۲۲:۶، ۲۸:۸،	بهاء الله، حضرت (ادامه)
۷۳:۱۲	از سلاله ابراهيم اما نه نسل اسمعيل،
در دارکلا، ۱۴:۶	۹:۲
در سجن اعظم، ۲:۲، ۳:۳، ۳۰:۲،	استمرار تأييد و فيض، ۳۷:۱، ۳۸:۲،
۵۶:۵، ۵۰:۳، ۴۷:۲، ۳۱:۳	۳۹:۷، ۴۰:۴، ۴۱:۷، ۴۱:۱۱،
در عراق، ۲۳:۳، ۲۴:۱، ۲۸:۸،	۴۲:۲، ۴۳:۱
۷۲:۱۷، ۲۸:۱۱	اعلان وحدت، ۴:۱
در عكا، ۴-۳۳	امتياز ظهور، ۵۰:۵
در کوه کرمل، ۸:۱، ۳۳:۳	بر انداختن اختلاف، ۶۷:۶
در مرغ محله، ۱۶:۴	بلایای، ۴-۳۰، ۳-۳۱، ۳۹:۳،
دور، ۱:۱، ۱:۱، ۵۰:۱، ۳-۱-۶۵،	۵۶:۵؛ تحمّل بجهت حصول
۷۶:۵، ۷۵:۲-۳	وحدت، ۴۶:۱؛ چوپکاری،
ردّ قول میرزا محمّد علی، ۴۰:۸	۱۲:۳، ۱۳:۲؛ زنجیر، ۳:۳،
سرور در یوم رضوان، ۵:۵	۱۲:۳، ۳۱:۱، ۳۹:۵، ۵۶:۵؛
سفر، ۱۹:۱	سجن، ۱۲:۳، ۱۳:۲، ۳۱:۳،
صعود، ۳۶:۱، ۳۸:۲، ۶۵:۴	۶۷:۷؛ سرگونی، ۳:۳، ۴:۲،
طلوع از برج اسد، ۹:۹	۳-۱-۲۵، ۹:۲۸، ۲۹:۲
ظهور آثار اشراق در جمیع کائنات،	بیان در باره فارس، ۳:۲۳
۴۵:۵	بیان در باره مقام اعلی، ۸:۱
عدم تعلّم در مدارس، ۶۷:۵	پدیداری در عین پنهانی، ۴۲:۲
عدم ملاقات با حضرت باب، ۷:۵	پنجاه هزار مؤمن در حین صعود، ۳۵:۵
عظمت، ۲:۱، ۴-۳۰، ۱۰-۷۳	تا هزار سال هر نفسی در ظلّ جمال
عهد، ن. ک. عهد حضرت بهاء الله	مبارک، ۵:۴۶
غلبه امر، ۴۰:۵، ۴۳:۲، ۴۷:۲	تحقّق وعده های انبیا، ۶:۲۵
قدرت و قوّت، ۷:۶۷	تشرّف علما به حضور، ۹-۲۸:۸
قوّت تربیت، ۴:۶۷	توبیخ سیّد محمّد، ۱۲:۲۸
مخالفت با، ۱:۲۵، ۳:۲۵	خضوع و خشوع، ۴:۲۰
مرتبی مهربان، ۷:۴۱	در اراض اقدس، ۴:۲۵، ۶:۲۵، ۲:۳۴
مسیح موعود، ۴:۴۶	در استانبول، ۲:۲۷، ۱۳:۲۸
من یظهره الله، ۳:۴۶	در بدشت، ۳:۱۷

فهرست کلی اعلام و مطالب

- مُرک، ۱۴:۲، ۲۸:۱۱، ۴۰:۵، ۷۳:۱۰
 تفریق، ۹:۳۹، ۵:۴۱، ۱۲:۴۱. همچنین
 ن. ک. اختلاف، خلاف
 تفسیر و تأویل، ۹-۵:۵، ۱۲:۴۱، ۶:۴۶،
 ۳:۶۱، ۳:۶۳
 تلخی، ۳:۲۹
 توبه، ۱۵:۶
 توران، ۳:۳۸
 توره، ۶:۵، ۹:۵۷، ۴:۷۱
 تیوس سبعة، ۲:۷۳
 ثبوت، ۷:۵۶، ۱:۵۸. همچنین ن. ک.
 استقامت
 ثمود، ۳:۵۴
 جبرئیل، ۶:۷
 جزیره العرب، ۷:۵
 جعفر، ملأ، ۱۳:۷۳
 جعفر، میرزا، ۱:۲۲، ۳:۲۲
 جمال الدین افغانی، ۹:۳۹، ۹:۴۱،
 یادداشت ۶۰
 جوهر، ۳:۲۹
 جهاد، ۲:۳۲
 چورچمن، روزنامه، ۵:۲۲
 چین، ۲:۱۹
 حجت، ۱:۲۵، ۳:۶۵. همچنین ن. ک.
 برهان، براهین؛ دلیل
 حجت کلیه، ۱۱:۷۲
 موطن اصلی، ۳:۱۱
 موعود بیان، ۱:۲۴، ۳:۴۶
 و سفیر ایران، ۴-۲:۲۷
 وعده تأیید، ۸-۷:۴۱
 وقوع اخبارات، ۱۸:۷۲
 یوسف، ۲:۳۱، ۸:۶۹، ۱:۷۰
 بیان، ۳-۲:۵، ۱۵-۱۱:۷۲
 احکام، ۵:۵
 اهل، ۴-۵:۵، ۱۲:۵، ۱۳:۷۲،
 ۱۵:۷۲، ۷:۷۳، ۱۲-۱۱:۷۳
 بشارت به ظهور من یظهره الله، ۱۱:۷۲
 شهداء، ۱۳:۷۲
 صراحت و وضوح، ۹:۵
 واحد، ۲:۵، ۴:۵، ۱۱:۷۲، ۶:۷۳
 بیت (بغداد)، ۳-۱:۲۰
 پاریس، ۵:۲۲
 پطرس، ۲:۵۷، ۳:۵۸، ۳:۶۴، ۵:۶۶،
 ۴:۶۷
 شمعون صفا، ۴:۳۵
 تاجیک، ۲:۱۴، ۵:۴۰، ۱۰:۷۳
 تاکر، ۴:۱۴
 تأویل، ن. ک. تفسیر و تأویل
 تأیید، ۸:۷، ۶:۳۵، ۱۰:۳۹، ۲:۴۳
 تبلیغ و مبلغین، ۴-۷:۷، ۸-۷:۷، ۲:۱۹،
 ۳:۴۹، ۶-۵:۵۰. همچنین ن. ک.
 نشر نفحات
 تحریف کلمات الله، ۱۳-۱۲:۶، ۱۵:۶،
 ۱۲:۴۱، ۶:۵۹، ۴:۶۴

ذهب، ۵-۴:۶۴	حروف، ۲:۷۵
ذئب، ۱۱:۷۳	حروف حی، ۲:۵، ۱۱:۷۲، ۶:۷۳
رسالة خطاب بذأب، ۲:۱۳	حروف سبع، ۶:۶۸
رجبعلی، ملا، ۶:۲۸، ۱۳:۷۳	حسین، امام، ن. ک. سید الشہداء، حضرت
رس، اصحاب، ۳:۵۴	حسین بشروئی، ملا، ن. ک. باب الباب، حضرت
رسالة ابن ذئب، ۲:۱۳	حسین خان، میرزا، یادداشت ۲۹
رشت، ۱۲:۷۳	سفیر، ۳:۲۵، ۳-۲:۲۷
رضوان، باغ	حمل، برج، ۹:۴۰
باغ نجیب پاشا، ۹:۲۸	حیفا، ۱:۸، ۱:۲۷
حدیقہ نور، ۵:۶	
رضوان، عید، ۱-۶:۱، ۱۳:۹، ۲۸:۹	خداوردی، میرزا، ۵:۱۴
رقیہ خانم، ۶:۲۸، ۱۳:۷۳	خراسان، ۱۱:۵
رمضان، ملا، ۲:۲۳	ارض خاء، ۲:۴۹
رنگون، ۲:۸	خضوع و خشوع، ۴:۷۶
روح الامین، ۶:۷	خلق، ۱:۶۳
روح القدس، ۶:۷	خوارق عادات، ۳:۶۷، ۸:۶۷
روملی، رومیلی، ۱:۱۱، ۲:۲۹	
زاد اخروی، ۵:۴۱	دارکلا، ۴:۱۴، ۶:۱۴
زیارت (زیارتنامہ)، ۷:۶	دائرة وجود، ۴:۲۹
زیارت ارض مقدس، ۲:۳۴	دجال، ۲:۷۳
زیارت عتبہ علیا، ۲:۲۳، ۱:۲۸، ۱:۴۹	دجلہ، ۱۱:۲۸
تشرف، ۴:۲۱	دلبران ربانی، یادداشت ۲۳
سبا، مدینہ، ۳:۵۴	دلیل، ۹:۷۲، همچنین ن. ک. برهان،
سجن اعظم، ۲:۲، ۳:۳، ۲:۲۹، ۲:۳۰	براهین، حیث
۳۱:۳، ۲:۴۷، ۲:۴۸، ۱:۴۹	اکبر دلیل، ۴:۵۰
۵۶:۵، ۵۰:۳	دھجی، سید مہدی، یادداشت ۶۲
صدرہ انسان، ۲:۵۵	دیاریکر، ۱۱:۲۸

فهرست کلی اعلام و مطالب

شہید، شہدا، ۵:۱۱، ۶:۱۴، ۱۲:۴،	سدرۂ سینا، ۲۳:۴، ۴۹:۲، ۶۸:۳. همچنین
۱۸:۲، ۱۴:۵	ن. ک. سدرۂ انسان
شیراز، ۵:۱۱، ۷:۴، ۲۹:۲، ۷۳:۱۳	سدرۂ منتهی، ۱:۱، ۵۴:۵، ۵۵:۱
شیرینی، ۲۹:۳	سریر، ۴۴:۱
	سفیانی، ۷۳:۲
صادق تبریزی، ۲۸:۴	الشفینۃ الحمراء، ۶:۳
صالح، ۵۴:۳	سقلاب، ن. ک. صقلاب
صبر، ۲۶:۴	سلطان الشہداء، ۵:۱۱، ۳۱:۴
صقلاب، ۴۱:۸، ۵۶:۵	سلمان پارسی، ۱۴:۲
صقلاب، ۵:۱۴، ۴۰:۵	سلیمانی، سپاہ، ۵۰:۶
صلاة، ۶:۷	سلیمانیتہ، ۷۳:۱۲
صور، نفخ، ۷۳:۳	سماوہ، ۷۳:۱۲
صوم، ۶:۷	سنائی، ۷۱:۱
صہیب رومی، ۱۴:۲	سورۂ غصن، ۶۱:۲
ضرب اعناق، ۳۲:۲	سوق الشیوخ، ۲۸:۵، ۷۳:۱۲
	سید الشہداء، حضرت، ۴۸:۳
طاهرہ، ن. ک. قرة العین (طاهرہ)	شجرۂ انیسا، ۱:۱، ۶۳:۵
طبریّا، دریاچہ، ۳۵:۴	شداد، سنہ، ۶۵:۴
طهران، ۳:۳، ۵:۱۱، ۱۱:۱، ۱۲:۴،	شرایع سالفہ، ۳۲:۲
۱۴:۴، ۱۵:۱، ۱۸:۲، ۱۹:۱،	ادوار سابقہ، ۴۷:۱، ۶۱:۳
۲۸:۳، ۲۸:۶، ۳۱:۱، ۴۱:۸،	شریعت اللہ، ۱:۱، ۶:۷
۶۷:۵، ۷۳:۱۱، ۷۳:۱۳،	اسّ اساس، ۶:۱۴
۱۶-۱۵:۷۳	شکوهی، جناب، ۷:۸
ارض ط، ۴۹:۲	شمعون صفا، ن. ک. بطرس
ارض مقدّسہ، الارض المقدّسہ،	شمیران، ۱۶:۴، ۳۱:۱
۱۸:۲، ۲۲:۱	شنگہای، ۱۹:۲
	شہریار ایران، ۶۳:۱۰
ظاہر عرب، ۱۱-۱۰:۲۸	شہید (شاہد)، ۷۳:۱۳
	شہداء البیان، ۷۲:۱۳

نور آفاق

- عبادت، ۶:۷، ۷۲:۴
عباس، ملاً، ۱۴:۶
عبدالبهاء، حضرت
اتهامات بر، ۶-۳۳:۵، ۹-۴۰:۶
۶۸:۴
تأثیر سلوک، ۳-۳۳:۲، ۳۳:۵
تفسیر خواب، ۵۸:۸
حملات ناقضین بر، ۱-۲۶:۱، ۳۱:۳
۶۳:۶-۸
حملة قسیسها بر، ۲۲:۵
خاطرة نور، ۱۴:۵
در پاریس، ۲۲:۵
در خطر عظیم، ۸:۶، ۴:۶۸
در لندن، ۲۲:۵
در مصر، ۷-۸-۳۳
دریافت خط حضرت اعلی، ۱۶:۳
روش در برابر شدائد، ۹:۶، ۵:۲۲
۴۸:۲، ۴۵:۱، ۲۶:۳
عبودیت، ۷-۴۶:۶، ۲:۶۱، ۱-۲-۷۶
غصن، ۳:۴۶، ۱:۵۹
لقب، ۲:۷۶
مبین کتاب، ۶:۴۶، ۳:۵۷، ۲-۳-۶۱
مرجعیت، ۶:۴۶، ۳:۵۷، ۴-۳-۶۱
۶۶:۳
مرکز عهد، ۳:۴۶، ۶:۴۶، ۳:۵۷
۵۸:۲، ۱-۲-۵۹، ۱:۶۱، ۳:۶۱
۶۳:۷
مسجون در عکا، ۹:۶، ۱:۲۶، ۲:۳۳
۴۸:۲
مکاتبة، ۱:۷، ۱:۱۰، ۲:۲۸، ۳:۳۹
- ۶۴:۱
منع تشرف به ساحت حضرت بهاء الله،
۳۳:۳
و مقام اعلی، ۴-۸:۲، ۳:۱۰، ۱-۲۷
وطن، ۱:۱۱
عبد العزیز، سلطان، ۹:۲۸
عبد الفتاح، ملاً، ۴:۱۲
عبد المهدی، ۱۱:۳۳
عبد الوهاب، میرزا، ۲-۱۸
عبودیت، ۳:۳۰، ۸:۴۵، ۸:۶۹، ۴:۷۶
عداس آشوری، ۲:۱۴
عراق، ۳:۳، ۲:۴، ۵:۶، ۱:۱۱، ۱:۱۸
۲۱:۲، ۳:۲۳، ۱:۲۴، ۱:۲۵
۴-۵:۲۸، ۸-۱۱-۲۸، ۲:۲۹
۲:۳۰، ۱:۳۱، ۱۷:۷۲
عرب، ۱۱:۲۸، ۲:۷۳
عرش، ن. ک. سریر
عرض، ۳:۲۹
عرفان حق، ۷-۱-۷۲
عکا، ۱:۱۱، ۵:۲۲، ۱:۲۶، ۴-۲-۳۳
۳۳:۶
متصرف، ۴:۳۳
علماء، ۸-۵:۶، ۲:۱۳، ۹-۲۸:۸، ۸:۳۹
۳:۴۸، ۵:۶۷، ۴-۳:۶۹
آیات منسوخه و حجج غیر بالغه، ۲:۱۲
طبیان جاهل، ۲:۵۱
علوم، ۴:۴۵، ۲:۷۵
علی، امام، ۵:۶۶، یادداشت ۸۶
علی قبل اکبر، ۱۵:۶
عهد الست، ۲۰:۶۰، ۵:۶۳

فهرست کلی اعلام و مطالب

- عهد حضرت بهاء الله، ۵: ۱۴، ۳۵: ۲،
 ۴۱: ۵، ۱۴-۴۱: ۱۳، ۵۴: ۶،
 ۵۹: ۱-۶. همچنین ن. ک.
 کتاب عهد
- اخذ از من فی الوجود، ۶۶: ۵
 اطاعت، ۵۷: ۱، ۵۷: ۳، ۶۱: ۱، ۶۱: ۴
 انحراف سبب محرومیت، ۵۸: ۲
 بی مثل، ۴۱: ۱۳، ۶۰: ۲، ۶۳: ۷
 پابندگی، ۶۴: ۵
 تأسیس، ۵۸: ۵، ۶۰: ۱-۳، ۶۱: ۱-۳
 ۶۵: ۴، ۶۳: ۵
 حافظ وحدت، ۵۸: ۱، ۵۸: ۳، ۵۸: ۵
 ۶۲: ۳، ۶۴: ۲، ۶۵: ۴
 صراحت، ۵۷: ۳، ۵۸: ۲، ۶۰: ۳
 ۶۱: ۲-۳، ۶۲: ۳، ۶۳: ۵-۶
 ۶۴: ۴، ۶۵: ۴، ۶۶: ۵
 قوه، ۵۸: ۳، ۶۴: ۲، ۶۶: ۶
 مجالس، ۴۱: ۱۳
 مذکور در جمیع الواح، ۶۰: ۲، ۶۲: ۳
 ۶۵: ۳
 مرکز، ن. ک. عبدالبهاء، حضرت
 موعود بعد، ۶۱: ۱
 نقض، ۴۰: ۶-۸، ۴۶: ۹، ۵۹: ۲-۶
 ۶۵: ۵. همچنین ن. ک.
 محمدعلی، میرزا، مرکز نقض؛
 ناقضین
 عهد در ادیان پیشین، ۶۱: ۱، ۶۲: ۳، ۶۶: ۵
 غدیر خم، ۶۶: ۵، یادداشت ۸۶
 غصن، ۴۶: ۳، ۵۹: ۱. همچنین ن. ک.
- عبدالبهاء، حضرت
 مشروطیت مقام، ۵۸: ۲، ۵۹: ۲
 غیور بغدادی، ۲۸: ۶
 فارس، ۲۳: ۳، ۲۴: ۳
 فارقلیط، ۶۱: ۱
 فاروقی، جناب، ۲۸: ۱-۲
 فاطمه (حرم حضرت اعلی)، ۲۸: ۶
 ۷۳: ۱۳، یادداشت ۳۹
 فاطمه، حضرت، یادداشت ۱۰۲
 فریسیان، ۵: ۶
 قائم، ۴۶: ۳، ۷۳: ۲، ۷۵: ۲، یادداشت
 ۱۱۷
 قبیحاق، ۴۰: ۵
 قدّوس، حضرت، ۳: ۳، ۵: ۲، ۱۷: ۳
 قرآن، ۵: ۵، ۴۶: ۳، ۵۰: ۴، ۵۶: ۱، ۶۸: ۵
 ۷۱: ۱، یادداشت ۴۰
 سبع مثانی در، ۶-۵۸: ۵
 فرقان، ۵: ۹
 قرن تاسع عشر میلاد، ۴۵: ۴
 قرة العین (طاهره)، ۳-۱۷: ۲
 قسطنطین، امپراطور، ۴۴: ۳
 قضیده ورفائیّه، یادداشت ۲۷
 قم، ۶۹: ۳
 قوت و سطوت، ۵۴: ۱-۲
 قوس صعود و نزول، ۲۹: ۴
 قیامت، ۵: ۲، ۷۳: ۱۳، ۷۳: ۴-۵، ۷۳: ۷
 ۷۶: ۵، یادداشت ۱۱۷
 قیوم اسما، ن. ک. احسن القصص

- کانونشن تبلیغی ایالات مرکزی، دومین،
۵۸:۴
- کتاب اقدس، ۵:۵، یادداشت ۹
- ناسخ کتب مقدسه، ۵:۵، ۶۰:۳،
۶۶:۵، ۶۵:۳
- وعهد، ۴۱:۱۳، ۵۸:۲، ۵۸:۵،
۵۹:۱، ۶۰:۳، ۶۱:۲، ۶۶:۵
- کتاب ایقان، ۲۳:۳
- کتاب عهد، ۴۱:۱۴، ۵۸:۲-۳، ۶۰:۳،
۶۲:۳، ۶۳:۷، ۶۴:۴، ۶۵:۴،
۶۶:۵
- کتاب مقدس، ۶۷:۴
- کتب مقدسه
- نسخ به کتاب اقدس، ۵:۵، ۶۰:۳،
۶۵:۳، ۶۶:۵
- کریلا، ۳۱:۱
- کردستان، ۲۱:۲، ۲۸:۵، ۲۸:۸، ۳۱:۱،
۷۳:۱۴، یادداشت ۲۷
- کرکوک، ۲۸:۱۰
- کرمانشاه، ۱۴:۵، ۱۹:۱، ۱۷-۱۶:۷۲،
۸:۱، ۸:۴، ۳۳:۳
- کعبه، ۷۳:۲
- کلمات مکنونه، ۳۲:۱
- کلیم، حضرت، ن. ک. موسی، حضرت
- گرین عگا، ۵۸:۶
- گل بابا، ۱۴:۵
- گیلان، ۱۴:۵، ۲۸:۴، ۷۲:۱۶
- لندن، ۲۲:۵
- لوح سنه شداد، ۶۵:۴
- لوط، ۵۴:۳
- مازندران، ۱۱:۱، ۱۱:۳، ۱۲:۴، ۱۳:۲،
۵-۱۴:۴، ۲۳:۴، ۲۸:۴، ۲۸:۶،
۷۲:۱۶-۱۳-۷۳:۱۲
- متصرف عگا، عناد، ۳۳:۵
- مجنوب، جناب، ۶۹:۷
- محافل روحانی، ۷:۴، ۷:۷
- محبوب الشهداء، ۵:۱۱
- محمد، حضرت، ۵:۷، ۲۹:۲، ۵۰:۱،
۵۶:۱، ۷۶:۶
- امت، ۵۶:۲
- عهد، ۶۱:۱، ۶۲:۳
- کور، ۶۸:۶، ۷۶:۶
- محمد اصفهانی، حاجی سید، ۲۶:۲،
۶-۲۸:۱۱-۱۲-۷۳:۱۳
- محمد ملیح، سید، ۷۳:۱۳
- محمد ممقانی، ملا، ۵:۵
- محمد تقی مجتهد، میرزا، ۱۴:۶
- محمد تقی نجفی، شیخ (ابن ذئب)،
۱۳:۲، ۷۳:۱۱، یادداشت ۱۲۶
- محمد رضا، آقا سید، ۲۳:۲
- محمد رضا محمد آبادی، ملا، یادداشت
۱۰۳
- محمد علی، میرزا، مرکز نقض، ۶:۸،
۶:۱۰، ۱۳-۱۲:۶، ۱۵:۶
- یادداشت ۶۱
- اعتراف برگناه، ۱۵:۶
- تحریف آیات، ۱۳-۱۲:۶، ۱۵:۶

فهرست کلی اعلام و مطالب

عالم، ۱۴:۳	۵۹:۶
مشرق الاذکار، ۶:۷	سعی در قتل حضرت عبدالبهاء،
مصر، ۱۰:۲۸، ۲:۲۹، ۲:۳۱، ۷-۸:۳۳	۵۹:۶، ۶:۱۰
مصیبت کبری، ۱:۳۶	سقوط، ۵۸:۲، ۵۹:۲
مظاهر الهی. همچنین ن. ک. انبیا	شبهات و مفتریات، ۴۰:۶، ۴۰:۸
استاد جهل به، ۸:۷۳	مشروطیت مقام، ۵۹:۲، ۵۹:۵
دو موعود، ۴:۴۶	نقض میثاق، ۱۲:۶، ۶:۵۹
شروط ظهور، ۵-۱:۷۳	محمود شریعتمدار لاهیجی، ۱:۲۲،
طیب حاذق، ۱:۵۱	یادداشت ۲۴
عظمت بعد از صعود مشهود، ۲:۴۳	مدین، ۳:۵۴
مرایای صافیه، ۴:۷۲	مدینه، ۵:۶۸
معجزات، ن. ک. خوارق عادات	یثرب، ۵:۷، ۲:۲۹
مکتب من یتظهره الله، ن. ک. من یتظهره الله	مدینه الله، ن. ک. بغداد
مگه، ۵:۶۸، یادداشت ۱۱۶	مدینه کبیره، ن. ک. اسلامبول
بطحا، ۵:۷، ۲:۲۹	مرآت، ۵:۲، ۱۲:۲۸، یادداشت ۸
ملکوت	مرغ محله، ۴:۱۶
قوای، ۳:۲۱، ۷:۳۹	مرکز عهد، ن. ک. عبدالبهاء، حضرت
مقصد از ظهور، ۴:۶۷	مرکز نقض، ن. ک. محمد علی، میرزا، مرکز
ممقانی، ن. ک. محمد ممقانی، ملاً	نقض
من یتظهره الله، ۳:۵، ۳:۴۶، ۱۱:۷۲، ۶:۷۳	مسیح، حضرت، ۷-۶:۵، ۲:۲۹، ۱۲:۳۳،
مکتب، ۳:۵، ۱۵-۱۳:۷۲، ۷:۷۳	۵۰:۱، ۹:۷۳
منیر، حضرت، ۲:۲۹	آمدن، ۴:۴۶
موسی، آقا میرزا (برادر حضرت بهاء الله)،	حواری، حواریین، ۴:۳۵، ۶:۳۵،
۱۱:۲۸	۲:۴۳، ۳:۴۹، ۲:۵۷، ۳:۶۴،
موسی، حضرت، ۱:۵۵، ۱:۶۱، ۹:۷۳	۶۷:۴
حضرت کلیم، ۲:۲۹، ۲-۱:۳۸،	عهد، ۲:۵۷، ۳:۵۸، ۱:۶۱، ۳:۶۴،
۱:۵۰	۶۶:۵
موصل، ۱۱-۱۰:۲۸	کور، ۲:۴۳
مولوی، یادداشت های ۲۸، ۳۵، ۵۴،	مسیح نامیدن، ۶:۵۰
۹۷، ۷۳	وعده دخول در ملکوت از شرق و غرب

- مهدی دهجی، سید، یادداشت ۶۲
 مهدی موعود، ۴۶:۳
 میان رود، ۱۴:۵، ۱۱:۱
- نیالا، ۳۱:۱
 نیاوران، ۳:۳
- وحدت، ن. ک. اتحاد
 وحدت مسیحی، ۵۸:۳، ۶۴:۳
 وحید (اعظم ارکان بیان)، ۷۳:۶، یادداشت ۱۱۹
 ورقا، ۴۰:۱۰
 ولید، ۴۸:۳
- هادی دولت آبادی، ملا، ۵:۱۱، ۷۳:۱۱، یادداشت ۱۴
 همدان، ۱۹:۱
 هند، هندوستان، ۸:۲، ۲۸:۱۰
 هود، قوم، ۵۴:۳
- یثرب، ن. ک. مدینه
 یحیی، میرزا
 احداث فساد، ۱۴:۵، ۲۵:۳، ۲۶:۲
 ازدواج به حرم حضرت اعلی، ۲۸:۶، ۷۳:۱۳
 به کشتن دادن اصحاب، ۱۴:۵، ۷۳:۱۲
 به کشتن دادن مریدان، ۷۳:۱۶
 به لباس تبدیل و در خفا، ۱۴:۵، ۲۸:۴-۵، ۲۸:۱۰-۱۱
 ۷۳:۱۲، ۷۲:۱۶-۱۷
 در قبریس، ۲۸:۷، ۷۳:۱۳
 ۷۳:۱۵-۱۶
 در موصل، ۲۸:۱۰-۱۱
- ناپلیون سوم، یادداشت ۹۹
 امپراطور اعظم، ۶۷:۷
 ناصر الدین شاه، ۲۸:۴، ۲۸:۹
 ناقصین، ۴۱:۱۳، ۵۸:۳، ۶۳:۶-۹، ۶۴:۴-۵، ۶۴:۲-۳
 همچنین ن. ک. محمد علی، میرزا، مرکز نقض؛ یحیی، میرزا
 احتراز از، ۱۵-۱۴:۶، ۴۶:۹، ۵۸:۴
 ازلی ها، ۲۸:۳، ۳۹:۹
 بازخواست در جهان پنهان، ۶۳:۷
 در استانبول، ۱۰-۹:۴۱
 شبهات و مفتريات، ۸-۶:۴۰، ۶۵:۵
 عدم بقاء، ۵۳:۱، ۵۷:۴، ۶۳:۹، ۶۴:۴-۵
 مکر، ۶-۵:۶۵
 و مذهب جدید، ۶۴:۲
 نامق پاشا، ۲۸:۹
 نجیب پاشا، باغ، ن. ک. رضوان، باغ
 نزاع و جدال، ۳۲:۲، ۴۶:۱. همچنین ن. ک. اختلاف، خلاف
 نشر نفحات، ۲۶:۴، ۳۹:۶، ۴۱:۵، ۵۶:۷، ۶۳:۳. همچنین ن. ک. تبلیغ و مبلغین
 نصرالله تفرشی، میرزا، ۲۸:۶
 نعاق، ۶۵:۵
 نور، بلوک، ۱۱:۱، ۶-۱۴:۱، ۲۸:۴

فهرست کلی اعلام و مطالب

یزید، ۴۸:۳	زوجات، ۷۳:۱۳، ۲۸:۶
یگانگی، ن. ک. اتحاد	سرگونی از ادرنه، ۲۶:۲
یوحنا، انجیل، ۵۹:۳-۴	قصه سفک دم جمال ابهی، ۳۱:۲
یوسف، حضرت، ۲۹:۲، ۷۰:۱	کفش فروشی و لاص فروشی، ۲۸:۵، ۷۳:۱۲
یوسف، سورة، ۶۹:۸	نشر اوراق مزوره، ۳۱:۲
یوم السبت، ۳۱:۲	یحیی ابن زکریا، یادداشت ۲۱
یهود، ۵:۶	یزد، ۵:۱۱
یهودای اسخریوطی، ۵۸:۳	

Núr-i-Áfáq

Muntakhabátí az
Alváḥ-i-Ḥaḍrat-i-‘Abdu’l-Bahá

Light of the World:
Selected Tablets of ‘Abdu’l-Bahá

BAHÁ’Í WORLD CENTRE
HAIFA

Bahá'í World Centre

Copyright © 2024

All Rights Reserved

ISBN 978-3-87037-877-6